

آجر

آجر (Brick): نوعی واحد بنایی از جنس رس.

آجر زبره (common brick): آجری که برای امور عمومی ساختمان ساخته شده و به طور خاص از نظر بافت و رنگ روی آن کار نشده است.

آجر نما (facing brick): آجر ساخته شده از رس مخصوص برای دیوارهای نما که اغلب به منظور ایجاد رنگ بافت سطحی مطلوب روی آن کار شده است.

درجه بندی آجر (Brick grade): عنوان نشان دهنده دوام یک قطعه آجر.

جذب آب (Absorption): وزن آب جذب شده توسط یک واحد بنایی رسی، هنگام غوطه ور شدن در آب سرد یا جوشان در مدتی مشخص.

مکش (Suction): وزن آب جذب شده توسط یک واحد بنایی رسی، هنگام غوطه ور شدن در آب سرد یا جوشان در مدت یک دقیقه

شوره یا سفیدک (Efflorescence): پودری سفید حاصل شسته شدن نمک های حلال در بین مصالح و تبلور آنها.

کوره (Kiln): اجاق مخصوص پختن یا خشک کردن.

پس زده (Cull): آجر یا الوار پس زده به خاطر کیفیت نا مطلوب.

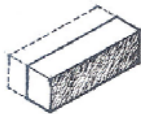
آجر نسوز (Firebrick): آجر ساخته شده از رس نسوز و مورد استفاده برای پوشش داخلی کوره و اجاق.

دیر گداز (Refractory): ماده ای با قابلیت حفظ شکل فیزیکی و مشخصات شیمیایی خود، هنگام قرار گرفتن در معرض دماهای خیلی زیاد.

آجر جوش (Clinker): نوعی آجر متراکم و سخت پخت که به طور خاص برای کف فرش کردن مورد استفاده قرار می گیرد

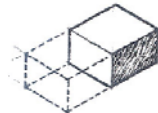
آجر غیر استاندارد (Jumbo brick): هر یک از انواع مختلف آجرهای بزرگتر از حد معمول.

آجر نیم لایه (Soap): کاشی یا آجری که ابعاد نمای آن معمولی و ضخامت آن نصف ضخامت استاندارد باشد.



آجر بی سر (Bat): نوعی آجر که به طور عرضی شکسته شده تا یک طرف خود را به

کلی از دست دهد.



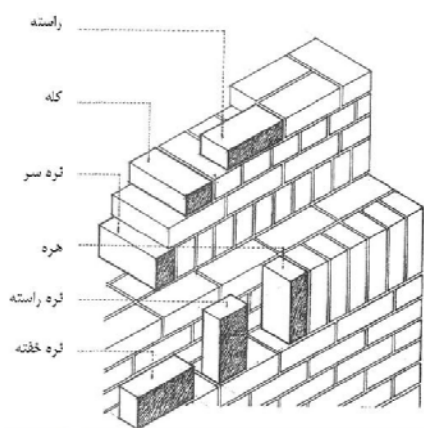
آجر سابی (Gauge): تراشیدن یا سابیدن سنگ ها یا آجر ها برای رسیدن به یک شکل

یا اندازه معین.

راسته (Stretcher): آجر یا هر واحد بنایی دیگر، که در دیوار به صورت افقی قرار می گیرد؛ به نحوی که وجه باریک درازتر آن نمایان و یا موازی با سطح دیوار است.

کله (Header): آجر یا هر واحد بنایی دیگر، که در دیوار به صورت افقی قرار می گیرد؛ به نحوی که وجه باریک کوتاه تر، نمایان و یا موازی با سطح دیوار است.

نره سر (Rowlock): آجری که روی لبه ی درازترش قرار می گیرد؛ به نحوی که وجه باریک کوتاهتر آن نمایان است. [معادل دیگر آن می تواند آجر کله ی ایستاده باشد.]



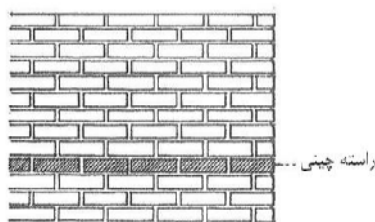
هره (Soldier): آجری که به صورت قائم قرار گرفته، به نحوی که وجه باریک درازتر آن نمایان باشد.

نره راسته (Sailor): آجری که به صورت قائم قرار گرفته به نحوی که وجه عریض آن نمایان است.

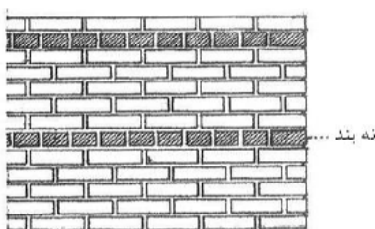
نره خفته (Shiner): آجری که به صورت افقی روی وجه باریک درازتر خود ایستاده، به نحوی که وجه عریض آن نمایان است. [معادل دیگر آن می تواند آجر راسته ی ایستاده باشد]

آجر کاری (Brickwork): ساختمان سازی با آجر و یا به عبارت بهتر، هنر پیوند دادن موثر آجر ها به هم.

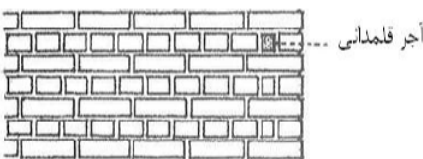
آجر چینی (Bond): هر یک از انواع مختلف چیدن واحدهای بنایی؛ با طرحی منظم، قابل تشخیص و معمولاً هم پوشان - به منظور افزایش مقاومت و بهبود ظاهر ساختمان. [این کلمه در مورد چیدن هر نوع واحد بنایی به کار می رود؛ ولی در این قسمت منظور اصلی آجر است.]



راسته چینی (Running bond): نوعی پیوند در آجر کاری یا هر نوع مصالح دیگر؛ متشکل از راسته های هم پوشان [معادل دیگر آن پیوند راسته است.]

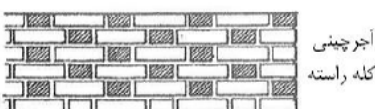


ته بند (Closer): یک واحد بنایی که برای تمام کردن یک رج یا کامل کردن پیوند در گوشه ی یک دیوار، شکسته یا شکل داده می شود. [رج بند هم معادل رایجی برای آن است.]

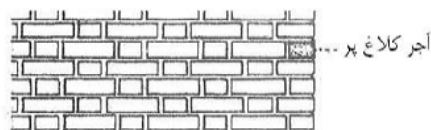


آجر قلمدانی (Queen closer): آجر [شکسته ای] با عرضی مساوی با نصف عرض معمول؛ مورد استفاده برای

کامل کردن یک رج یا فاصله انداختن بین آجرهای درسته.

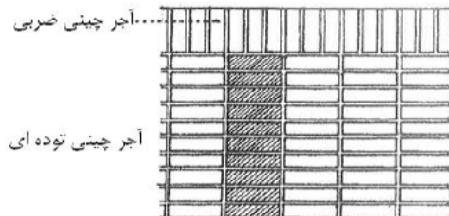


آجر چینی کله راسته (Flemish bond): نوعی آجر چینی با کله و راسته های یک در میان در یک رج که هر کله در بالا و پایین یک راسته متمرکز شده است.



آجر کلاغ پر (King closer): یک آجر سه چارکی (سه چهارم یک آجر) برای تمام کردن یک رج یا فاصله انداختن بین آجرهای درسته.

آجر چینی ضربی (Soldier bond): یک رج ممتد از هره ها در یک کار آجری.
آجر چینی توده ای (Stack bond): نوعی پیوند در کار با آجر یا هر نوع مصالح دیگر، دارای رج های متوالی از آجر های راسته که کلیه بند های قائم آن ها به صورت قائم در یک امتداد قرار گرفته است [معادل دیگر آن، آجر چینی ردیف چین است].



آحاد

واحد اندازه گیری (Measure): واحد یا معیاری برای اندازه گیری؛ مورد استفاده در تعیین ابعاد، کمیت یا ظرفیت چیزی.

طول (Length): گستره ی هر چیز، که در راستای بزرگترین بعدش اندازه گیری شده است.

واحد مربعی (Square measure): واحد یا سیستم آحادی برای اندازه گیری سطح؛ مبتنی بر آحاد سیستم های خطی.

سطح (Area): اندازه ی کمی از یک صفحه یا سطح خمیده.

حجم (Volume): اندازه یا گستره یک شی سه بعدی یا بخشی از فضا، که در سیستم واحدهای مکعبی، اندازه گیری می شود.

جدول تبدیل (Conversion table): ترتیبی جدولی شده از مقادیر معادل واحدهای اوزان و مقادیر سیستم های مختلف.

جرم (Mass): معیاری برای لختی یک جسم با میزان مصالح موجود در آن.

وزن (Weight): نیروی ثقلی وارد بر یک جسم از طرف زمین.

فشار (Pressure): نیروی وارد بر یک سطح، که به صورت نیرو بر واحد سطح اندازه گیری می شود.

آسانسور

آسانسور (Elevator): سکو یا اتاقکی متحرک؛ مخصوص جابجایی افراد یا بارها از ترازوی در یک ساختمان تا ترازوی دیگر. اصطلاح انگلیسی معادل آن Lift است.

آسانسور نفربر (Passenger elevator): آسانسوری منحصرأً برای حمل نفرات. آسان برهم نامیده می شود.

آسانسور باربر (Freight elevator): آسانسوری برای حمل کالاهای سنگین.

آسانسور برک (dumbwaiter): آسانسور کوچک حمل غذا، ظروف و ... در بین طبقات یک ساختمان.

آسانسور چند قلو (bank): ردیفی از آسانسورها در یک ساختمان بلند مرتبه؛ که توسط یک سیستم مشترک، کنترل می شود و تنها به یک دکمه درخواست، پاسخ می دهد.

آسانسور برقی (Traction elevator): نوعی سیستم آسانسور، متشکل از یک واگن سوار شده روی ریل های هادی، و متکی بر کابل های بالابر؛ که توسط ماشین آلات بالابر برقی، جابجا می شود.

اتاقک آسانسور (Penthouse): ساختی در بالای بام یک ساختمان، که ماشین آلات آسانسور را محصور می کند.

چاه آسانسور (Hoistway): فضای قائم محصور برای حرکت یک یا چند آسانسور از میان آن.

ایستگاه (Landing): بخشی از یک کف در مجاورت چاه آسانسور، که برای سوار و پیاده کردن بار یا مسافر، مورد استفاده قرار می گیرد.

وزنه تعادل (Counter weight): وزنه ای که وزنه ی دیگر را به تعادل می رساند جهت متعادل سازی وزن اتاقک آسانسور.

ضربه گیر (Buffer): پیستون یا فنری برای گرفتن ضربه ی واگن آسانسور یا وزنه ی تعادل در حال پایین آمدن.

آسانسور پلکانی (Stair lift or Inclined lift): صندلی یا سکوی سوار شده بر روی یک ریل برای بالا و پایین بردن افراد یا کالاها.

دکمه درخواست (Call button): دکمه فشاری برای فراخوانی واگن یک آسانسور.

پله برقی (Escalator or Moving stairway or Moving staircase): پلکان برقی برای جابجایی مسافر در بین طبقات مختلف.

پیاده روی متحرک (Moving sidewalk): سطح پیوسته متحرک کارکننده با استفاده از نیروی برق.

مسافربر (People move): هر یک از شکل های متنوع حمل و نقل در دور فرودگاه یا مناطق شهری پر جمعیت.

اتاق

اتاق (Room): بخشی از فضا در یک ساختمان.

راهرو (Hallway): کریدر یا دالانی در یک خانه، هتل یا بناهای دیگر.

کریدر (Corridor): راهروی باریک، یا دالانی که بخش‌های مختلف یک ساختمان را به هم متصل می‌کند.

دهلیز ورودی (Vestibule): هال ورودی کوچک در خارجی و فضای ورودی یک خانه-فضای مکت.

پناهگاه (Refuge): مکانی که پناه، ایمنی یا حفاظتی در برابر خطر یا ترس باشد.

خلوتگاه (Repose): مکانی برای استراحت و آرامش.

شرایط (Ambiance): شرایط آب و هوایی.

منظره (Outlook): دیدی از یک مکان خاص، یا مکانی که یک منظر را ارائه می‌دهد.

نما (Prospect): منظره‌ای از روی موقعیت خاص یا در یک جهت خاص.

لبه (Edge): خط یا بخش باریکی که از یک فضا شروع شده یا بر آن ختم می‌شود.

آستانه (Threshold): مکان یا نقطه‌ای برای ورود یا شروع.

مسیر (Path): مدار یا انتدادی که حرکت، در راستای آن صورت می‌گیرد.

اجرا

اجرا-ساخت و ساز (Constraction): هنر، دانش یا حرفه‌ی ساختمان‌سازی.

کارفرما (Owner): شخص یا ارگان دارای حق قانونی نسبت به یک قطعه مالکیت.

سرمایه‌گذار (Developer): شخص یا ارگانی که برای پروژه‌ای خاص سرمایه‌گذاری می‌کند.

بساز بفروش (Speculative builder): شخص یا سازمانی که ساختمانهایی را برای فروش یا اجاره بعدی احداث می‌کند.

پیمانکار-مقاطعہ کار (Contractor): شخص یا سازمانی که در پروژه‌های ساختمانی برای تهیه مصالح و انجام کاری در زمانی معین با کارفرما قرارداد می‌بندد.

معمار (Architect): شخصی که به حرفه معماری مشغول است.

مدیر طرح (Construction manager): شخص یا سازمانی که برای پیشنهاد و هماهنگی کلیه مراحل یک پروژه‌ی ساختمانی با کارفرما قرارداد می‌بندد.

روش طرح و ساخت (Design-Build): روشی که در آن شخص یا سازمانی برای طراحی و اجرا با کارفرما قرارداد می‌بندد.

روش کلید در دست (Turn-key): روشی که در آن شخص یا سازمانی برای فروش و یا اجاره دادن ساختمان "پس از آنکه برای استفاده کاملاً آماده شد" آن را طرح و اجرا می‌کند.

مشاور (Consultant): شخص یا سازمانی که جهت ارائه توصیه‌های حرفه‌ای یا تخصصی، راجع به پروژه با کارفرما قرارداد می‌بندد.

پیمانکار جز (Subcontractor): شخص یا سازمانی که برای انجام قسمتی از کارهای یک پروژه ساختمانی با پیمانکار کل قرارداد می بندد.

بیمه (Insurance): تضمین اموال، جان و اعضای بدن یک فرد در برابر ضایعات و زیان های ناشی از حوادث غیر مترقبه ی خاص.

عضو سازمان نظام مهندسی (registered-Licensed): مهندس یا معماری که در یک شغل یا حرفه توسط سازمان نظام مهندسی (در ایران) تایید شده باشد.

تضمین شده مالی (Bonded): کار تضمین شده که مبلغی به صورت ضمانتنامه بانکی یا وجه نقد توسط کارفرما از پیمانکار دریافت می گردد.

مطالعات امکان سنجی (Feasibility study): تحقیق و تجزیه و تحلیلی مفصل؛ برای تعیین مناسب بودن یک پروژه ساختمانی پیشنهادی، از نظر فنی، مالی یا دیگر مسائل.

مناقصه (Bidding): فرایندی رقابتی، برای پیشنهاد انجام کار مذکور در قرارداد با مبلغی مشخص.

پذیرش مناقصه (Award): پذیرش رسمی یک مناقصه یا طرح.

قرارداد (Contract): توافقی قانونی، نافذ، قابل اجرا و معمولاً مکتوب، بین دو یا چند طرف؛ مبتنی بر انجام یا عدم انجام مواردی مشخص.

روش همزمانی طراحی و ساخت (Fast-track): روشی که در آن همزمانی طراحی و ساخت وجود دارد به نحوی که با اتمام مرحله از طراحی ساخت شروع شده و طراحی باقیمانده کار با ساخت بخش طراحی شده همزمان است.

بالاکاری (Top-out): نصب بالاترین عضو سازه ای در یک عملیات اجرایی، یا تکمیل بالاترین رج در یک دیوار بنایی.

حائل موقت (Falsework): قاب بندی موقتی برای نگه داری و تحمل وزن سازه ای که در حال ساخت بوده و قادر به تحمل وزن خود نیست.

چوب بست-داربست (scaffold or staging): زیرپایی یا سازه ای موقت برای تحمل وزن کارگران و مصالح در ارتفاعی بالای یک کف یا سطح زمین، در حین ساخت یا تعمیر.

ابلاغ شروع عملیات ساختمانی (Notice to proceed): ابلاغ کتبی از طرف کارفرما مبنی بر شروع عملیات پروژه.

پروانه ساختمان-مجوز ساخت (Building permit): اجازه نامه ی کتبی برای شروع و پیشبرد عملیات ساختمانی یک پروژه که یک موسسه دولتی، پس از پرونده سازی و بازبینی نقشه ها، صادر می کند.

مهندس ناظر (Building official): شخصی با مجوز دولتی که از طرف مهندس مشاور در سایت پروژه عملیات ساختمانی را نظارت می کند.

اجرا-مسائل اجرایی (Construction): فرایند ساخت، از سایت آمایی و به دنبال آن سر هم کردن تا عملیات پایانی.

اجرا-فرم ساختمانی (Construction): حالت و روش نظم دادن و سرهم کردن مصالح و ایجاد یک مجموعه، با ترکیب آنها با هم.

برپایی (Erect): بلند کردن و قرار دادن مصالح یا قطعات ساختمانی، و ایجاد ارتباط های لازم بین آنها و محکم کردنشان در راستای یک کار اجرایی.

پایان کار (Certificate of occupancy): سند صادر شده از طرف مهندس ناظر مبنی بر تایید کار انجام شده در تطابق با مشخصات.

برآورد حین استفاده (Postoccupancy evaluation): فرایند تشخیص جنبه های فنی، عملکردی و رفتاری یک ساختمان تکمیل شده، برای جمع آوری اطلاعات به منظور برنامه ریزی های آتی.

روش دال آماده (Lift-slab construction): روشی که در آن دال های افقی در سطح زمین ریخته شده و پس از عمل آوری توسط جک های هیدرولیکی بلند شده و در محل اصلی خود قرار می گیرند.

پیش سازی (Prefabricate): پیش ساختن یا تولید کردن، به ویژه در مورد واحدها یا مولفه های مربوط به نصب و سرهم کنی سریع.

ساخت سرهمی (Fabricate): ساخت به طریق سرهم کردن قطعات گوناگون.

روش بلند کردن سازه (Tilt-up construction): روشی برای اجرای یک دیوار؛ به صورت بتن ریزی پانل های دیواری بتن آرمه در محل و به حالت افقی، و آنگاه کج کردن آنها تا رسیدن به محل اصلی خود.

اسناد پیمان (Document): اسناد و مدارک قانونی، نقشه های اجرایی و مشخصات فنی پروژه؛ شامل کلیه ضمائم، اصطلاحات فنی و هر مورد دیگر که وجود آن در این اسناد، صریحاً قید شده است.

اسناد اجرایی (Construction document): نقشه های اجرایی و مشخصات فنی صادر شده برای شرح و تفصیل ملزومات فنی اجرای یک پروژه.

مشخصات فنی (Specification): بخشی از اسناد پیمان، شامل شرحی مبسوط از طبیعت فنی مصالح، استانداردها و کیفیت اجرای کارهای تحت قرارداد.

آیین نامه ساختمانی (Building code): آیین نامه ای یک سازمان دولتی برای حمایت از بهداشت، آسایش و سلامت عمومی تنظیم و ابلاغ می کند و به موجب آن طرح، اجرا، تغییرات و ترمیم ساختمان ها را نظم می بخشد.

دستورالعمل فضا بندی (Zoning ordinance): دستورالعمل تقسیم بندی یک قطعه زمین به بخش های مختلف.

پیمان مشروط (Restrictive convent): پیمانی با یک بند، که فعالیت هر گروه را به شرایط آن پیمان محدود می کند.

خلاف آیین نامه ای (Nonconforming): صفت اطلاق شده به مصالح، روش اجرا یا کاربری که با ملزومات وضع شده توسط یک آیین نامه ی ساختمانی مطابقت ندارد.

ساختمان ضد آتش (Noncombustible construction): ساختمانی که سازه ی آن، فولادی، بتنی یا از جنس مصالح بنایی غیر مسلح است و دیوارها، کف ها و بام آن از مصالح غیر قابل احتراق است.

استحکامات

استحکامات (Fortification): بنای مستحکم نظامی تدافعی، که برای استحکام بخشیدن به یک موضع ساخته می شود

شیب خندق (Scarp): شیب یا دیواره داخلی خندقی که خاکریز دفاعی را در بر دارد.

بارو (Curtain): دیواری محصور کننده برای اتصال دو برج به یکدیگر.

جان پناه (Parapet): دیوار دفاعی یا حفاظی از خاک یا سنگ؛ برای مصون ماندن سربازان از آتش دشمن.

نرده چوبی (Pale): تیر یا میخ چوبی نوک تیز.

کنگره (Battlement): جان پناهی با تناوب منظم که در ابتدا کارکردی دفاعی داشت و تزئینی شد.

الکتریسیته

بار الکتریکی (Electric charge): خاصیت ماهیتی ماده که عامل تمام پدیده های الکتریکی است.

جریان (Current): نرخ جریان بار الکتریکی در مدار بر واحد زمان که با آمپر سنجیده می شود.

پتانسیل (Potential): کار لازم برای انتقال بار واحد از نقطه ی مرجع به نقطه ای مشخص.

مدار (Circuit): مسیر کامل جریان الکتریکی، شامل منبع انرژی الکتریکی.

رسانایی (Conductivity): مقیاس توانایی ماده برای عبور جریان الکتریکی؛ برابر با معکوس مقاومت مخصوص ماده.

تابلو برق (Switch board): یک یا چند صفحه مخصوص نصب کلید، وسایل اضافه جریان، ابزار های اندازه گیری و شینه های کنترل و حفاظت چند مدار الکتریکی.

سیم پیچ (Coil): رسانایی که به صورت مارپیچ، پیچیده می شود تا در یک مدار اثر القایی ایجاد کند.

هسته (Core): آهن یا ماده آهن دار دیگر در یک آهن ربای الکتریکی، سیم پیچ القایی ویا ترانسفورماتور.

میله برق گیر (Lighting rod): هریک از چندین میله ی رسانای نصب شده در بالای یک ساختمان، که به زمین متصل است تا صاعقه را از ساختمان دور کند. به آن ترمینال هوایی هم گویند.

صاعقه گیر (Lighting arrester): وسیله ای برای حفاظت تجهیزات الکتریکی در مقابل صدمه های رعد و برق و یا جریان های با ولتاژ بالای دیگر.

حفاظ (Conduit): لوله یا کانالی برای پوشاندن و حفاظت کابل یا سیم های الکترونیکی.

مجرای کابل رو (Raceway): مجرای که برای نگهداری و حفاظت کابل ها و سیم های الکترونیکی طراحی شده است.

هادی (Conductor): ماده، جسم یا وسیله ای که رسانای گرما، صوت یا الکتریسیته است.

عایق (Insulator): ماده ای که هادی ضعیف الکتریسیته است و برای مجزا نگه داشتن یا محافظت رساناها به کار می رود تا از جریان نا مطلوب الکتریسیته جلوگیری کند.

سیم (Wire): یک رشته فلزی انحنای پذیر- ویا مجموعه ی تابیده و بافته ی چندین رشته ای- که اغلب با ماده ی دی الکتریک عایق شده و به عنوان هادی الکتریسیته به کار می رود.

جعبه تقسیم (Junction box): محفظه ای برای نگهداری یا حفاظت کابل ها یا سیم های برق؛ به عنوان نقطه ی بهم وصل شدن مدارهای الکتریکی متصل یا انشعابی.

کلید (Switch): وسیله ای برای برقراری، قطع یا هدایت جریان الکتریکی.

لوله خرطومی (Loom): لوله ای پلاستیکی برای عبور و محافظت سیم ها در ساختمان.

کابل (Cord): سیم کوچک، عایق و انعطاف پذیر متصل به دو شاخ، برای وصل شدن لامپ قابل حمل یا وسیله ای دیگر به پریز برق.

رابط (Connector): هر یک از وسایل مختلف وصل کننده ی دو رسانا یا بیشتر به هم؛ بدون چسباندن دائمی.

کلید دکمه ای (Toggle switch): کلیدی که در آن، اهرم یا دکمه ای که یک قوس کوچک را طی می کند، باعث می شود تماس ها، مدار الکتریکی را باز و بسته کند.

کلید تبدیل (3-way switch): یک کلید تک پل پرتابی دو وضعیتی، که همراه با دو کلید تبدیل دیگر، برای کنترل لامپ ها از دو محل به کار می رود.

خروجی (Outlet): نقطه ی گرفتن و تامین جریان یک وسیله ی الکتریکی، در یک سیستم سیم کشی.

پریز (Socket- Receptacle): یک اتصال مادگی متصل به منبع برق که دوشاخ، در آن قرار می گیرد. به آن سوکت هم می گویند.

دوشاخ (Plug): یک اتصال نری برای وصل کردن الکتریسیته به مدار، از طریق داخل کردن آن در پریز.

اندود

اندود (Plaster): ترکیبی از گچ یا آهک، آب، ماسه و در برخی موارد مو یا سایر الیاف که با شکلی خمیری جهت سطوح دیوارها یا سقف ها و با حالتی پلاستیکی به کار برده شده، اجازه داده می شود تا سخت و خشک شود. پلاستر و روکش، دیگر معادل های رایج آن است.

اندود آهک دار (Gauge plaster): نوعی اندود رویه در اندودکاری.

آهک شکفته (Slaked lime): آهکی که با آب ترکیب شده است.

آهک نشکفته (Quick lime): آهک زنده که به آن آب افزوده نشده است.

گچ آهک دار (Gauging plaster): نوعی اندود گچ که جهت ترکیب با خمیر آهک به صورت خاصی آسیاب شده و به منظور ایجاد یک ترکیب تندگیر یا کندگیر برای رویه ی یک اندود، نسبت بندی شده است.

روکاری زبر (Hard finish): نوعی اندود رویه از خمیر آهک زنده و سیمان کین یا گچ آهک دار که از ماله کشی آن پرداختی صاف و متراکم حاصل می شود.

خمیر آهک (Lime putty): آهک زنده ای که توسط مقدار کافی آب، کشته می شود تا یک خمیر سفت ایجاد شود.

سیمان کین (Keen's cement): نام تجاری نوعی اندود سنگ گچ غیر متبلور سفید، ایجاد کننده ی پرداختی متراکم و مقاوم در برابر ترک خوردگی.

غیر متبلور (Anhydrous): ماده ای که کل آب تبلور خود را از دست داده است.

سفیدکاری نما (White coat): همان رویه سفید نما است.

اندود گچ روکار (Veneer plaster): نوعی اندود گچی آماده که به عنوان پرداخت بسیار نازک یک یا دو لایه ای بر روی لایه زیر نما به کار می رود.

کشته کشی (Skim coat): آخرین لایه اندود یا اندود نازک صاف و یک دست کننده در اندودکاری. می توان آنرا معادل اندود رویه دانست.

گرفتن گچ (Dress): سخت شدن اندود گچ در اثر از دست دادن آب.

لایه تخته ماله ای (Floating coat-Brown coat): لایه ای هموار کننده در اندودکاری که در اندود سه لایه ای لایه دوم است.

سنگ گچ (Gypsum): نوعی کانی نرم مورد استفاده در تولید سیمان و گچ.

مرمر سفید (Alabaster): فرم ریزبافتی از سنگ گچ خالص که مصرف تزئینی دارد.

اندود آهکی (Lime plaster): مخلوطی از آهک، ماسه و گاهی الیاف که به عنوان لایه آستر به کار می رود.

اندود آستر (Base coat): هر نوع لایه اندودی که قبل از اندود رویه به کار رود.

اندود آماده مصرف (Ready-mixed plaster): نوعی اندودی پودری که با اضافه کردن آب قابل مصرف است.

اندود زبره (Spatter dash): نوعی مخلوط عیار بالای سیمان و ماسه که به عنوان زیرسطح اندود دیگر مورد استفاده قرار می گیرد. به آن سیمان زنی هم گویند.

زبری (Key): حالت شیار شیار یا زبری که در یک سطح به منظور افزایش چسبندگی آن با سطح دیگر ایجاد می شود.

روکار سیمانی (Stucco): اندود سیمانی که به عنوان رویه مصرف می شود.

اندود زنی (Daubing): فرآیند اعمال یک پرداخت نا هموار و زبر به دیوار با پاشیدن اندود به روی آن و به آن پلاستر پاشی یا سیمان زنی هم گویند.

توفال - زیرکوب (Lath): هر یک از انواع سطوح مناسب برای اعمال اندودکاری روی آنها؛ مانند ورق روکش گچی، رابیتس، توفال چوبی، سنگ یا آجر چینی.

رابیتس (Metal lath): نوعی زیراندود ساخته شده از فلز کشیده شده یا بافته ی سیمی که به منظور مقاومت در برابر خوردگی، رنگ آمیزی یا لعاب کاری می شود. معادل فارسی آن شبکه فلزی است.

چسبندگی اندود(Plaster bond): چسبیدن اندود به زیرکار آن با امکانات شیمیایی یا مکانیکی.

چسب اندود(Bonding agent): ماده شیمیایی، که سطح یک زیرلایه ی مناسب، برای چسبیدن بهتر به لایه ی بعدی با آن آغشته می شود.

شمشه(Screed): نوار چوبی، گچی یا فلزی مخصوص یک سطح آماده برای اندودکاری، که به عنوان راهنمایی برای ایجاد یک سطح صاف عمل می کند.

درز کنترل(Control joint): نوعی نوار فلزی شکل داده شده، که برای آزاد کردن تنش های سازه ای، حرارتی یا انقباضی در یک سطح بزرگ اندود شده ی سیمانی یا گچی، نصب می شود.

بتونه درز گیری(Joint compound): ترکیبی خمیری شکل مخصوص کار گذاشتن نوار درزگیر، پر کردن تورفتگی ها و پرداخت درزها در یک سطح گچی.

نوار درز گیر(Joint tape): نواری از کاغذ، کتان با روکش کاغذی یا شبکه پلاستیکی، برای پوشاندن درز های بین پانل های گچی.

ورق پوشش(Wallboard): هریک از انواع مصالح ورقی برای پوشاندن یک سقف یا دیوار، به عنوان جایگزینی برای اندود یا پانل کاری.

تخته گچی(Gypsum board or Drywall or Plasterboard): نوعی مصالح ورقه ای با یک هسته گچی و پوشش کاغذی در هر دو روی آن؛ قابل استفاده به عنوان توفال و یا برای پوشاندن دیوار ها. همان پانل گچی است.

انرژی خورشیدی

دیگرام مسیر خورشیدی(Solar path diagram): نمایش تصویری مسیر خورشید در گنبد آسمان، روی صفحه افقی.

انقلاب تابستانی(Summer solstice): زمانی که خورشید به شمالی ترین نقطه اش در آسمان می رسد و نشان دهنده شروع فصل تابستان در نیمکره شمالی است.

انقلاب زمستانی(Winter solstice): زمانی که خورشید به جنوبی ترین نقطه اش در آسمان می رسد و نشان دهنده شروع فصل زمستان در نیمکره شمالی است.

عرض جغرافیایی(Latitude): فاصله زاویه ای از سطح زمین بر حسب درجه نسبت به نصف النهار گذرنده از آن نقطه.

نصف النهار(Meridian): دایره ای بزرگ از سطح زمین که از هر دو قطب جغرافیایی می گذرد.

طول جغرافیایی(Longitude): فاصله ای زاویه ای در شرق یا غرب سطح زمین، که از نصف النهار مبدا تا نصف النهار نقطه ای معلوم بر حسب درجه یا اختلاف زمانی دو محل بیان می شود.

ارتفاع(Altitude): ارتفاع زاویه ای یک جسم آسمانی نسبت به سطح افق.

انرژی خورشیدی (Solar energy): انرژی حاصل از خورشید به صورت تابشی.

جهت گیری نسبت به خورشید (Solar orientation): موقعیت یک ساختمان نسبت به مسیر خورشید؛ به طوری که میزان حرارت حاصل از تابش خورشید در طی سردترین ماه ها به حداکثر برسد و در طی گرم ترین ماه ها به حداقل.

دیوار گردآورنده انرژی خورشیدی (Drum wall): ابزار یا سیستمی برای استفاده از تابش خورشید، در گرمادهی به جذب کننده ای که واسطه (محیط) حامل - مانند هوا یا آب - در گردش خود در آن عبور داده می شود. به آن گردآور هم می گویند.

صفحه کرکره ای (Shutter panel): سایبان کرکره ای برای محافظت داخل ساختمان در برابر تابش و نور خورشید؛ نصب شده در بیرون با کنترل دستی یا الکتریکی.

اتاق آفتابگیر (Solarium): اتاق یا ایوان شیشه ای با موقعیتی که عمده نور خورشید را به درون فضای خود عبور می دهد. به آن ایوان خورشیدی و یا نشیمن خورشیدی هم می گویند.

محوطه آفتابگیر (Sun deck): بام یا ایوانی واقع در معرض نور خورشید برای حمام آفتاب.

سایبان (Sunshade): وسایل مختلف بیرونی شامل پرده های ثابت زاویه دار افقی یا عمودی جهت جلوگیری از تابش مستقیم نور خورشید.

صفحه محافظ (Solar screen): صفحه ای با کرکره های کوچک بیرونی برای سایه اندازی روی پنجره، محافظ در مقابل نور و تابش خیره کننده خورشید - و در عین حال - آرایه دید خوب به بیرون، بهره مندی از روشنایی روز، تهویه، حریمیت و جلوگیری از ورود حشرات.

بار

بار (Load): هر یک از نیروها که به یک سازه وارد می شود.

بار نشست (Settlement load): نیروی وارد بر سازه، در اثر نشست قسمتی از خاک زیر پی، و در نتیجه نشست ناهمگون پی آن سازه

بار ضربه ای (Impact load): باری که یکباره بر سازه وارد می شود مانند بار زلزله

بار کاربرد (Occupancy load): بار زنده یک سازه ناشی از وزن افراد، تجهیزات، کالاهای انبار شده و موارد مشابه در یک ساختمان.

مهبار نصب (Erection bracing): مهبارهای موقتی لازم جهت مهبار اعضای یک ساختمان تا هنگام محکم شدن در محل خود به طور دائمی.

بار جانبی (Lateral load): بار وارد بر یک سازه به طور افقی، مانند بار باد یا زلزله.

گسل (Fault): ترکی در پوسته زمین ناشی از جابجا شدگی در صفحه ی گسیختگی.

ارتعاش (Vibration): حرکت نوسانی، متناوب یا هر نوع حرکت دوره ای دیگر نسبت به یک حالت تعادل در جسمی ارتجاعی یا نیمه ارتجاعی.

میرایی صوت (Damping): اتلاف یا جذب انرژی در امواج یا نوسان های یک سازه ی مرتعش که به طور مستمر کاهش می یابد.

تغییر مکان جانبی (Drift): تغییر مکان یا جابجائی یک سازه در اثر باد، زلزله یا بارگذاری قائم نامتقارن.
تشدید (Resonance): ارتعاشی بزرگ و نامنظم در یک سیستم در اثر یک نیروی ارتعاشی نسبتاً کوچک با دوره ای مساوی یا تقریباً مساوی با دوره ی طبیعی ارتعاش سیستم.

نیروی زلزله (Seismic force): هرگونه نیروی ناشی از حرکات ارتعاشی زمین هنگام زلزله . هر چند این حرکات به طور طبیعی سه بعدی هستند، مولفه ی افقی آنها یک عامل مهم در طراحی سازه محسوب می شود با این توضیح که اعضای متحمل بارهای قائم ، به حد کافی ظرفیت برای تحمل بارهای قائم اضافی دارند. هنگام یک زلزله، جرم سازه برای تحمل شتاب زمین یک نیروی اینرسی ایجاد می کند که طبق قانون دوم نیوتن مساوی با حاصل ضرب شتاب در جرم است. برای ایستایی معادل (برش پایه) طبق روابطی محاسبه می شود.

برش طبقه (Story shear): کل برش موجود در هر صفحه افقی (مقطع افقی) یک سازه که در مقابل بارهای جانبی مقاومت می کند و بین اجزای مقاوم جانبی سازه- براساس نسبت سختی آنها تقسیم می شود. برش طبقه به صورت تجمعی است و از حداقل مقدار خود در بالای ساختمان بیشترین مقدار خود در پایه ی سازه، افزایش می یابد.

پیچش افقی (Horizontal torsion): پیچش ناشی از نیروهای جانبی به علت عدم تطابق مرکز سختی سازه بر مرکز جرم آن، برای جلوگیری از آثار مخرب پیچشی، سازه های تحت اثر بار جانبی باید به صورت منظم و متقارن سازماندهی و مهاربندی شوند و تا حد امکان مرکز جرم و سختی شان بر هم منطبق باشد. در طرح های نامتقارن، توزیع مهارها باید براساس سختی مطابق با توزیع جرم باشد.

لنگر مقاوم (Restoring moment): نوعی لنگر با عمل کنندگی حول همان محوری که لنگر واژگونی محاسبه می شود. معمولاً طبق آیین نامه های ساختمانی لازم است لنگر مقاوم حداقل ۵۰ درصد بیشتر از لنگر واژگونی باشد. به آن لنگر قائم و لنگر تعادل هم گفته می شود.

لنگر واژگونی (Overturning): یک لنگر خارجی پدید آمده در شالوده ی یک ساختمان در اثر بار جانبی وارد بر بالای شالوده. برای ایجاد تعادل، لنگر واژگونی باید با لنگر مقاوم خارجی و داخلی ناشی از نیروهای موجود در ستونها و دیوارهای برشی، متعادل می شود.

سمت بادگیر بنا (Wind ward): سمت موافق جهت وزش باد.

لغزش (Sliding): حرکت جانبی سازه در اثر وجود بار جانبی.

ضریب ارتفاع (Height factor): ضریب افزایش فشار دینامیکی باد طراحی جهت در نظر گرفتن مسئله ی افزایش سرعت هوای مربوط به ارتفاع مورد نظر، تقسیم بر ۲.

برخواست بنا (Uplift): بالارفتگی یک ساختمان یا قسمتی از یک ساختمان در اثر یک لنگر واژگونی یا نیروی مکش باد.

بام

بام (Roof): پوشش خارجی فوقانی یک ساختمان به انضمام قاب نگهدارنده ی بام پوش ها.

بام تخت (Flat roof): بام بدون شیب یا با یک شیب جزئی جهت انتقال آب باران.

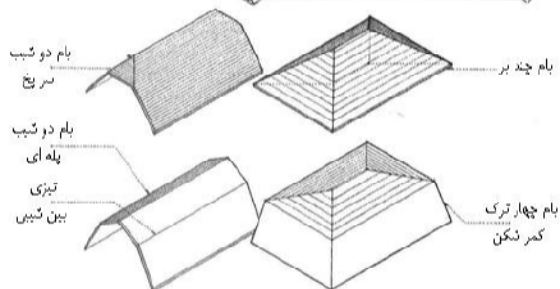
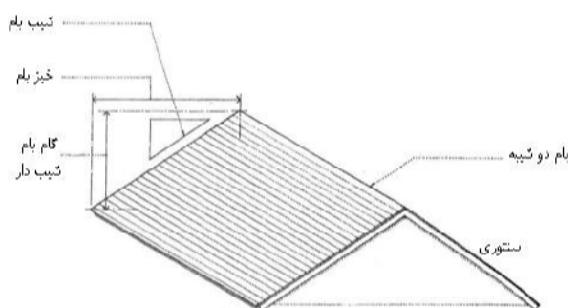
بام شیبدار (Pitched roof): بامی با یک یا چند شیب.

بام دو شیبه (Gable roof): بامی که در دو بخش، از یک کاکل (تیزه ی) مرکزی به سمت پایین شیب پیدا می کند؛ به نحوی که در انتهای هر بام، یک ستوری انجام می شود.

ستوری یا شیروانی (Gable): بخش مثلی یک دیوار که انتهای یک بام شیبدار از قرنیز یا رخیام تا کاکل بام راه می بندد.

بام چند بر (Hip roof): بامی با برهای انتهایی شیب دار (برخلاف بام ستوری) و پهلوهایی که یکدیگر را در کنج های برجسته و اریب قطع می کنند.

شیروانی چند کله و یک بام چند کله، دیگر معادل های آن است.



بام چند شیبه کمر شکن (Curb roof):

بامی که در هر پهلو کاکل (تیزه ی) خود به دو یا چند سطح شیبدار تقسیم می شود؛ مانند بام دو شیب پله ای یا بام چهار ترک کمر شکن. {نام دیگر آن بام چند شیب پله ای می باشد.}

بام ۴ ترک کمر شکن (Mansard): بامی

که با یک قسمت تند شیب تر پایینی و یک قسمت کم شیب تر فوقانی، در هر وجه خود.

همان بام چهار ترک پله ای است. بامی که در هر وجه خود، دارای یک قسمت شیبدار پایینی و یک قسمت کم شیب تر فوقانی می باشد.

بام پروانه ای (Butterfly roof): بامی با دو بخش شیب دار که هر کدام از رخیام تا قسمتی میانی

بام { به طرف پایین شیبدار است.

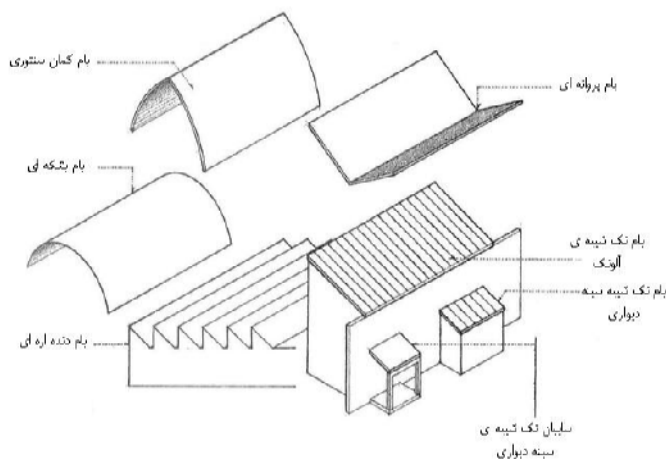
بام تک شیبه آلونک (Shed

roof): بامی با یک شیب ساده.

بام تک شیبه سینه

دیواری (Lean-to): نوعی بام تک

شیبه که قسمت بالاتر آن به یک دیوار یا ساختمان بزرگتر، برخورد می کند.



سایه بان سینه

دیواری (Penthouse- Pentice -Pent -Apprentice): بام تک شیبه ی بیرون آمده از یک دیوار یا وجهی از یک ساختمان، به منظور ایفای نقش حفاظ برای یک در. {همان تاق بند تک شیبه ی سینه دیواری است}

شیب بام (Pitch): شیب یک بام که عموماً به صورت «خیز قائم برحسب اینچ» بر «گام افقی برحسب فوت» بیان می شود.

خیز بام (Rise): اختلاف ارتفاع بین رخیام و کاکل یک بام شیبدار. {همان جست است}.

گام بام (Run): فاصله افقی از رخیام تا کاکل یک بام شیبدار.

بام هرمی - کلاه فرنگی (Pavilion roof): بام چند بر هرمی شکل. {بام کلاه فرنگی، معادل دیگر آن است}.

بام دو شیب سر پخ (Hipped roof): بامی با یک انتهای پخ دار؛ که {در آن} سر یک ستوری برداشته شده است.

بام دو شیب پله ای (Gambrel roof): بامی کاکل دار که در هر وجه خود به یک بخش کم شیب تر روی یک بخش تند شیب تر تقسیم شده است.

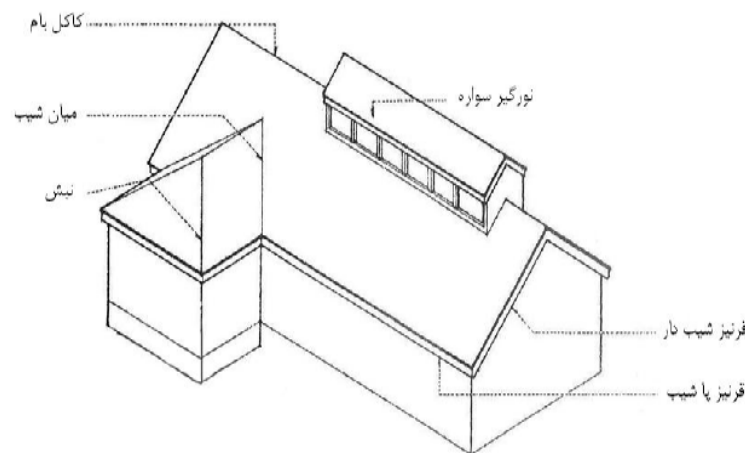
تیزی بین شیب (Curb): تیزی بین یک شیب فوقانی و یک شیب تحتانی که در یک بام دو شیبه یا چهار ترک پله ای.

بام کمان ستوری (Rainbow roof): نوعی بام دو شیبه به صورت یک قوس پهن گوتیک، با سطوح محدب دارای انحنای ملایم.

بام بشکه ای (Barrel roof): بام یا سقفی به فرم یک نیم استوانه. {همان بام گهواره ای دایروی است}.

بام دنده اری (Saw tooth roof): بام متشکل از مجموعه ای از بام های کوچک و موازی با سطح مقطع مثلثی، که به دلیل شیشه کاری شدن در طرف تندتر شیب، معمولاً نامتقارن است. {همان بام واربخته ی کمر شکن است}

نورگیر بام (Skylight): یک گشودگی در بام یا سقف که به منظور ورود نور در روز، با مصالح شفاف یا مات شیشه کاری شده است.



قرنیز شیب دار (Rake): لبه ی اریب و معمولاً بیرون آمده ی یک بام شیبدار.

قرنیز پای شیب (Eaves): لبه ی پایینی و آویزان یک بام، {همان قرنیز است؛ ولی در اینجا بیشتر قرنیز بام های شیب دار، مراد است}.

کاکل بام (Ridge): خطی افقی به عنوان محل تلاقی دو صفحه ی شیب دار یک بام در قسمت فوقانی، {ستیغ، تارک و تیزه ی بامظف معادل های دیگر آن است}.

نورگیر سواره (Monitor): ساختمانی برجسته با پنجره یا کرکره هایی برای نورگیری یا تهویه یک ساختمان، که به صورت سواره ای بر کاکل بام ساختمان { به عنوان زین } قرار گرفته است

آبرو بام (Gutter-eaves trough): مجرای فلزی یا چوبی در محل رخمبام یا روی بام یا ساختمان، برای انتقال آب باران.

سگ دست (Bracket): تکیه گاهی مخصوص تحمل وزن یک طره یا تقویت یک کنج، که به صورت افقی از یک دیوار بیرون آمده است. { به آن دستک یا لچکی هم گویند }

عصایی (King post): عضوی قائم از راس تا تخت پایینی یک خرپای شیب دار.

لاپه (Purlin): عضوی طولی در قاب بندی بام، واقع در فاصله ی بین رخمبام تا کاکل، مخصوص تحمل شیب تیرهای معمولی. { که به آن تیز زیر خواب هم می گویند. }

شاغولی (Plumb): { آنچه } از لحظه راستا، عمودی یا قائم { است. }

تیر ریزی بام (Roof framing): عمل، فرایند یا حالت اجرای قاب بندی سازه ای یک بام.

پوشش بام (Shingle): قطعه ای کم ضخامت و مربع مستطیل از چوب، مصالح قیری، سنگ لوح، فلز یا بتن، که برای پوشش بام یا دیوارهای یک ساختمان، در ردیف های هم پوشان کار گذاشته می شود.

پوشش بام (Roofing): هر یک از انواع مختلف مصالح ضدآب- مانند لوح های پوشش، سنگ لوح ها یا خشت های بام پوش - که برای جاری ساختن یا دفع آب باران بام، روی آن کار گذاشته می شوند.

آبچکان بام (Drip edge): ابزار فلزی کار گذاشته در امتداد رخمبام یا لبه های قرنیز سنتوری یک بام شیب دار؛ به منظور ایجاد امکان چکیدن آب باران، { بدون اینکه از مسیر لوله ی ناودان عبور کند }

تخته کوبی بام (Sheating): تخته ها یا پانل های سازه ای نظیر تخته چند لا، که به عنوان اساسی برای روکش ها یا بام پوش ها به قاب یک دیوار یا بام متصل می شوند.

لایه عایق بند (Underlayment): مصالح آب و هوا بندی - نظیر گونی عایق بندی - مخصوص پوشش و محافظت پشت بام، قبل از اجرای لوح های پوشش.

لب بند بام (Fascia): هر سطح افقی تخت و پهن، مانند لبه ی خارجی یک قرنیز یا یک بام.

سفال بام (Roofing tile): هر یک از انواع مختلف کاشی های رسی یا بتنی مخصوص پوشش بام.

سفال زمینه (Field tile): سفال های پوشاننده محدوده ی اصلی بام.

سفال لبه (Hip tile): سفالی محدب، برای پوشاندن نبش های (hip) یک بام.

آب پوش روانکار (Fluid-applied roofing): پوششی پیوسته برای بام های با هندسه ی پیچیده؛ متشکل از یک ماده الاستومری مانند نئوپرن، هیپالون، یا لاستیک بوتیل، که با یک افشانک یا غلتک، در لایه های چند گانه اعمال و عمل آوری می شود تا یک غشای پیوسته ایجاد شود.

قیر گونی (Build up roofing): پوششی پیوسته برای بام های تخت یا کم شیب؛ متشکل از لایه های متناوب گونی و قیرداغ که با یک صفحه ی رویی از شن یا سرباره ها در یک لایه ی سنگین آغشته به قیر، پوشیده شده است.

قیر (Bitumen): هر یک از ترکیبات مختلف هیدروکربنی یافت شده بصورت طبیعی یا حاصل از تقطیر زغال سنگ یا نفت خام - مانند قیر نفتی یا قطران - مورد استفاده برای پوشاندن سطح جاده ها باید - قبل از به کارگیری - در یک ماده ی حلال حل یا امولسیونه شده، و یا تا رسیدن به حالت مایع، حرارت داده شوند.

قیر نفتی (Asphalt): ترکیب سیاه مایل به قهوه ای از قیرهای به دست آمده از نهشته های طبیعی یا از محصولات نفت خام، مورد استفاده در کفسازی، آب بندی و بام پوشی.

قطران (Coal tar): مایع سیاه و گران روی (viscous) به دست آمده در خلال تقطیر زغال سنگ، مورد استفاده در رنگ ها، آب بندی و بام پوشی.

لایه سایشی (Wear course): لایه ای شنی، که به عنوان محافظی برای یک غشای بام پوش - در برابر سایش های مکانیکی و نیروهای بلند کننده ی باد می باشد.

بتن

بتن (Concrete): نوعی مصالح ساختمانی غیر طبیعی شبیه به سنگ حاصل از اختلاط سیمان و دانه های سنگی معدنی مختلف با مقدار آب کافی و در نتیجه ایجاد گیرش در سیمان و پیوستگی در کل مخلوط.

سیمان (Cement): یک ترکیب کلسیمی از خاک رس و سنگ آهک پودر شده (به صورت بسیار ریز) که به عنوان یک جزء اصلی در {ساخت} ملات و بتن به کار می رود. این کلمه، اغلب اشتباهاً برای بتن به کار می رود.

سیمان متوسط-نوع ۲ (Moderate): نوعی سیمان پرتلند حاوی درصد کمتری از C_3S و در نتیجه مقاومت بیشتر آن در مقابل حمله ی سولفات ها و تولید کمتر حرارت هیدراسیون. کاربرد آن در ساختمان سازی های عمومی با مشخصه ی حمله ی متعادل - ونه چندان شدید- سولفات ها و زیان مندی احتمالی حرارت زیاد برای آن؛ مثلاً در ساخت ستون های بزرگ و دیوارهای حایل سنگین. {سیمان تیپ ۲}

سیمان زودگیر-نوع ۳ (High early strength): نوع سیمان پرتلند با دانه های بسیار ریز حاوی درصد بیشتری از C_3S و در نتیجه عمل آمدن و کسب مقاومت سریع تر آن، در مقایسه با سیمان معمولی (نوع اول). کاربرد آن در موارد: نیاز به باز کردن سریع قالب ها و یا ساختمان سازی در آب و هوای سرد جهت کاهش زمان عمل آوری. {سیمان تیپ ۳}

سیمان کندگیر-نوع ۴ (Low heat): نوعی سیمان پرتلند دارای درصد C_3S کمتر و C_2S بیشتر و در نتیجه تولید کمتر حرارت کاربرد آن در: اجرای سازه هایی با حجم بتن زیاد؛ مثلاً در سدهای وزنی که بالا رفتن بیش از حد حرارت، ممکن است مخرب باشد. {سیمان تیپ ۴}

خاکستر آتشفشانی (Fly ash): ذرات ریز خاکستر حاصل از گازهای زاید کوره های با سوخت جامد.

خمیر سیمان (Cement paste): ترکیبی از سیمان و آب؛ مخصوص پوشاندن، گیرش و چسباندن سنگدانه های موجود در اختلاط بتن یا ملات، به هم.

سنگدانه (Aggregate): هر یک از انواع گوناگون مواد معدنی سخت و خنثی (از لحاظ شیمیایی)؛ مانند شن و ماسه که جهت ساخت بتن یا ملات به خمیر سیمان افزوده می شوند. خواص این دانه ها- به دلیل دربرداشتن حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد از حجم بتن- تاثیر مهمی بر مقاومت، وزن و مقاومت بتن سخت شده در برابر آتش سوزی، دارد. سنگ دانه ها باید سخت، بدون رس، سیلت و هر نوع ماده ی آلی باشند که از

چسبانده شدن آنها به هم توسط چسب سیمان، جلوگیری می کند، گو اینکه از لحاظ ابعاد هم باید مناسب باشند.

ماسه (Fine aggregate): دانه ی سنگی، شامل دانه های ماسه ی کوچکتر از $\frac{1}{4}$ اینچ (۴/۶ میلی متر) و یا در حالت خاص تر، بخشی از سنگ دانه ها که از الک $\frac{4}{4}$ اینچ (۵/۹ میلی متر) عبور کرده و تقریباً تمام آنها از الک شماره ی ۴ (۸/۴ میلی متر) گذشته و روی الک شماره ی ۲۰۰ باقی می ماند. {براساس سیستم رده بندی متحد، اصطلاحاً به این داده ها ماسه می گویند.}

شن (Coarse aggregate): دانه های سنگی، شامل سنگ شکسته، شن یا سرباره ی کوره ی آهن گدازی، با دانه های بزرگتر از $\frac{1}{4}$ اینچ (۴/۶ میلی متر) و یا در حالت خالص تر، بخشی از سنگ دانه های که روی الک شماره ی ۴ (۸/۴ میلی متر) باقی می ماند. حداکثر اندازه سنگ دانه های درشت در بتن آرمه، اندازه و ابعاد مقاطع و فاصله ی آرماتورها، محدود می شود. {براساس سیستم رده بندی متحد، اصطلاحاً به این دانه ها شن می گویند.}

تورق (Exfoliation): شکاف خوردن یا آماس (باد کردن) ناشی از داغ شدن برخی سنگ های معدنی، و تبدیل آنها به سنگ های ورقه ورقه ای.

افزونه (Admixture): هرگونه ماده ی افزوده به ملات یا بتن - جز سیمان، آب یا سنگدانه - به منظور تغییر خواص آن یا تغییر خواص محصول سخت شده ی آن. {به آن ماده ی افزودنی هم می گویند.}

هواساز (Air-entraining): نوعی ماده افزودنی پراکنده ی ذرات هوا در بتن یا ملات؛ به منظور افزایش کارایی و بهبود مقاومت محصول عمل آمده در مقابل ترک خوردگی ناشی از چرخه های یخ زن، ذوب شدن یا تورق توسط مواد شیمیایی؛ و در مقادیر بزرگتر به منظور تولید عایق های حرارتی سبک بتنی.

تسریع کننده (Accelerator): نوعی ماده ی افزودنی، مخصوص تسریع عمل گیرش و مقاومت پذیری بتن، ملات یا پلاستر.

کندگیر کننده (Retarder): نوعی ماده ی افزودنی به اختلاط بتن، ملات یا پلاستر، جهت فراهم آوردن زمان بیشتر برای کار با آنها.

روانی بتن (Consistency): کمیتی نسبی برای تعیین روانی بتن (از طریق آزمایش اسلامپ) و دوغاب و ملات (توسط آزمایش flow). این کمیت، به نسبت خمیر سیمان به سنگ دانه های موجود در مخلوط بستگی شدید و عمده ای دارد. {سفتی نیز معادل دیگری برای این کلمه است}

کارایی بتن (Workability): کمیتی نسبی برای بیان سهولت کارکردن با بتن یا ملات، ریختن آنها در قالب، متراکم کردن و صاف کردن آنها. تا حدودی به $\frac{w}{c}$ و چگونگی دانه بندی سنگ دانه های مخلوط بستگی دارد.

یوک (Yoke): گیره ای مخصوص نگه داشتن قالب ستون یا قسمت بالای قالب های دیوار، به منظور جلوگیری از دررفتگی ناشی از فشار هیدرولیکی بتن تازه. {همان یوغ در زبان فارسی است.}

خرک (Chair): وسیله ای (حاصل خم کردن آرماتور) برای نگه داشتن آرماتوربندی انجام شده سر جای خود، قبل و حین بتن ریزی.

ضخامت لایه (Lift): ضخامت آن مقدار بتن ریخته شده در قالب طی یک مرحله.

گوه (Wedge): هر نوع وسیله شیب دار جهت محکم کردن قالب و انتقال نیرو از بست های قالب به پشت بندها.

فاصله نگهدار (Spreader): نوع مهار عموماً چوبی مخصوص جدا نگه داشتن و حفظ فاصله بین قالب های دیوار و یا شالوده (که قالب بندی دو طرفه دارند).

پشت بند افقی (Ranger-Breast timber-Wale): نوعی تیر چوبی یا فولادی افقی، مخصوص تقویت و محکم کردن انواع مختلف اعضای قائم (مثلاً در قالب یا پرده سپرها) و یا جهت نگه داشتن خاک در لبه ی یک خاکریز. در اجرا به آن تراورس می گویند.

پشت بند قائم (Stiff back-Strong back): نوعی تقویت قائم، برای تنظیم و محکم کردن پشت بندهای افقی.

قالب بندی (Framework): نوعی سازه ی موقتی جهت نگه داشتن بتن تازه، شامل قالب ها و تمام اعضای تقویتی، مهاری و آهن آلات دیگر.

قالب (Frame): تخته یا صفحاتی از چوب، فلز، پلاستیک یا فایبرگلاس، مخصوص نگه داشتن و شکل دهی مطلوب به بتن تازه ریخته شده تا زمان گیرش و کسب مقاومت تا آنجا که بتواند خودش را نگه دارد.

بتن درجا (Cost-in-place concrete): بتنی که در محل نهایی خود به عنوان قسمتی از یک ساختمان ساخته، ریخته، عمل آوری شده و سخت می شود.

جا انداختن بتن (Placement): فرایند ریختن و متراکم کردن بتن ساخته شده، در یک قالب یا در محل نهایی سخت شدن آن.

متراکم کردن بتن (Consolidation): فرایند حذف حفرات و خلل موجود در بتن تازه ریخته شده (غیر از هواهایی که به طور عمدی وارد شده است) و تضمین تماس دقیق و کامل بتن با سطوح قالب و آرامورگذاری موجود.

بیل زنی (Spading): متراکم کردن بتن تازه ریخته شده، از طریق داخل و خارج کردن مکرر یک وسیله ی تخت بیل مانند در بتن.

میله زنی (Roding): متراکم کردن بتن تازه ریخته شده، از طریق داخل و خارج کردن مکرر یک میله در بتن.

دامپر (Buggy): نوعی چرخ دستی (اغلب موتوری) مخصوص حمل مصالح سنگین مانند بتن تازه ساخت، برای فواصل کوتاه در سایت ساختمانی. {در حالت غیر موتوری به فرغون یا چرخ دستی نیز اطلاق می گردد.}

کامیون همزنی (Agitator truck): نوعی کامیون مجهز به یک محفظه چرخان به منظور جلوگیری از پدیده ی جدایی دانه ها یا افت خاصیت خمیری بتن تازه ساخت که به یک سایت ساختمانی تحویل داده شده است.

بتن پاشی (Guniting): نوعی بتن سبک، حاصل از ترکیب سیمان، ماسه - یا سربار آسیاب شده - و آب، که از طریق یک لوله پمپ شده و با سرعت زیاد بر سطح آماتوربندی شده پاشیده می شود تا موقعی که به ضخامت مورد نظر برسد. {شات کریت معادل بسیار رایجی برای این مدخل می باشد.}

جدایی دانه ها (Segregation): جدا شدن دانه های درشت - یا - آب از دیگر ترکیبات بتن تازه، به علت حرکات بیش از حد افقی - یا پرتاب بتن و یا به جهت لرزاندن زیاد.

ورقه ورقه شدن بتن (Stratification): لایه لایه شدن بتن دارای درصد آب زیاد یا بتن بیش از حد لرزانده شده به صورت لایه های افقی که در این نوع بتن ها مصالح سبک به بالا حرکت کرده اند.

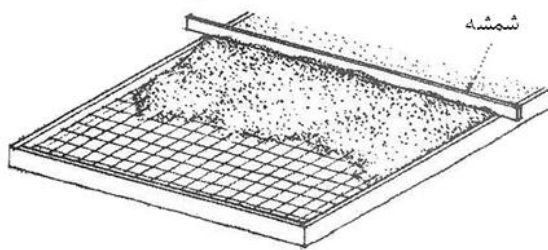
آب انداختن بتن (Bleeding-water gain): ظاهر شدن آب اختلاط اضافی در سطح بتن تازه ریخته شده، در اثر ته نشینی و جا افتادن قسمت های جامد مخلوط بتن.

شیره بتن (Laitance): ته نشینی تیره رنگ یا حالت شیره ای، محتوی سیمان و دانه های ریز که در اثر آب انداختن ناشی از آب اضافی، زیاد کار کردن با بتن یا پرداخت غلط آن، بر سطح بتن تازه ظاهر می شود. {به آن شیره ی سیمان هم گفته می شود}

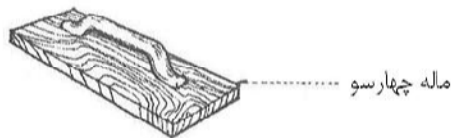
پرداخت (Finishing): فرآیند تراز کردن

صاف کردن، کوبیدن و روسازی سطح بتن تازه ریخته شده؛ به منظور ایجاد بافت و ظاهری مطلوب برای بتن.

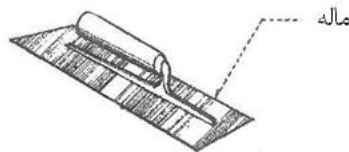
شمشه (Screed): وسیله ای لبه صاف از جنس چوب یا فلز که برای اجرای صحیح تر از بتن یک دال یا کف، روی آن کشیده می شود.



ماله چهارسو (Float): وسیله ای تخت، مخصوص پخش و تسطیح یک سطح بتنی تازه، اندودی یا پلاستری.



ماله (Trowel): هر یک از انواع وسایل دستی دارای تیغه ی تخت، مخصوص برداشتن، پخش کردن، کار کردن یا تسطیح مواد خمیری مانند بتن، ملات و پلاستر.



گیرش بتن (Set): ایجاد حالت صلیبیت یا سختی در بتن، ملات، ماله، پلاستر یا چسب در اثر تغییرات شیمیایی یا فیزیکی.

عمل آوری (Cure): نگهداری بتن یا ملات تازه ریز در دما و رطوبت مطلوب برای هفت روز اول پس از جا انداختن، ریختن یا پرداخت؛ جهت حصول اطمینان از آب گیری (هیدراسیون) رضایت بخش مواد سیمانی و سخت شدن صحیح.

هیدراسیون (Hydration): فرآیند ترکیب شیمیایی یک ماده با آب، همانند آنچه در هنگام ترکیب آب با سیمان صورت می گیرد. {می توان کلمه آب گیری را جایگزین آن دانست}

کرموشدگی (Honey comb): حفرات موجود در سطح بتن قالبی، در اثر پدیده جدایی دانه ها حین جا انداختن بتن و یا به واسطه ی تراکم ناکافی.

تورق (Scaling-Spalling): ورقه ورقه شدن یا پوسته پوسته شدن یک سطح بتنی یا بنایی، در اثر چرخه های یخ زدن و آب شدن، و یا به علت به کار بردن نمک های ضد یخ.

ترک خوردگی اولیه بتن (Crazing): ترک های مویین متعدد در سطح یک دال بتنی تازه سخت شده؛ به عنوان نتیجه ای از افت خشک شدن.

بتن مسلح

بتن مسلح (Ferroconcrete-Beton arme-Reinforced concrete): بتنی که میلگردهای مسطح کننده ای، به نحوی در آن قرار گرفته که این دو ماده در برابر نیروها با هم کار کنند. بتن آرمه معادل {فرانسوی و بسیار رایج آن است}.

آرماتور (Reinforcing bar-Rebar): میلگردی فولادی برای مسلح کردن بتن؛ که معمولاً با عددی معادل با قطرش، به صورت ضریبی از $\frac{1}{4}$ اینچ مشخص می شود. {در ایران از خود قطر استفاده می شود}

آرماتور گذاری (Reinforcement): مجموعه ای از میلگردهای فولادی، کابل های سیمی یا سیم ها، مخصوص تحمل تنش های کششی، برشی و گاهی فشاری در یک عضو یا سازه ی بتنی.

میلگرد آجدار (Deformed bar): آرماتوری با نورد گرم، که به منظور افزایش چسبندگی آن با بتن، تغییراتی در سطح {جانبی} اش (در راستای طول آن) ایجاد می شود.

میلگردهای کششی (Tension bar): آن دسته از میلگرد ها که برای تحمل تنش های کششی در نظر گرفته شده اند.

میلگردهای فشاری (Compression bar): آن دسته از میلگرد ها، که برای تحمل تنش های فشاری در نظر گرفته شده اند.

پوشش (Cover): مقدار بتن لازم (از لحاظ ضخامت) برای محافظت آرماتورها در برابر آتش و خوردگی که از سطح بیرونی آرماتور تا سطح خارجی مقطع بتنی اندازه گیری می شود. {در کارهای اجرایی، بیشتر از معادل، «کاور» استفاده می شود. در ضمن، این واژه به قطعاتی کوچکی که به آرماتورهای بیرونی، بسته شده تا این فاصله ایجاد شود هم، اطلاق می شود}.

چسبندگی (Bond): چسبندگی بین دو ماده {مختلف} مانند بتن و آرماتورها {قرار گرفته در آن}.

تنش (Stress): نیروی چسبندگی در واحد تماس یک آرماتور و بتن اطرافش، که این تنش در هر مقطع از یک عضو خمشی گسترش می یابد.

بتن غیر مسلح (Plain concrete): بتن بدون آرماتور یا بتنی که فقط در برابر تنش های افت و حرارت مسلح شده است. {بتن ساده هم معادل دیگری برای آن است}.

درصد (Percentage): در هر مقطع از یک عضو بتن آرمه، نسبت مساحت موثر فولاد گذاری به مساحت موثر بتن که به صورت درصد بیان می شود. {در آیین نامه ی بتن، این کمیت را با علامت ρ نشان داده و به او «رو» می گویند و کمتر از معادل «نسبت فولاد» استفاده می کنند}.

قلاب (Hook): قوس یا خم اعمال شده به انتهای یک آرماتور کششی به منظور ایجاد یک طول مهارتی معادل، مورد استفاده در مواردی که جای کافی برای بکار گیری طول مهارتی (به صورت امتداد آرماتور) وجود ندارد.

مهاری (Anchorage): هر یک از عوامل مختلف، مانند آرماتور گیرداری یا آرماتور قلاب شده؛ مخصوص انتقال کشش یا فشار در یک آرماتور، در دو طرف یک مقطع بحرانی (انتقال تنش از بتن به آرماتور) به منظور جلوگیری از گسیختگی، چسبندگی یا شکاف خوردگی.

وصله (Splice): قطعه ای از آرماتور که برای هم پوشانی به قطعه دیگر جوش شده یا در اثر فشار مکانیکی پرس می شود.

ستون تنگدار (Tied column): نوعی ستون بتنی مسلح شده با میلگردهای طولی و تنگ های {بسته ی} عرضی تکی. {طبق آیین نامه}، قطر تنگ های بسته ی عرضی، نباید کمتر از $\frac{1}{8}$ اینچ (۵/۹ میلی متر)، و فاصله آنها از یکدیگر هم، نباید از ۴۸ برابر قطرشان، ۱۶ برابر قطر آرماتور طولی و کوچکترین بعد ستون، بیشتر باشد. آرماتورهای طولی گوشه، باید در گوشه ی یک تنگ بسته قرار گیرد. سایر آرماتورها هم باید حداقل به صورت یک در میان، در گوشه ی یک آرماتور عرضی با زاویه حداکثر ۱۳۵ درجه قرار گیرند و فاصله هر آرماتور غیر واقع در گوشه یک آرماتور عرضی با آرماتور طولی مجاور واقع در گوشه ی آرماتور عرضی، نباید بیشتر از ۶ اینچ (۱۵۲ میلی متر) باشد.

خاموت برشی (Stirrup): هر یک از رکابی های U شکل یا حلقه های بسته ی فولادی که به صورت عمود بر آرماتورهای طولی یک تیر بتنی قرار داده می شوند تا مولفه های قائم کشش قطری تیر را تحمل کنند. { "تنگ" دیگر معادل آن است }

کشش قطری (Diagonal tension): تنش های کششی اصلی که با زاویه ی نسبت به محور طولی یک تیر عمل می کنند. (کشش مایل و کشش برشی معادل های دیگر آن است)

مرکب (Compound): یک ستون فولادی ساختمانی که در بتن دارای ضخامت حداقل ۵/۲ اینچ (۶۴ میلی متر) و مسلح شده با شبکه ای سیمی، مدفون شده است.

مختلط (Composite): یک ستون فولادی ساختمانی که سرتاسر آن در بتنی که هم با آرماتورهای طولی و هم با فولادهای دور پیچ مسلح شده، مدفون گردیده است.

دال (Slab): نوعی سازه ی صفحه ای تخت بتنی که برای تحمل بارهای وارده در ترکیب با فولادهای اصلی (خمش) و فرعی (افت و حرارت)، طرح شده است. { «تاوه» معادل فارسی دال می باشد. }

دال ممتد، سراسری (Continuous): نوعی دال بتن آرمه؛ که به صورت یک واحد سازه ای، در جهت مورد نظر روی سه یا چند تکیه گاه، گسترش یافته است. در یک دال سراسری - در مقایسه با مجموعه ای از دال های ناپیوسته روی تکیه گاه های ساده {با شرایط ابعادی و بارگذاری یکسان} لنگرهای خمشی کمتری به وجود می آید. {دال یکسره و دال پیوسته دیگر معادل های آن است}.

پهنه (Drop panel): بخشی از یک دال تخت، حول یک ستون یا سرستون که به منظور افزایش مقاومت برشی اش {نسبت به بقیه قسمت های دال}، ضخیم تر شده است. {معادل دیگر آن کتیبه است}.

پهنه بخشی از دال است در حالیکه سرستون بخشی از ستون است.

سرستون (Column capital): انتهای فوقانی یک ستون تکیه گاهی در یک دال تخت؛ که به منظور افزایش ابعاد مقطع منگنه، {نسبت به مقاطع پایینی ستون}، پهن تر شده است.

دال تخت (Flat plate): نوعی دال بتنی مسلح شده در دو یا چند جهت با ضخامت یکنواخت، که مستقیماً و بدون استفاده از تیر و شاه تیرها، توسط ستون ها تحمل شده و برای دهانه های کم تا متوسط با

سربارهای نسبتاً کم، مناسب است. به دلیل عدم وجود سرستون یا پهنه، برش تعیین کننده ی اصلی ضخامت دال تخت است.

بتن پیش ساخته (Precast concrete): یک عضو یا محصول بتنی که در محلی غیر از محل {اصلی} نصب آن در یک ساختمان، بتن ریزی و عمل آوری شده است.

بتن پیش تنیده (Prestressed concrete): نوعی بتن مسلح شده برای مقاومت شدید در برابر بارهای کاربری؛ از طریق پیش یا پس کشیده کردن فولادهای پر مقاومت - در محدوده ی ارتجاعی شان. در نتیجه انتقال تنش های کششی تندان ها (فولادهای پیش تنیدگی) به بتن کل مقطع عضو خمشیف تحت فشار قرار می گیرد. تنش های فشاری حاصل با خشی کردن تنش های کششی خمشی ناشی از بارهای وارد عضو پیش تنیده را قادر می سازد تا نسبت به یک عضو مسلح شده

پیش کشیدگی (Pretension): پیش تنیده کردن یک عضو بتنی از طریق کشیدن تندان های مسلح کننده، قبل از بتن ریزی. {روش کار} در ابتدا، تندان ها تا رسیدن به یک نیروی کششی از پیش تعیین شده، بین دو کوله کشیده می شوند. در مرحله ی بعد، در قالب های اطراف تندان ها؛ بتن ریزی انجام شده و به صورت کامل عمل آورده می شود. در نهایت تندان ها {از محل برش داخلی کوله ها}، قطع شده و {در نتیجه} تنش های کششی موجود در تندان، از طریق تنش های چسبندگی به بتن منتقل می شود.

کابل پیش تنیدگی (Strand): کابلی مرکب از سیم های فولادی پر مقاومت که حول یک هسته تاییده شده اند.

فولاد پیش تنیدگی (Tendon): کابل یا مفتولی از جنس فولاد پر مقاومت؛ مخصوص پیش تنیده کردن بتن.

تیر پاشنه دار بتنی (Ledger beam): نوعی تیر بتن آرمه با لبه های بیرون زده (در قسمت پایین مقطع) برای نشست لبه های تیرچه یا صفحات دال روی آنها.

تیر (Beam): یک عضو سازه ای سخت که برای تحمل بارهای جانبی (عرضی) در طول دهانه ی خود و انتقال آن به تکیه گاه ها طراحی شده است.

مهارد (Anchor): یک وسیله {ی کوچک} مکانیکی مخصوص قفل کردن یک تندان تنیده در محل خود، و انتقال نیروی پیش تنیدگی {از تندان} به بتن به صورت دائمی - در یک عضو پس کشیده - یا به صورت موقت - در زمان سخت شدن یک عضو بتنی پیش کشیده.

پس کشیدن (Post tension): پیش تنیده کردن یک عضو بتنی از طریق کشیدن تندان های مسلح کننده، پس از گیرش بتن. (روش کار) قبل از بتن ریزی در قالب بندی انجام شده دور غلاف پیش تنیدگی، تندان هایی که هنوز تحت تنش قرار نگرفته اند، در غلاف های مذکور کار گذاشته می شوند. پس از عمل آوری بتن، تندان ها از یک سر، مهارد شده و از سر دیگر - با اتکا به بتن - تا حدی که نیروی لازم اعمال شود، توسط جک هیدرولیکی کشیده می شوند؛ در مرحله ی بعد، تندان ها بر سر کشیده شده نیز مهارد شده و جک ها برداشته می شود.

بست افزار

بست کردن (Fastening): جفت کردن یا کنار هم نگه داشتن دو یا چند بخش از یک عضو؛ مثلاً با بست زدن به کمک یک وصله ی مکانیکی، با چسباندن توسط یک چسب، یا با جوش کاری یا لحیم کاری.
میخ (Nail): یک قطعه فلزی لاغر و مستقیم؛ با انتهای تیز شده (Point) و انتهای دیگر پهن و صاف شده؛ (Head) مخصوص فرو رفتن (با ضربه ی چکش) در چوب یا دیگر مصالح ساختمانی به عنوان یک وسیله اتصال.

واحد طول میخ (Penny): {عدد} نشان دهنده طول یک میخ؛ بین دو تا سی پنی. علامت آن «d» می باشد.

پرچی کردن میخ (Clinch): محکم کردن یک میخ یا پیچ در محل؛ از طریق خم کردن سر بیرون زده میخ یا پیچ به وسیله چکش.

پیچ (Screw): نوعی وسیله اتصال فلزی با یک ساق ماهیچه ای حدیده شده- به صورت مارپیچ- و یک سر فاق دار؛ که برای فرو رفتن در چوب یا مصالح مشابه از طریق چرخاندن مثلاً با یک آچار پیچ گوشتی، در نظر گرفته شده است. {واژه ی «screw» به پیچ هایی اطلاق می شود که احتیاجی به مهره ندارند}.



مهره

مهره (Nut): قطعه فلزی مربع مستطیل یا هشت ضلعی، با یک سوزن- جهت تابیدن دور یک پیچ و صفت کردن آن.

خروسکی (Thumb nut-Wing nut): نوعی مهره با دو قسمت برآمده ی تخت که یک گیره برای صفت کردن با استفاده از انگشت شست و سبابه، ایجاد می کند.



خروسکی

واشر (Washer): یک دیسک فلزی، لاستیکی یا پلاستیکی سوراخ دار که برای توزیع فشار، جلوگیری از نشست و کاستن اصطکاک، در زیر سر یک پیچ یا مهره یا در یک درز، قرار داده می شود.



واشر

لحیم کاری، ماده لحیم (Solder): جفت کردن دو قطعه فلزی، از طریق به کار بردن هر یک از انواع مختلف مواد لحیم غیر آهنی (معمولاً یک آلیاژ قلع- سرب) در دمایی زیر ۸۰۰ درجه ی فارنهایت (۴۲۷ درجه ی سانتیگراد).

جوش (Weld): جفت کردن یا تلفیق دو قطعه فلزی؛ از طریق گرم کردن دو قطعه و ایجاد امکان جریان یافتن دو فلز در هم، {که این فرایند}، گاهی با فشار و افزودن یک فلز پر کننده یا واسطه {انجام می شود}.

پرچ (Rivet): وسیله ای برای شکل دادن سر ثانویه ی پرچ.

بنایی

بنایی (Masonry): ایجاد یک ساختمان با مصالح متنوع طبیعی یا تولیدی مانند سنگ، آجر یا بلوک سیمانی و استفاده از ملات به عنوان عامل چسباننده.

بند قائم (Head joint): درز قائم موجود بین دو واحد بنایی که عمود بر سطح دیوار است.

بند کف (Bed joint): نوعی بند افقی بین دو رج یک دیواره ی بنایی.

کف (Bed): وجه تحتانی یک آجر یا هر نوع واحد بنایی دیگر، و یا لایه ای از ملات برای قرارگرفتن واحد بنایی روی آن. {به آن بستر زیر کار هم گفته می شود}.

بندکشی (Point): پر کردن و پرداخت سطح یک درز بنایی بعد از اتمام بنا، یا پرداخت یک بند و یا تعمیر یک بند ناقص.

بندکشی تو رفته (Tuck pointing): فرایند خارج کردن ملات معیوب از یک بند بنایی، پر کردن با ملات تازه و ابزار زنی بند.

بند کشی ماهیچه دار (Tuck & pat pointing): بند کشی از طریق پر کردن با ملات و ایجاد ماهیچه ای تزئینی از ملات آهک یا بتونه که از بند بیرون زده است.

بندکشی همپیر (Flat-joint pointing): بند کشی دارای بندهای هم سطح با استفاده از ملات معمولی.

دهنه کار (Field): محدوده ی یک دیوار آجری بین گوشه ها و بازشوها؛ معمولاً متشکل از ترکیب راسته ها.

رج (Course): لایه ای همتراز و معمولاً افقی از آجرها، موزاییک ها یا شینگل ها (قطعات بتنی توخالی) - مثلاً- در دیوار یا سقف. {به آن ردیف هم می گویند}.

ته بند (Closer): آخرین واحد بنایی قرار داده شده در یک رج. {رج بند هم معادل رایجی برای آن است}.

بند مقعر (Concave joint): نوعی بند با ملات منحنی شکل و توخالی که با استفاده از یک میله ی گرد شکل داده می شود.

بند وی (V joint): نوعی بند با ملات زاویه ای شکل و توخالی که با یک بند انداز V شکل، شکل داده می شود.

بند آبچکان (Weathered joint): نوعی بند ملاتی که در لبه فوقانی اش با فشار یک ماله صاف می شود و در نتیجه با ایجاد یک سطح شیبدار، ریزش آب را تسریع می کند.

بند هم سطح (Flush joint): نوعی بند دقیقاً هم سطح بنا {که فاقد هرگونه تورفتگی یا بیرون آمدگی است}.

بند شکسته طولی (Struck joint): نوعی بند ملاتی با فشردگی به طرف داخل در قسمت لبه ی پایینی- که در جهت عکس یک بند آب چکان شیبدار می شود.



بند اره شده (Racked joint): نوعی بند ملاتی که از طریق خارج کردن ملات یا یک عمق مشخص با یک وسیله دارای یک لبه ی مستطیلی- قبل از سفت شدن ایجاد می شود. {بند تهی شده هم نامیده می شود}

دیوار صندوقه ای (Cavity wall): نوعی دیوار بنایی با پشت و روی کاملاً مجزا- به جز ارتباطی که بست های فلزی ایجاد می کنند- و شامل یک فضای داخلی جهت جلوگیری از نفوذ آب. {به آن دیوار توخالی و یا دیوار دوجداره هم می گویند}

رخ پوش (Facing): لایه ای تزئینی با محافظ مانند جداره ی خارجی دیوار بنایی.

پشت پوش (Backing): چیزی که پشت یک دیوار بنایی را تشکیل می دهد، و یا مقاومت، تکیه گاه یا حفاظی برای پشت یک دیوار بنایی تامین می کند؛ مانند جدار یا جداره های داخلی یک دیوار بنایی.

روکش-آجر نما یا سنگ (Veneer): نوعی رخ پوش غیر سازه ای از نوع آجر، سنگ، بتن یا کاشی که جهت تزئین، حفاظت یا عایق سازی، روی یک جداره ی پشتی نصب و متصل می شود.

بست (Tie): هر یک از انواع مختلف مسایل فلزی ضدخوردگی برای دوختن دو قسمت از یک ساختمان به هم - مثلاً جداره های یک دیوار بنایی.

ملات (Mortar): نوعی مخلوط خمیری از سیمان یا آهک- و یا ترکیبی از هر دو- با آب و ماسه، که به عنوان عامل چسباننده در کارهای بنایی به کار می رود.

آهک (Caustic lime-Lime): ماده ای جامد، سفید- یا سفید مایل به خاکستری- بدبو و سوزآور؛ حاصل از گرمادادن فرم های کربنات کلسیم مانند سنگ آهک، در درجه حرارت بالا.

ملات تازه گرفته شده (Green): صفت بتن یا ملات تازه گرفته و هنوز سفت نشده. {صفت جوان هم به آن می دهند.}

روان کننده (Plasticizer): نوعی ماده افزودنی برای ساخت بتن یا ملاتی کارآ با صرف آب کم.

دوغاب (Grout): نوعی ملات سیال سیمان، با قابلیت سیلان راحت بدون ایجاد پدیده ی جدا شدن اجزای ملات، که برای پر کردن حفرات تنگ در بنا و متراکم کردن مصالح مجاور هم و تبدیل آنها به یک جرم توپر، استفاده می شود.

چسبندگی (Bond): پیوند بین ملات و دوغاب و واحدهای بنایی با آرماتورهایی که در ملات قرار می گیرند. {به آن گیرش و یا پیوند هم گفته می شود}

سنگ بادبر (Ashlar): نوعی سنگ چهار گوش ساختمانی که برای ایجاد بندهای ملاتی خیلی کم عرض، در تمام وجوه هم جوار با وجوه سنگ ها دیگر، با دقت تراش می خورد.

سنگ نبش (Quoin): یک گوشه ی خارجی از یک دیوار بنایی و یا یکی از سنگ ها یا آجرهای سازنده ی چنین گوشه ای - که معمولاً به واسطه ی جنس، بافت، رنگ، اندازه و یا پیش آمدگی، از سطوح هم جوار خود قابل تشخیص است. {به آن سوک هم گفته می شود}

سنگ تمام ریشه (Prepend-through stone): سنگی بزرگ که از تمام ضخامت دیوار عبور می کند و در هر دو وجه دیوار نمایان است. {معادل دیگر آن سنگ سرتاسری است}

سنگ ریشه (Bond stone-binder): سنگ پیونده دهنده ی نمای رویین به بنای پشتش. {سنگ بند هم می تواند معادلی برای آن باشد}

عقربک (Cramp iron): میله فلزی با دو انتهای خمیده، برای نگه داشتن دو واحد بنایی سنگی، در کنار هم. {به آن بند هم می گویند}

بلوک (Block): ساختمانی بزرگ که به تعدادی آپارتمان، دفتر و فروشگاه مجزا تقسیم می گردد. {معادل فارسی

آن - با اندکی تسامح - می تواند «واحد ساختمانی» باشد.}

پوسته (Face shell): هر یک از دو دیواره ی کناری یک واحد بنایی بتنی توخالی.

جان (Web): هر یک از دیواره های عرضی یک واحد بنایی بتنی توخالی که با پوسته ها در تماس است.

هسته (Cell-Core): فضایی خالی قالب گرفته، در یک واحد بنایی بتنی. به آن سلول هم گفته می شود.

پلاستیک

پلاستیک (Plastic): مواد آلی طبیعی یا مصنوعی که اکثراً پلیمرهای ترموپلاست {گرمانرم} یا ترموست {گرماسخت} با وزن مولکولی بالا بوده و می توانند قالب گیری، تزریق یا به صورت فیلم، فیلامنت یا شکل های دیگر، کشیده می شوند.

ریخته گری (Casting): روشن شکل گیری به یک ماده پلاستیکی از طریق ریختن ماده در قالب و سخت شدن آن - بدون استفاده از فشار.

قالب گیری (Molding): روش فرم دهی به یک ماده پلاستیکی یا از هر جنس دیگر.

پر کننده (Filler): ماده ی نسبتاً بی اثر برای اصلاح حجم، استحکام، پایداری حرارتی، پایداری الکتریکی یا خواص کاری یک رزین.

ورقه (Sheeting): یک فرم نازک پلاستیک یا ورقه، از طریق تحت فشار قراردادن ماده بین غلتک های حرارتی و چرخان.

لاستیک (Rubber): ماده ای که تحت عملیات شیمیایی و یا محکم سازی لاستیک طبیعی ساخته می شود و ارزش آن به خاطر خاصیت ارتجاعی، نارسایی الکتریکی و مقاومت در برابر شوک و رطوبت می باشد.

لاستیک مصنوعی (Synthetic rubber): الاستومر شبیه به لاستیک طبیعی در خواص و کاربرد، حاصل از پلیمریزاسیون هیدروکربن اشباع نشده مانند بوتیلن یا ایزوپرن، و یا، کوپلیمریزاسیون هیدروکربن ها با استایرن یا بوتادین.

پله

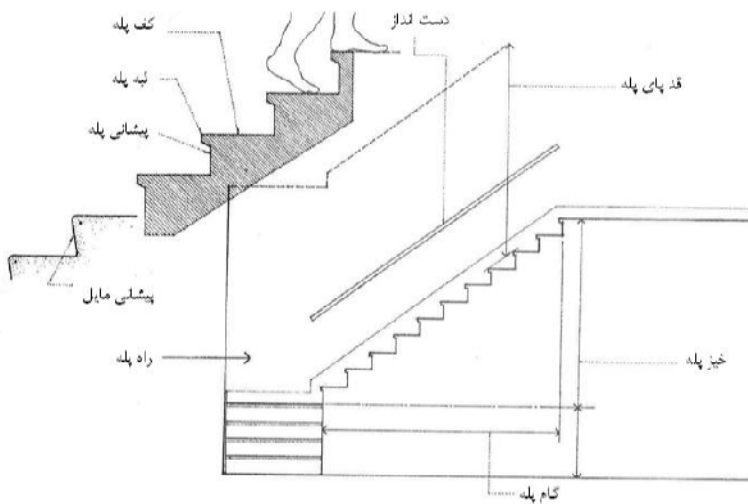
قد پای پله (Headroom): فاصله قائم آزاد از لبه ی یک کف پله تا هر مانع فوقانی؛ که معمولاً براساس آیین نامه های ساختمانی لازم است حداقل ۷۸ اینچ (۲ متر) باشد.

سر پله (Stairhead): قسمت بالایی یک پاگرد فوقانی یک راه پله.

خیز پله (Rise): ارتفاع طی شده به واسطه یک تک پله و یک رشته پله

نردبان (Ladder): سازه ای چوبی، فلزی یا طنابی برای بالا یا پایین رفتن تحت زاویه ی شیبی بین ۷۵ تا ۹۰ درجه؛ معمولاً متشکل از دو جزء کناری که در فواصل مناسب، یا میله ها یا قطعات گردبینه ای (rounded) به یکدیگر متصل شده اند.

پله نردبان (Rung): هر یک از قطعات عرضی و معمولاً گردبینه، که پله ای یک نردبان را تشکیل می دهند.



گام پله (Run): فاصله افقی بین دو پیشانی متوالی یا بین اولین و آخرین پیشانی یک رشته پله.

دست انداز (Handrail): عضو شیبدار طولی که در کناره یک پله یا سکو، یک جای دست ایجاد کرده و به عنوان یک محافظ عمل می کند. {این مدخل، به غلط به کل نرده ی کنار یک پله هم اطلاق می شود}

پله (Step): تکیه گاهی برای پا، هنگام بالا یا پایین رفتن {از یک راه پله}

کف پله (Tread): سطح فوقانی افقی یک پله در یک پلکان، برای قرار گرفتن پا.

لبه پله (Nosing): لبه ی معمولاً گرد پخ یک کف پله که در بالای یک پیشانی امتداد یافته است.

پیشانی پله (Riser): وجه قائم یک تک پله.

راه پله (Stairway): گذرگاهی از یک تراز تا تراز دیگر در یک ساختمان، از طریق رشته ای از پله ها.

پاگرد (Landing or Footpace): سکویی در بین رشته پله ها، یا کفی در پایا سر یک رشته پله.

پله ۱۸۰ درجه (Half-turn stair): نوعی پلکان که در یک پاگرد میانی، ۱۸۰ درجه یا در طول دو زاویه ی ۹۰ درجه، بر می گردد. {این نوع پلکان، در صورتی که از دو رشته پله ی راسته تشکیل شده باشد، «پلکان رفت و برگشت»، «دوخم»، «پیوسته»، «چاقویی»، }

پله پیچ (Winding stair): هر نوع پلکانی که اساساً با تک پله های متغیر ساخته شده است؛ مانند یک پلکان مارپیچ یا یکسره. {همان پلکان گردان می باشد}

پله مارپیچ (Spiral stair): نوعی پلکان مناره ای (پلکان گرد) با کف پله های گوه شکل، که دور یک دیرک مرکزی پیچیده و بر آن اتکا دارند.

دیرک مرکزی پله پیچ (Newel): یک دیرک مرکزی که کف پله های یک پلکان مارپیچ، با مرکزیت آن چرخ می خورند.

کف پله بادبادکی (Kite winder): کف پله وسطی - از سه تک پله ی متغیری که در یک گردش ۹۰ درجه ایجاد می کنند.

پلکان بیضوی (Elliptical stair): نوعی پلکان پیچ (پلکان گردان) یا چاه بیضوی شکل.

نرده (Railing): مانعی متشکل از یک یا چند نرده افقی متکی به نرده ستونها.

پله آویز (Hanging step or Cantilevered step): نوعی پله ی بیرون آمده از یک دیوار - بدون هیچ گونه تکیه گاه ظاهری یا واقعی در لبه ی بیرونی اش. همان پله ی طره ای است.

پنجره

قاب شیشه خور (Sash): قاب ثابت یا متحرکی در یک در یا پنجره، که تنکه های شیشه (Pane)، در آن قرار گرفته اند.

آبچکان (Drip): هر یک از وسایل مختلف مخصوص جاری کردن آب باران؛ برای جلوگیری از راه یافتن باران به زیر یک دیوار یا ریزش {قطرات} آن، روی آستانه یک گشودگی.

کف پنجره (Window sill): عضو افقی در پاشنه ی گشودگی یک پنجره؛ به ویژه تاقچه مانندی که توسط این عضو شکل می گیرد.

تنکه (Pane): هر یک از بخش های یک در یا پنجره؛ شامل یک واحد مستقل شیشه ای قرار گرفته در یک قاب.

جام شیشه (Windowpane): تنکه ای از شیشه، که یک قاب شیشه خور پنجره را پر می کند.

کرکره (Jalousie): یک پشت پنجره ای یا آفتاب گیر؛ شامل چوبه های افقی که برای ورود نور و هوا و جلوگیری از ورود باران و آفتاب قابل تنظیم است.

قاب ثابت (Fixed sash): پنجره یا لنگه ای از یک پنجره که برای تهویه، قابل باز شدن نیست.

پنجره بازشو (Operable window): پنجره ای که لنگه ای از آن، برای تهویه قابل باز شدن است.

پنجره لولایی (Casement window): نوعی پنجره با حداقل یک لنگه ی لولادار، که اغلب در ترکیب با قاب های ثابت به کار می رود.

پنجره سایبانی (Awning window): نوعی پنجره با یک یا چند قاب بازشو، که با اتکا بر لولاهای معمولاً متصل به بالای چهار چوب، به طرف بیرون می تابند.

سایبان (Awning): پوششی شبیه به بام از جنس کرباس یا دیگر مصالح، که در جلوی درگاه یا پنجره و یا روی یک صفحه ی ورودی، امتداد می یابد تا محافظی در برابر آفتاب و باران باشد.

پوسته

تنش غشایی (Membrane stress): تنش های فشاری، کششی و برشی عمل کننده در صفحه ی سطح یک سازه ی غشایی. در صورت بارگذاری یکنواخت، پوسته قادر به تحمل بارهای نسبتاً بزرگ می باشد اما به دلیل نازک بودن، این سازه مقاومت خمشی کمی دارد و برای بارهای متمرکز، مناسب نیست.

پوسته (Shell): سازه ای به صورت ورق نازک انحنا دار، که برای انتقال بار وارد به صورت تنش های فشاری، کششی و برشی که در صفحه ی سطح عمل می کند، شکل داده شده است.

سهموی بیضوی (Elliptic paraboloid): سطح حاصل از لغزاندن یک سهمی قائم دارای انحنای رو به پایین در طول یک سهمی عمود {با آن} دارای انحنای رو به پایین. مقاطع افقی آن بیضی است و مقاطع قائم اش سهمی.

سهموی هذلولی (Hyperbolic paraboloid): سطح حاصل از لغزاندن یک سهمی با انحنای رو به پایین (انحنای افقی) در طول یک سهمی دارای انحنای مثبت و یا لغزاندن یک پاره خط مستقیم از ناحیه ی دو سرش روی دو خط کج. این سطح را می توان هم سطح انتقالی دانست و هم سطح خطوطی.

سطح زین اسبی (Saddle surface): سطحی با مقعر مثبت در یک جهت و تقعر منفی در جهت عمود بر آن. در یک سازه پوسته ای زین اسبی، نواحی دارای تقعر قوسی عمل می کنند؛ در حالی که نواحی با تقعر مثبت به صورت یک سازه ی کابلی رفتار می کند. در صورتی که لبه ی سازه متکی نباشد، رفتار تیری هم ممکن است ظهور نماید.

سطح استوانه ای (Cylindrical surface): سطح حاصل از لغزاندن یک خط مستقیم در طول یک منحنی مسطح یا برعکس. سطح استوانه ای - بسته به منحنی - می تواند دایروی، بیضوی یا سهموی باشد و به واسطه ی هندسه ی مستقیم الخطی اش می توان آن را یک سطح انتقالی و یا خطوطی دانست.

سطح مخروطی (Ruled surface): سطح حاصل از حرکت یک خط مستقیم که ساخت و فرم دهی آن - به واسطه ی هندسه ی مستقیم الخطی اش - از سطوح چرخشی یا انتقالی آسان تر است.

شبه مخروط (Conoid): نوعی سطح خطوطی حاصل از لغزاندن یک خط مستقیم به شکلی که یک سر آن روی یک پاره خط مستقیم و سر دیگرش روی خمی مسطح قرار داشته باشد. یک شبه مخروط - بسته به منحنی - می تواند دایروی، بیضوی و یا سهموی باشد.

سطح کروی (Spherical surface): سطح چرخشی حاصل از گردش یک دایره حول یک محور مرکزی قائم.

سین کلاستیک (Synclastic): سطحی با تعقرهای یکسان در یک نقطه.

پی

پی (Foundation): پایین ترین بخش یک ساختمان یا هر بنای دیگر که قسمتی از آن - یا همه ی آن - زیر سطح زمین قرار داشته و برای تحمل و نگهداشت روسازه و انتقال بدون واسطه ی بارهای آن به زمین ساخته می شود. {به آن شالوده یا فونداسیون هم می گویند.}

نشست (Settlement): فرونشینی تدریجی یک سازه در اثر تحکیم خاک زیر شالوده ی آن تحت اثر بار. **تحکیم (Consolidation):** کاهش تدریجی حجم یک توده ی خاک، در اثر اعمال یک بار دایمی و افزایش تنش فشاری.

خاک مقاوم (Passive earth): مولفه ی افقی مقاومت یک توده ی خاک در برابر حرکت افقی یک سازه ی قائم به طرف آن توده.

خاک متحرک (Active earth): مولفه ی افقی فشار وارده از طرف توده ی خاک به وجه یک سازه ی حایل قائم.

حد یخبندان (Frost): حداکثر عمق یخ زدن و یا نفوذ یخ زدگی به زمین.

وارفتگی (Frost boil): نوعی فرونشینی خاک در اثر ذوب شدن آب زیر زمینی یخ زده.

کف سازی (Ground slab): نوعی دال بتنی روی یک اساس تراکم یا کوبیده شده، با اتکای مستقیم بر زمین که جهت کنترل هر نوع ترک ناشی از افت یا تنش های حرارتی، معمولاً به شبکه ی سیمی جوش شده یا شبکه ای از میلگردها، مسلح می شود. {به آن دال هم کف هم گفته می شود}

کرسی چینی (Base course):

لایه ای از مصالح دانه ای درشت ریخته و کوبیده شده روی خاکی بکر یا روی یک خاکریز آماده شده برای جلوگیری از نفوذ مویبندی رطوبت به یک کف سازی.

پی نواری (Strip footing): پا پی

پهن یکسره ی یک دیوار پی.

پی منفرد (Isolated footing):

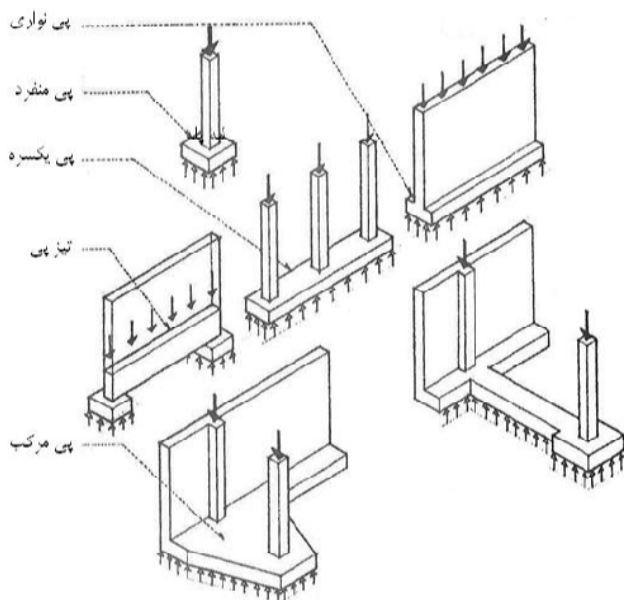
نوعی پا پی پهن مجزا برای تحمل بار یک ستون آزاد.

پی یکسره (Continuous footing):

نوعی پا پی از بتن مسلح، گسترش یافته برای تحمل ردیفی از ستون ها.

پی گسترده (Mat footing): نوعی پا پی ضخیم دال مانند از بتن مسلح، مخصوص تحمل تعدادی ستون یا کل ساختمان. {به آن رادیه هم گفته می شود}

رادیه تیرچه دار (Ribbed mat): نوعی پی گسترده که با شبکه ای از تیرچه ها (شبکه ی ریب) در بالا یا پایین قسمت دالی شکل، تقویت شده باشد. {به آن شالوده ی گسترده تیرچه دار هم می گویند}



رادیه سلولی - صندوقچه ای (Cellular mat): سازه ای ترکیبی که با شبکه ای از تیرچه ها (شبهه ی ریب) در بالا یا پایین قسمت دالی شکل، تقویت شده باشد. {به آن شالوده ی گسترده ی تیرچه دار هم می گویند.}

پی عمیق (Deep foundation): نوعی سیستم شالوده؛ گسترش یابنده از بین خاک نامناسب به طرف پایین، برای انتقال بارهای ساختمانی به یک چاه لایه ای مناسب تر در زیر رو سازه.

لایه باربر (Bearing stratum): لایه ای از خاک یا سنگ، محل نشستن یک پا پی روی آن و یا انتقال از ساختمانی - به واسطه ی یک شمع یا یک پی صندوقه ای - به آن.

شمع (Pile): ستونی دراز و لاغر از جنس چوب، فولاد یا بتن مسلح که برای تشکیل قسمتی از یک سیستم شالوده ای، به صورت قائم در زمین کوبیده یا کار گذاشته می شود.

تیر کلاف (Tie beam): یک تیر بتن مسلح مخصوص انتقال نیروهای افقی وارده از طرف یک سر شمع یا پی منفرد- با بارگذاری خارج از مرکز- به سر شمع ها یا شالوده های دیگر. {به آن تیرکش یا شناژ افقی هم گفته می شود.}

طاق

طاق (Vault): سازه ای قوسی از سنگ، آجر یا بتن مسلح که سقف یا بام یک سرسرا، اتاق و یا فضای بسته یا نیمه باز دیگری را تشکیل می دهد.

پشت بند معلق (Boutant-Acr-Flying buttress): تیرچه ای شیبدار از مصالح بنایی که روی قوس شکسته ای بارگذاری می شود و رانش های و رو به پایینی سقف یا تاق را به پشت بندی صلب تبدیل می کند. پشت بند معلق از طریق کالبدش، این رانش ها را به رانش عمودی تبدیل می کند.

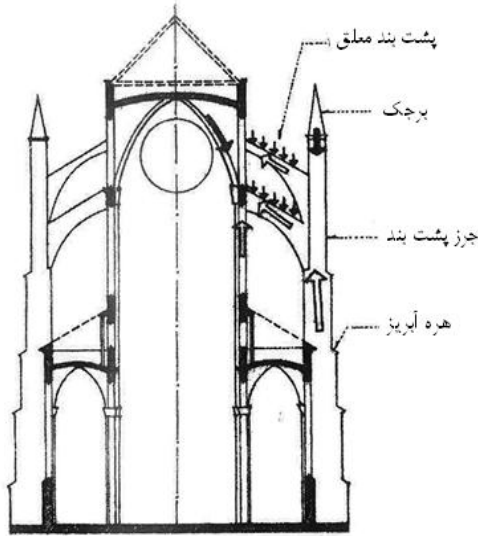
پشت بند (Buttress): تکیه گاهی خارجی برای پایدار کردن سازه و مقابله با رانش های خارجی آن؛ بویژه تکیه گاهی پیش آمده که به صورت یکپارچه یا متصل به بدنه ی خارجی دیوار بنایی، اجرا می شود.

دهانه تاق (Serevery): فاصله ی میان دو قوس عرضی در سازه ی تاقی. از آنجا که تاق، همانند یک قوس سه بعدی عمل می کند، دیوارهای باربر طولی باید با پشت بندها تقویت شوند تا رانش ناشی از اثر قوس را، خنثی کنند.

قوس عرضی (Transverse arch): قوسی برای تقویت و پشت بندی تاق گهواره ای و یا نگه داری تاق متقاطع.

رخ تاق (Key course): رگی از سنگ های تاج در راس تاق بنایی.

برجک (Pinnacle): سازه ی عمودی فرعی با انتهایی به فرم هرم یا منارک، که بویژه در معماری گوتیک، برای افزایش بار به جرز پشت بند مورد استفاده قرار می گرفت.



جرز پشت بند (Buttress pier): بخشی از جرز برای مهار رانش های ناشی از پشت بند معلق، که به صورت قائم بنا می شود.

هره آبریز (Amortizement): نوک شیبدار روی پشت بند یا جرز پیش نشسته برای رد کردن آب باران.

طاق گهواره ای (Cradle - Barrel vault - Wagon vault - Tunnel vault - vault):

طاقی با مقطع عرضی نیم دایره. به نام های تاق تونل، تاق دلیجانی و تاق کوره پوش هم شناخته می شود.

طاق متقاطع قوسی (Groin vault): تاق مرکب

حاصل از تقاطع عمومی دو تاق، و شکل دهنده ی تیزه های قوسی قطری که تویزه های قوسی نامیده می شود. تاق متقاطع هم گفته می شود.

قوسچه (Web): سطح واقع در میان نویزه های جناغی یک طاق متقاطع.

طاق مخروطی (Conical vault): تاقی که مقطع دایره ای اش در یک انتها، بزرگتر از انتهای دیگر است.

تیر

تیر (Beam): یک عضو سازه ای سخت که برای تحمل بارهای جانبی (عرضی) در طول دهانه ی خود و انتقال آن به تکیه گاه ها طراحی شده است.

لنگر خمشی (Bending moment): لنگری فرضی که به ایجاد چرخش یا خمش در قسمتی از یک سازه تمایل دارد. این لنگر، مساوی جمع جبری لنگرها حول محور خنثای مقاطع مورد بررسی می باشد.

لنگر مقاوم (Resisting moment): لنگر داخلی برابر و درخلاف جهت یک لنگر خمشی، که توسط یک زوج نیرو، برای ابقای تعادل مقطع مورد بررسی ایجاد می شود.

تار خنثی (Neutral axis): خط فرضی گذرنده از مرکز سطح مقطع عرضی یک تیر یا هر عضو تحت خمش، که در {نقاط} روی آن، تنش خمشی مساوی صفر است. معادل دیگر آن محور خنثی است.

کمانش جانبی (Lateral buckling): کمانش یک عضو سازه ای، ناشی از تنش های فشاری وارد بر یک قسمت لاغر، که در جهت جانبی فاقد سختی کافی است.

برش (Shear): تغییر شکل جانبی یک جسم در اثر یک نیروی خارجی که باعث لغزش قسمتی از جسم نسبت به قسمت مجاور در راستای موازی با صفحه ی تماس، می شود.

ماه‌یچه (Haunch): قسمتی پر ضخامت با عمیق تر شده ی یک تیر، برای افزایش مقاومت خمشی آن. بازده یک تیر را می توان با شکل دادن به طول آن - متناسب با اندازه لنگر و برش موجود در طول محور افزایش داد.

طره (Cantilever): تیر یا عضو سازه ای سخت دیگری که در جلوی یک تکیه گاه امتداد یافته و توسط یک عضو تعادل زا یا یک نیروی رو به پایین در عقب تکیه گاه روی تکیه گاه خود می نشیند.

نقطه عطف (Inflection point): نقطه ای که در آن، سازه ی تغییر شکل یافته ی تحت بارِ عرضی، از حالت تقعر به تحدب یا بالعکس تغییر انحنا می یابد و مانند یک مفصل عمل می کند.

تیر ممتد (Continouse beam): تیری که روی بیش از دو تکیه گاه قرار دارد.

تیر پیش آمده دو طرفه (Double overhanging beam): تیر ساده ی امتداد یافته از هر دو طرف تکیه گاهش.

تیر دو سر گیردار (Fixed-end beam): تیری که در دو انتها دارای تکیه گاه گیردار باشد.

چوب

چوب (Wood): ماده ای محکم دارای سلول های لیفی شکل، که قسمت عمده ی زیر پوست ساقه ها و شاخه های درختان را تشکیل می دهد.

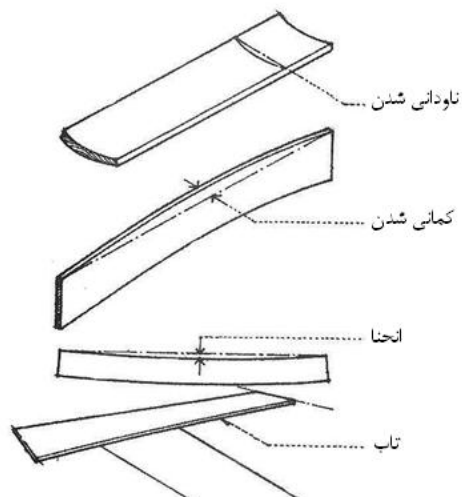
تنه (Trunk): بدنه اصلی یک درخت به غیر از شاخه ها و ریشه های آن.

درصد رطوبت (Moisture): مقدار آب موجود در یک قطعه چوب، که به صورت درصدی از وزن حالت خشک آن، بیان می شود.

کار کردن چوب (Working): آماس و جمع شدگی متناوب چوب در حال خشک شدن، که در اثر تغییر در میزان درصد رطوبت - به واسطه تغییر در رطوبت نسبی هوای اطراف آن - صورت می گیرد.

الوار (Lumber): چوب های به دست آمده از تنه ی درخت که در کارخانه پس از برش توسط ماشین های اره و عبور در جهت طولی از ماشین رنده، اندازه بندی و درجه بندی شده اند.

الوار خشک شده (Seasoned): الواری که به جهت کاهش رطوبت و بهبود قابلیت کاربردی خشک شده است.



اعوجاج (Warp): هرگونه انحراف از سطح حقیقی تخته که معمولاً به علت خشک شدن غیر یکنواخت ابعاد قطعه چوب و یا تغییر رطوبت طی مراحل خشک شدن، به وجود می آید.

ناودانی شدن (Cup): یک انحنا در جهت عرضی سطح یک قطعه چوب، اندازه گیری آن، در نقطه ای با بزرگترین

انحراف از خط مستقیمی می باشد که از یک انتها به انتهای دیگر آن قطعه چوب کشیده شده است.

کمانی شدن (Bow): یک انحنای در سراسر طول یک قطعه چوب که اندازه گیری آن، در نقطه ای با بزرگترین انحراف از خط مستقیمی می باشد که از یک انتها به انتهای دیگر آن قطعه چوب کشیده شده است.

انحنای (Crook): یک انحنای در طول لبه چوب که اندازه گیری آن، در نقطه ای با بزرگترین انحراف از خط مستقیمی می باشد که از یک انتها به انتهای دیگر آن قطعه چوب کشیده شده است.

تاب (Twist): یک انحنای در طول لبه چوب که اندازه گیری آن، در نقطه ای با بزرگترین انحراف از خط مستقیمی می باشد که از یک انتها به انتهای دیگر آن قطعه چوب کشیده شده است.

شکاف (Split): یک ترک که در سرتاسر تخته یا روکش چوبی کاملاً توسعه یافته است. به آن ترک سرتاسری هم می گویند.

ترک (Check): یک گسستگی طولی در سرتاسر عرض دوایر سالیانه، ناشی از هم کشیدگی سریع یا یر یکنواخت طی مراحل خشک شدن.

گره چوب (Knot): انتهای شاخه چوبی درختان، که توسط رویش های متوالی چوب ساقه احاطه می شود. در درجه بندی ساختمانی یک قطعه چوب، گره ها توسط اندازه و محل قرار گرفتنشان روی چوب، کنترل می شوند.

پوسیدگی (Decay): تجربه چوب توسط قارچ ها مصرف کننده سلولز چوب در الوارهای خشک که یک اسکلت ترد قابل تبدیل به پودر بر جای می گذارد.

الوار عمومی (Yard lumber): الوار سوزنی برگها، مخصوص کارهای عمومی ساختمان شامل تخته ها، الوارهای ابعادی و تنه ی درختان قبل از تبدیل.

تخته ها (Boards): الوارهای عمومی ساختمان با ضخامت کمتر از ۲ اینچ (۵۱ میلی متر) ضخامت و عرض ۲ اینچ و بیشتر.

چهار تراش (Timbers): الوارهای عمومی ساختمان با حداقل ابعاد ۵ اینچ (۱۲۷ میلی متر).

تیرچه و توفال (Joists & planks): الوارهای ساختمانی با مقطع مستطیلی به ضخامت ۲ تا ۴ اینچ (۵۱ تا ۱۰۲ میلی متر) و عرض بیشتر از ۴ اینچ که اصولاً براساس مقاومت خمشی آنها تحت بارگذاری از طرف وجه باریک خود- به عنوان تیرچه- یا از طرف پهنای خود- به عنوان توفال- درجه بندی می شوند.

ستون ماهیچه ای (Tapered column): یک ستون چوبی که مقطع عرضی آن در طول ستون کاهش می یابد. دربرآورد ضریب لاغری یک ستون باریک شونده، حداقل بعد به صورت مجموع حداقل قطر یا حداقل بعد و یک سوم اختلاف بین حداقل و حداکثر قطرها با کمترین و بیشترین ابعاد، بیان می شود.

بالشتک (Boister): چوب افقی روی تیر؛ جهت افزایش سطح نشیمن تیر و کاهش دهانه ی آزاد آن.

تخته چند لایه (Plywood): تخته ای که از به هم چسباندن روکش های چوبی، تحت تاثیر حرارت و فشار تولید می شود و معمولاً جهت الیاف هر یک از لایه ها با لایه بعدی ۹۰ درجه است و لایه نسبت به لایه مغزی متقارن می باشند.

روکش (Veneer): یک صفحه نازک چوبی که از طریق لوله بری یا لایه گیری و یا برش از طریق اره از گرده بینه یا الوار به دست آمده و جهت استفاده از نمای عالی آن. بر روی چوب هایی با نماهای پست، به شکل تخته چند لایه چسبانده می شود.

چور کردن چوب (Matching): چور کردن صفحات روکش با توجه به رنگ و نمای چوب.

نقش و نگار چوب (Figure): طرح ترکیبی که در اثر فصل اشتراک دواير سالیانه، گره ها و دیگر خصوصیات درخت بر روی سطوح چوب های اره شده دیده می شود.

مغز (Core): لایه مرکزی تخته چند لایه، که می تواند از جهت نوع روکش های چوبی، الوارهای اره کشی شده و صفحات مرکب باشد.

نئوپان (Chipboard-Particleboard): از تولیدات چوبی صفحه ای شکل که از روکش ساخته نشده بلکه از ترکیب تراشه های چوبی نازک و بزرگ تحت اثر حرارت، فشار و چسب های ضد آب تولید می شوند. سطح تراشه های چوبی مربع شکل عموماً موازی با سطح تخته بوده؛ ولی جهت الیاف آنها به طور تصادفی قرار می گیرد که همین موضوع، باعث متعادل شدن مقاومت و سفتی تخته در تمام جهات می شود.

فیبر (Fiberboard): یک ماده ی ساختمانی تشکیل شده از چوب با الیاف سایر گیاهان که تحت اثر یک ماده چسباننده و فشار به شکل صفحات سخت و انعطاف پذیر تولید می شود.

حرارت

حرارت (Heat): فرمی از انرژی؛ مربوط به حرکت تصادفی اتم ها یا مولکول ها، که طبق قرارداد می تواند ارسال، هدایت یا تابیده شده و باعث بالا رفتن دمای مواد، ذوب، انبساط یا تبخیر آنها شود.

دما (Temperature): مقیاسی از گرمی یا سردی ماده شیء یا محیط، نسبت به مقدار استاندارد.

همرفت (Convection): انتقال گرما، از طریق حرکت گردشی بخش های گرم شده ی مایع یا گاز، بر اثر تغییر چگالی و اثر جاذبه

هدایت گرمایی (Thermal conductivity): نرخ زمانی جریان گرما در واحد سطح ماده ای با ضخامت واحد؛ وقتی اختلاف دما در آن ضخامت، یک واحد دما است.

رسانایی (Conduction): انتقال گرما از ذرات گرم تر به ذرات سردتر محیط یا دو جسم دارای تماس مستقیم؛ که بدون جابجایی محسوس خود ذرات صورت می گیرد.

تابش (Radiation): فرآیندی که طی آن، انرژی- به فرم امواج یا ذرات- توسط یک جسم دیگر جذب می شود.

نفوذ (Infiltration): جریان هوای بیرون به درون فضای داخلی، از طریق درزهای دور پنجره یا روزنه ها دیگر ساختمان.

پشم معدنی (Mineral wood): هر یک از مواد سبک، غیر آلی و فیبری مختلف که بویژه برای عایق حرارتی و صوتی به کار می روند؛ مانند پشم شیشه و پنبه ی کوهی.

پنبه کوهی (Rock wood): پشم معدنی ساخته شده از طریق دمش بخار یا هوا به سنگ یا سرباره ی مذاب.

عایق حرارتی (Thermal Insulation): ماده ای دارای مقاومت بالا نسبت به جریان حرارت (گرما) - مانند پشم معدنی، ورمیکولیت، یا پلاستیک فومی - که به فرم عایق نرم، روکش، تخته یا پر شدن آزاد ساخته می شود.

انعکاسی (Reflective): عایق حرارتی به فرم ماده ای دارای انعکاس بالا و قابلیت انتشار پایین - مانند ورق نازک آلومینیوم پشت کاغذی، یا تخته ژیبس با روکش ورق نازک - که همراه با فضای راکد، برای کاهش انتقال حرارت به وسیله تابش، استفاده می شود.

نرم (Batt): عایق حرارتی فیبری و انعطاف پذیر شیشه ای یا پشم معدنی؛ در طول ها و ضخامت های مختلف، و عرض ۱۶۰ میلی متر، که بین میله پیچی، تیر، و لایه در یک ساختار قابی سبک چوب به کار رفته، و گاهی به کند کننده بخار کاغذ بندی (کرافت)، ورق نازک فلزی و یا ورق پلاستیک پوشانده می شود. عایق نرم هم، جزئی از ساختار عایق صوتی محسوب می شود.

حفاظت حرارتی (Weatherize): ایمن کردن ساختمان یا خانه در مقابل هوای سرد یا طوفانی، برای مثال از طریق افزودن عایق حرارتی یا پنجره های طوفان، و یا درزگیری اتصالات.

تبخیر (Evaporation): تبدیل مایع به بخار یا گاز.

تهویه (Vent): لوله ی مخصوص هدایت مواد حاصل از احتراق، از کوره یا اجاق به خارج.

کوره (Furnace): وسیله ی تولید گرما؛ مثلاً برای گرم کردن خانه یا تولید بخار.

کانال ارتباطی (main truck - Leader): کانالی برای انتقال هوای گرم از کوره به کانال قائم یا کانال شاخه ای. به آن کانال اصلی هم گفته می شود.

دستگاه توزیع کننده (Diffuser): دستگاهی با سپره (slat) های دارای زوایای متفاوت، برای تغییر جهت هوای گرم یا تهویه شده از یک خروجی در جهات مختلف.

شبکه برگشت (Return grill): شبکه ای از هوای برگشتی از طریق آن از فضای تهویه ی شده ی هوا، تخلیه می شود.

کانال (Duct): مجرا یا مسیری از ورق فلز یا فایبرگلاس، برای هدایت هوای گرم یا تهویه شده. به آن کانال هوا هم گفته می شود.

شبکه توری (Grill): یک صفحه ی سوراخ سوراخ یا شبکه شبکه، برای پوشش دادن، پنهان ساختن یا محافظت دیوار، کف یا بازشوی سقف.

مبدل (Convactor): واحدی حرارتی که در آن هوای گرم شده به واسطه ی تماس با رادیاتور یا لوله ی پره ای، از طریق همرفت (Convection) به حرکت در می آید.

شبکه تخلیه رادیاتور (Bleeder): شیر مخصوص خالی کردن لوله، رادیاتور یا مخزن.

لوله پره ای (Fin tube): نوعی رادیاتور با لوله های افقی دارای پره های قائم نزدیک به هم، برای به حداکثر رساندن انتقال حرارت به هوای اطراف.

سیستم برگشت معکوس (Reverse return): یک سیستم آب داغ دو لوله ای که در آن، طول لوله ی تغذیه و برگشت برای هر رادیاتور یا مبدل، تقریباً یکسان است.

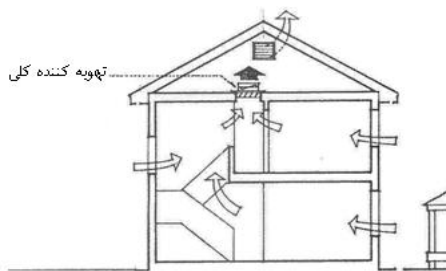
سیستم برگشت مستقیم (Direct return): یک سیستم آب داغ دو لوله ای که در آن، لوله برگشت هر رادیاتور یا مبدل، از کوتاه ترین مسیر به بویلر بر می گردد.

سوپاپ اطمینان (Safety valve): سوپاپ تخلیه ای که در صورت فعال شدن با فشار گاز یا بخار بالای یک سطح معین، باز می شود، و تا زمان کاهش فشار به یک سطح ایمن یا قابل قبول، به گاز یا بخار اجازه ی خروج می دهد.

تهویه کننده (Air conditioner): دستگاهی یا وسیله ای برای کنترل دما- بویژه کاهش دما و رطوبت یک محل.

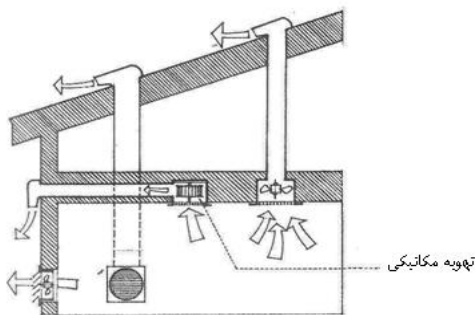
خنک کننده (Chiller): وسیله ای که از چرخه (cycle) ی خنک سازی تراکمی، برای خنک کردن آب مورد استفاده در خنک کردن ساختمان استفاده می شود.

هوای اولیه (Primary air): هوای تهویه ای که در یک فشار و سرعت بالا، توسط واحد تصفیه ی مرکزی هوا تامین می شود.



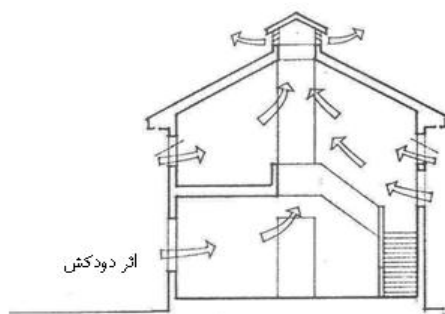
منطقه (Zone): یک یا چند فضا در یک ساختمان، که دما و کیفیت هوای آن توسط یک کنترل واحد، تنظیم می شود.

تهویه کردن (Ventilate): تامین هوای تازه برای یک اتاق، به جای هوای استفاده شده یا آلوده.



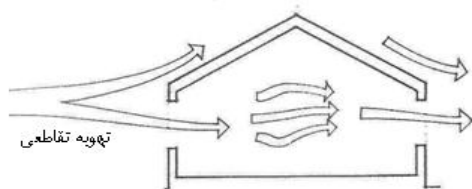
اثر دودکش (Chimney effect): تمایل هوا یا گاز در محور یا فضای قائم دیگر برای بالا رفتن به هنگام گرم شدن و ایجاد رانشی که هوا یا گاز سردتر را از زیر به داخل می کشد.

تهویه تقاطعی (Cross ventilation): گردش هوای تازه از طریق پنجره ها، درها یا دیگر دریچه های باز، در طرفین مخالف اتاق.



تهویه کننده کلی (Whole-house ventilation):

(ventilation): یک فن موتوری برای کشیدن هوای مانده در اتاق های خانه، و تخلیه آن از طریق شیروانی.



تهویه مکانیکی (Mechanical ventilation):

(ventilation): فرآیند تأمین هوای تازه برای یک ساختمان، یا کشیدن هوای مانده در آن با وسایل مکانیکی مانند فن.

خاک

خاک (Soil): لایه ی فوقانی قشر سطحی پوسته ی زمین؛ متشکل از سنگ های تخریب شده و مواد آلی تجزیه شده ی مناسب برای رویش گیاهان.

خاک سطحی (Topsoil): لایه سطحی و حاصل خیز خاک؛ محل استقرار و رویش گیاهان و قابل تفکیک از لایه ی خاک بستر.

خاک بستر (Subsoil): بستر یا لایه زیرین خاک سطحی.

تجزیه خاک (Soil analysis): فرآیند تعیین پراکندگی اندازه ی ذرات؛ در خاک دانه، خاک یا مواد سیمانی شده.

تخته سنگ (Boulder): سنگ های طبیعی بی زاویه و بزرگ روی سطح زمین- و یا بخشی روی سطح و بخشی داخل زمین.

قلوه سنگ (Cobble): سنگ گرد کوچکتر از یک تخته سنگ و بزرگتر از یک سنگ ریزه؛ مناسب برای ایجاد سنگ فرش، دیواره و پی ساختمان و تاسیسات.

سنگ ریزه (Gravel): قطعات کوچکی سنگ یا ریگ- یا مخلوطی از آنها با ذرات شن-؛ حاصل شرایط طبیعی یا خرد شدگی و تجزیه و تخریب سنگها. این توده از مواد، از الک ۷۶mm (۳ اینچ) عبور می کند؛ ولی روی الک شماره ی ۴ (۸/۴mm) باقی می ماند.

سنگ ریزه شکسته (Crash gravel): سنگ ریزه دارای یک یا چند سطح شکست در اثر عوامل شکننده ی مکانیکی.

ریگ (Pebble): سنگ کوچک بدون زاویه، با سطوح فرسوده و صافی ناشی از حرکت آب.

شن (Sand): مواد دانه ای سست حاصل از تخریب تخته سنگ ها- کوچک تر از سنگ ریزه و بزرگتر از سیلت.

ماسه رس (Sand clay): توده ای از ذرات شن طبیعی؛ با دانه بندی خوب و مورد استفاده به عنوان مواد شالوده ای. این توده- با حداقل ۱۰ درصد و یا مقداری کافی رس- بر اثر تراکم، توده نسبتاً محکمی را تشکیل می دهد.

لای (Silt): توده ی سست و نسبتاً ناپیوسته ای از مواد دانه ریز معدنی، با قطر ذرات بین ۰۰۲/۰ تا ۰/۰۵ میلی متر.

رس (Clay): توده ای از مواد طبیعی پوسته زمین- در شرایط مرطوب، خمیری شکل و در حالت پخته، سفت- مخصوص ساختن آجر، کاشی و کوزه های سفالی و عمدتاً شامل ذرات ریز آلومینوسیلیکات با قطر کم تر از ۰۰۲/۰ میلی متر.

گل حفاری (Bentonite): نوعی رس حاصل از تجزیه و تخریب کانی های موجود در خاکسترهای آتشفشانی، با قدرت جذب آب زیاد؛ به طوری که بر اثر جذب آب، تا چندین برابر شرایط طبیعی خود افزایش حجم پیدا می کند.

نفوذپذیری (Permeability): خاصیتی از یک محیط مختلط، که عبور گاز یا مایع را از فضای خالی بین ذرات امکان پذیر می کند.

موئینگی (Capillary): خاصیتی در ماده که به علت چسبندگی سطحی ذرات، باعث بالا رفتن آب در آن می شود.

چسبنده (Cohesive): خاک دارای مقاومت زیاد در برابر خرد شدگی و خشک شدن در هوا - که در رطوبت چسبندگی زیادی ندارد.

تراکم (Compaction): فشرده شدن ته نشست ها، به واسطه ی نیروهای وزنی رسوبات فوقانی - یا عوامل مشابه در خاک - و یا به واسطه ی غلطک زدن، کوبیدن و خیس کردن.

خانه

پناهگاه (Shelter): چیزی که زیر، پشت یا درون آن، شخص را از توفان یا سایر شرایط نامساعد حفاظت می کند. {به آن پناه هم می گویند.}

کلبه (Hut): سکونتگاه یا پناهگاه کوچک، ساده بویژه نمونه ای که از مصالح طبیعی ساخته شده است. {به آن آلونک هم می گویند.}

دالان (Breezeway): ورودی سرپوشیده یا راهروی مسقف که از دو سمت باز بوده، برای اتصال دو بنا یا بخش هایی از یک بنا می باشد. {راهروی مسقف}

مجموعه مستقلاتی (Condominium): ساختمان آپارتمانی، اداری یا سایر مجتمع های ساختمان چند واحدی، که واحدهای آن دارای مالکیت جداگانه می باشند، هر مالک قباله ی قابل ثبتي برای واحد جداگانه و شخصی خریداری شده، دریافت می کند، که شامل حق فروش یا رهن آن واحد بوده و در -مالکیت مشاع- هرگونه عناصر مشترک؛ مانند راهروها، آسانسورها، تاسیسات مکانیکی و لوله کشی، یا مواد مشابه سهیم می باشد.

خانه پلکانی (Terrace): ردیفی از خانه ها یا کوی مسکونی در روی یا نزدیکی رأس شیب.

محوطه عمومی (Commons): قطعه زمینی که تملک یا استفاده از آن حق مشترک ساکنان یک مجموعه است و معمولاً میدان یا پارک مرکزی در یک شهر یا شهرک می باشد.

دور برگردان (Crescent): خیابانی منحنی شکل، اغلب دارای نماهای صلب با طراحی معماری یک دست.

واحد (Flat): یک آپارتمان با یکسری اتاق در یک طبقه که خانه ی اعیانی را شکل می دهند. {چنین واحدهی اصولاً از هزینه های نگهداری آسانسور مستثنی است}

خرپا

خرپا (Truss): نوعی قاب سازه ای مبتنی بر صلبیت هندسی مثلث، و متشکل از اعضای مستقیم که فقط

تحت تاثیر کشش و فشار قرار می گیرند.

گره (Node-Panel point):

محل تقاطع دو یا چند عضو یک خرپا.

برای این که اعضای یک خرپا فقط

تحت کشش یا فشار قرار گیرند، لازم

است بارگذاری تنها در محل گره ها

اعمال شود.

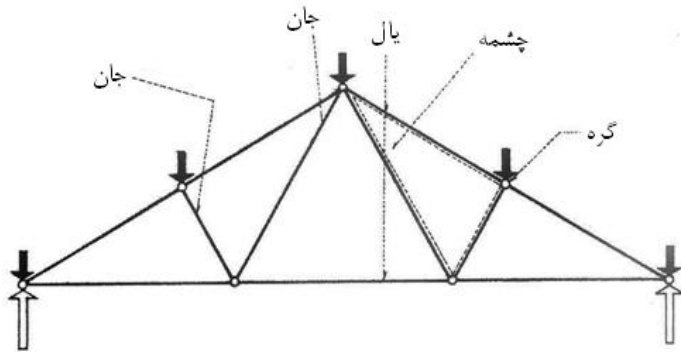
یال (Chord): هر یک از دو نوع (از

لحاظ مکانیکی) عضو یک خرپا، که از یک گوشه تا گوشه ی دیگر امتداد یافته و توسط اعضای جان به هم متصل شده اند. {همان «تخت» است.}

چشمه (Panel length): فاصله ای روی یال یک خرپا، بین هر دو گره ی مجاور حاصل {از تقاطع}

اعضای اصلی جان با یال.

جان (Web): سیستم مجتمعی از اعضای که یال پایینی و بالایی یک خرپا را به هم متصل می کنند.



در

در (Door): مانعی لولادار، کشویی یا تاشو از جنس چوب، فلز یا شیشه، مخصوص باز کردن با بستن ورودی

یک ساختمان، اتاق یا گنجینه.

در بادبزنی (Swinging door): نوعی در که در صورت هل دادن یا کشیدن آن، روی لولاها یا

محورهایی - حول یک لبه ی قائم دوران می کند.

در محوری (Pivoted door): نوعی در که روی یک محور مرکزی یا برون مرکزی حمل و حول آن

می چرخد؛ همان سان که یک در، روی لولاهایی آویخته می شود.

در تاشو (Folding door): نوعی در با بخش لولا شده ای که - در حالت باز شدن - می تواند به صورت

تخت روی یکدیگر تا بخورند.

در کشویی (Sliding door): نوعی در که از طریق لغزیدن روی یک ریل، حرکت کرده یا باز و بسته

می شود و معمولاً موازی با یک دیوار است.

دربالارو (Overhead door): نوعی در بزرگ مرکب از یک یا چند لنگه که با تاییدن یا پیچ خوردن تا

رسیدن به یک حالت افقی در بالای درگاه، باز می شود.

در لولایی یکطرفه (Single-acting door): در آویخته روی لولاهایی که تنها امکان دوران در «یک» جهت را برای آن فراهم می کنند.

لنگه (Leaf): قسمت کشویی یا لولا شده ی یک در (لنگه) یا پنجره کرکره ای (لته).

در چرخان (Revolving door): نوعی در ورودی برای جلوگیری از ایجاد کوران (Draft) در فضای حالی یک ساختمان، متشکل از چهار لته که به صورت یک صلیب قرار گرفته و حول یک محور مرکزی قائم، در یک دهلیز استوانه ای شکل می چرخد. برخی درهای چرخان، در صورت اعمال فشار، به صورت خودکار- در راستای خروج- تا می شود و در نتیجه یک گذرگاه منطبق بر قوانینی در دو طرف محور در ایجاد می کند.

آستانه در (Sill): عضو افقی کف گشودگی یک در یا پنجره.

چارچوب در (Doorframe): چهارچوب یک در؛ شامل دو بائو و یک کلاهدک یا نعل درگاه.

کلاهدک در (Head): بالاترین عضو چهارچوب یک در یا پنجره.

قید (Rail): هر یک از اعضای افقی مختلفی که تنکه ها را قاب بندی می کند، مثلاً در یک سیستم تنکه بندی، در یک تنکه ای، قاب پنجره، یا یک گنجه ی کشویی.

بائو (Stile): هر یک از اعضای ایستاده ای که پائل ها را- مثلاً در یک در تنکه ای، لنگه پنجره یا موارد مشابه- قاب بندی می کند.

در کرکره ای (Blind door-Louvered door): دری با یک بازشوی کرکره ای جهت ورود یا گردش هوا.

در توری (Screen door): دری بیرونی با بائوها و قیدهایی چوبی یا آلومینیومی؛ که یک توری پلاستیکی یا سیمی- جهت جلوگیری از ورود حشرات در عین ورود هوا- در آن قرار داده شده است.

دیوار

دیوار (Wall): هر یک از بخش های مختلف ایستاده ی ساختمانی؛ که یک سطح یکپارچه فراهم نموده و برای محصور کردن، تقسیم بندی و حفاظت از یک فضا، ایجاد می شود.

دیوار باربر (Bearing wall): دیواری با قابلیت تحمل یک بار وارده- مثلاً از طرف کف یا بام یک ساختمان.

دیوار غیر باربر (Nonbearing wall): دیواری که هیچگونه باری به غیر از وزن خود را تحمل نمی کند.

ستون نما (Pilaster): ساختار کم ضخامت مکعب مستطیلی بیرون زده از یک دیوار؛ که شامل پاشنه و سرستون بوده و- مانند یک ستون- روی آن، کارهای معماری انجام شده است.

پایه (Pier): یک ساختار باربر عمومی؛ مثلاً مقطعی از دیوار که بین دو بازشو قرار دارد، یا مقطعی که انتهای یک قوس یا نعل درگاه را تحمل می کند.

نعل درگاه (Lintel): تیری که وزن {مصالح} بالای یک پنجره یا درگاه را تحمل می کند.

دیوار خارجی (Exterior wall): نوعی دیوار؛ که تشکیل دهنده ی بخشی از محیط یک ساختمان بوده و یک سوی آن در معرض هوا یا خاک می باشد.

دیوار داخلی (Interior wall): هر دیواری که در داخل یک ساختمان قرار گرفته و کاملاً با دیوارهای خارج، محاط شده است.

درپوش (Coping): یک در پوش یا رج اجرا شده روی یک دیوار خارجی؛ که جهت دفع کردن آب باران، شیب دار شده یا انحنا یافته است.

جان پناه (Parapet): یک دیوار کوتاه محافظ در لبه ی یک ایوانک، بام یا مهتابی؛ بویژه بخشی از یک دیوار خارجی، دیوار آتش بند، یا دیوار مشترک که از روی بام، بالاتر آمده است.

زیر زمین (Basement): یک دیوار پی که یک فضای کارا در زیر یک ساختمان را محصور می کند.

روکوب (Siding): مصالحی مقاوم در برابر هوا؛ مانند لوح ها، تخته ها، با قطعاتی از جنس ورق فلزی، که برای ایجاد سطح در یک دیوار خارجی از یک ساختمان قابی، مورد استفاده قرار می گیرد.

تخته کوبی (Sheathing): رویه ی خشنی از تخته ها، تخته چند لا؛ و یا دیگر مصالح تنگه ای؛ که از جهت ایجاد یک زیر کار برای روکوب؛ کف پوش، و یا بام پوش، به یک ساختار قابی اعمال می شود.

چفت (Quirk): شیار یا کنج تیزی که یک ابزار فیتیله ای - یا دیگر ابزارها- را، از سطوح مجاور خود، جدا می سازد.

دیوار حائل (Breast wall-Retaining wall): نوعی دیوار ساخته شده از چوب عمل آمده، مصالح بنایی، یا بتن؛ مخصوص نگه داشتن یک توده ی خاک؛ در محل مورد نظر برای آن توده. نشست، لغزش و واژگونی، عوامل تخریب یک دیوار حایل می باشند.

سربار (Surcharge): بار یا نیروی اضافی یا بیش از حد- مثلاً بار یک خاک قرار گرفته در بالای تراز فوقانی یک دیوار حایل.

تیربست (Crib): قاب بندی حجره ای از چهار تراش های چوبی- یا اعضای فولادی یا بتنی با فرم مشابه- که در لایه هایی تحت زاویه قائم، سر هم شده و غالباً با خاک یا سنگ پر شده و در اجرای شالوده ها یا دیوارهای حائل، به کار می رود.

روپوشانی (Revet): پوشاندن روی یک سطح شیبدار یا خاگریز، با استفاده از سنگ یا مصالح دیگر.

پشت بند (Counterfor): دیوار عرضی مثلثی شکلی که یک دیوار حایل بتنی را- در بازه های منظمی- به پایه ی دیوار می بندد. این دیوار، در طرف مصالح پشت دیوار، ساخته شده تا دال قائم دیوار را سخت کند.

رنگ

رنگ (Color): پدیده ای متشکل از نور و رنگ و درک بصری، که ممکن است برحسب درک فردی از فام، اشباع رنگ و روشنایی برای «اشیاء» و فام، اشباع رنگ و روشنایی برای «منابع نور» توصیف شود.

طیف (Spectrum): توزیع انرژی ساطع از منبع تابشی، که به ترتیب طول موج منظم شده است، خصوصاً نوار رنگ های تولید شده هنگام شکست و تجزیه نور خورشید توسط منشور، که شامل رنگ های قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش می باشد.

کمرنگ (Pale): رنگ دارای روشنایی بالا و اشباع پایین.

تیره (Dark): رنگ دارای روشنایی و اشباع پایین، که فقط کسر اندکی از نور تابع را منعکس می کند.

درخشان (Brilliant): رنگ دارای روشنایی بالا و اشباع پایین.

رنگ تند (Deep): رنگ دارای روشنایی پایین و اشباع بالا.

اشباع (Saturation-Intensity): یکی از سه بعد رنگ: خالص بودن یا وضوح یک فام.

رنگ (Chroma): میزانی که به واسطه ی آن، یک رنگ، از رنگ خاکستری- به همان روشنایی و درخشندگی- متمایز می شود و متناسب است با اشباع رنگ مشاهده شده.

درخشان (Brightness): بعدی از یک رنگ که با تشعشع مرتبط است و توسط آن محرکات مرئی به صورت پیوسته از بسیار تیره و بسیار روشن- منظم شده اند. سفید خالص، بالاترین میزان درخشندگی و سیاه خالص، کمترین میزان درخشندگی را داراست.

رنگ آمیزی ساختمانی

براقیت (Gloss): درجه ی جلای یک فیلم رنگ خشک شده؛ یا ترتیب کاهش براقیت بالا، نیمه براق، پوست تخم مرغی به طرف مات.

مات (Flat): بدون جلا یا درخشندگی.

پوشش (Coverage): اندازه پهن شدگی یک گالن رنگ روی یک سطح، در ضخامتی مشخص که معمولاً برحسب فوت مربع در گالن، بیان می شود.

چسب (Binder): قسمت غیر فرار یک ناقل رنگ، برای اتصال ذرات رنگدانه به یک فیلم چسبنده در طی فرایند رنگرزی.

آستر (Primer): پوشش اصلی مورد استفاده برای بهبود چسبندگی پوشش های بعدی رنگ یا لعاب روی یک سطح.

رنگ آمیزی (Paint): مخلوطی از یک رنگدانه جامد به حالت سوسپانسیون در یک ناقل مایع؛ به صورت پوشش نازک یکنواختی روی یک سطح؛ به منظور حفاظت و تزئین آن.

لعاب (Vamish): آماده سازی مایعی، شامل یک رزین حل شده در یک روغن (لعاب روغن) یا الکل (لعاب الکلی یا روغنی) که در موقع پهن و گسترده شدن و اجازه دادن به خشک شدن آن، ایجاد پوششی سخت، براق و معمولاً شفاف می کند.

روشنایی

روشنایی (Light): تشعشع الکترومغناطیسی قابل رویت با چشم غیر مسلح، با طول موجی در حدود $370 - 800 \text{ nm}$ و سرعت انتشاری بالغ بر 186281 mi. sec (299972 km/sec).

شدت نور (Luminous intensity): شار نورانی منتشره بر واحد زاویه بسته توسط یک منبع نور که برحسب شمع بیان می شود.

منظم (Specular): {شعاع} یافته شده از سطحی صیقل و صاف.

تیره (Translucent): خاصیت برگشت و پخش نور؛ به طوری که اجسام طرف دیگر آن دیده نشوند.

انعکاس (Reflection): برگشت نور، صوت یا گرمای تابشی، بعد از برخورد با یک سطح.

شکست (Refraction): تغییر جهت شعاع نور هنگام گذر از یک محیط به محیط دیگر با زاویه ای شیب دار و سرعتی متفاوت.

شفاف (Transparent): خاصیت عبور نور، به طوری که اجسام طرف دیگر یا پشت آن به خوبی دیده شوند.

تفرق (Diffraction): پخش شدن امواج نور یا صوت؛ هنگام قرار گرفتن تحت اثر خمش، در اطراف کناره های یک مانع در مسیر.

لامپ (Lump): هر یک از وسایل مختلف تولید نور یا حرارت به وسیله الکتریسیته یا گاز.

کارایی (Efficiency): مقیاسی از اثر بخشی که {طی آن} یک لامپ، توان الکتریکی را به شار نورانی تبدیل می کند و برابر است با نسبت شار ارسالی به ورودی توان، برحسب لومن بروات.

حباب (Bulb): محفظه شیشه ای لامپ حبابی؛ دارای مخلوط گاز خنثی - معمولاً آرگون و نیتروژن - برای کند کردن تبخیر فیلامان. شکل آن با یک حرف الفبا و به دنبال آن شماره ی قطر لامپ مشخص می شود.

منبع نور (Luminaries): واحد نورپردازی متشکل از یک یا چند لامپ الکتریکی با تمام قطعات و سیم کشی لازم، برای نصب و حفاظت لامپ ها، وصل کردن آنها به منبع برق، و توزیع نور.

کرکره (Louver): وسیله ای پره ای برای کنترل تابش نور از منبع.

مانع دید (Baffle): وسیله ای کرکره ای برای مانع شدن از مشاهده ی منبع نور در زوایای خاص.

موازی سازی (Collimate): موازی کردن پرتوهای نور.

لامپ دیواری (Wall washer): لامپ رو به پایین نصب شده نزدیک صفحه ی دیوار؛ مجهز به انعکاس گر، مانع دید یا عدسی برای نورپردازی سطح قائم.

نور پردازی مسیری (Track lighting): نورپردازی به وسیله نور افکن های قابل تنظیم و نصب روی یک میله فلزی دیواری یا سقفی که جریان از آن عبور می کند.

نورپردازی سقفی (Cove lighting): نورپردازی غیر مستقیم رو به بالا از یک قرنیز داخلی در لبه سقف.

نورپردازی غیر مستقیم (Valance lighting): نورپردازی غیر مستقیم روبه بالا یا پایین از منبع نور پنهان شده توسط نوار یا صفحه ی افقی.

لامپ سقفی (Droplight): لامپ معلق از سقف یا دیوار قبه وسیله ی یک سیم انعطاف پذیر که می تواند توسط آن بالا و پایین برود.

سقفی (Pendant): منبع نور سقف آویز.

لوستر (Chandelier): یک منبع نور تزئینی معمولاً سقف آویز؛ با پایه های شاخه ای برای چند لامپ.

منبع نقطه ای (Point source): یک منبع نور، با بعد مکانیزم کمتر از یک پنجم فاصله از منبع تا سطح مورد نورپردازی.

نورپردازی (Lighting): دانش، تئوری یا روش تامین نور با استفاده از لامپ های الکتریکی.

نورپردازی سراسری (General lighting): نورپردازی طراحی شده برای تامین میزان نوریکنواخت در کل یک سطح.

تنظیم نور با چشم (Adaptation): تنظیم مقدار نور وارد به چشم توسط مردمک، که منجر به تغییر حساسیت گیرنده های نوری چشم می شود.

نورزدگی (Glare): احساس به وجود آمده از درخشش در میدان دید که از نورپردازی برای چشم ها بیشتر بوده و موجب ناراحتی و کاهش دید می شود.

دسته پرتو (Beam): گروهی از پرتوهای نور تقریباً موازی.

برد نور (Throw): طول موثر هر پرتو نور

نورگیری (Daylighting): دانش، تئوری یا روش نورگیری با استفاده از نور روز.

نور مقابل (Counterlight): نور حاصل از منابع مقابل یکدیگر، مانده پنجره ی دیوارهای مخالف.

نور متقاطع (Crosslight): نور حاصل از منابعی که مقابل یکدیگر نیستند؛ مانند پنجره های دیوارهای مجاور.

نور آسمان (Skylight): نور حاصل از آسمان، که مولکول های هوا را منعکس و پخش می کنند.

نور خورشید (Sunlight): نور مستقیم حاصل از تابش خورشید.

ابری (Cloudy): آسمانی با پوشش ابر بین ۳۰ درصد تا ۷۰ درصد؛ به طوری که صفحه ی خورشید هم پوشیده شده باشد.

پر ابر و تاریک (Overcast): آسمانی با پوشش ابر ۱۰۰ درصد. طبق استاندارد CIE، برای آسمان مرجع، دارای توزیع نوری - در نزدیکی سمت الرأس نسبت به افق - می باشد که سه برابر روشن تر است.

ساختمان

رو سازه (Superstructure): گستره‌ی یک ساختمان یا هر بنای دیگر در بالای شالوده، به صورت قائم.

جداره (Shell): دیوارها یا اسکلت بندی خارجی و بام یک ساختمان.

ساختمان (Building): سازه‌ای تقریباً دایمی و محاط (چهار دیواری)، که برای استفاده‌های مسکونی روی یک قطعه زمین بنا شده است.

عمارت (Edifice): ساختمانی با ابعاد بزرگ، سازه‌ی کلان یا ظاهر باشکوه.

طبقه (Story): یک قسمت کامل و افقی از یک ساختمان، یا یک کف یکپارچه - یا تقریباً یکپارچه - و دربرگیرنده‌ی فضای بین دو تراز متوالی.

آسمان خراش (Skyscraper): ساختمانی با ارتفاع استثنایی و طبقات متعدد؛ متکی بر یک اسکلت فولادی یا بتنی که دیوارها از آن آویخته شده‌اند.

ساختمان کوتاه (Low-rise): توصیفی از یک ساختمان یک، دو یا سه طبقه - و معمولاً بدون آسانسور.

ساختمان بلند (High-rise): توصیفی از یک ساختمان دارای طبقات نسبتاً زیاد؛ مجهز به سیستم آسانسور.

گره رو (Crawl space): ناحیه‌ای در یک ساختمان، با ارتفاع آزاد کمتر از قد یک انسان، و قابل دسترسی با خیز - بویژه فضای واقع در بین دیوار پی‌ها در زیر طبقه اول.

اتاق زیر شیروانی (Attic): اتاق یا فضایی که مستقیماً زیر بام یک ساختمان - بویژه یک خانه - قرار دارد.

کف (Floor): یک سطح برابر یکپارچه که به صورت افقی در سرتاسر یک ساختمان گسترش یافته، چند اتاق روی آن بنا شده و تشکیل دهنده‌ی یک تراز مشخص در یک سازه است.

نما (Faced): وجه جلویی یک ساختمان یا هر وجه آن که رو به گذر یا فضای عمومی باشد؛ بویژه وجهی که ویژگی شاخص‌اش، کارهای معماری انجام گرفته روی آن، است.

پنجره بندی (Fenestration): طراحی، متناسب سازی و مرتب کردن پنجره‌ها یا دیگر بازشوهای خارجی یک ساختمان.

کلاه فرنگی (Pavilion): بخشی برآمده در یک نمای ساختمانی (در مرکز یا گوشه‌ها)، که معمولاً با اعمال مهارت‌های تزئینی روی آن یا با داشتن ارتفاع بیشتر از خط آسمان ساختمان، بارز و شاخص‌تر می‌شود.

دهانه (Bay): هر یک از چند بخش اصلی یک دیوار، سقف یا دیگر قسمت‌های یک ساختمان که مرز آن با تکیه‌گاه‌های قائم و عرضی {مثل دال‌ها و ستون‌ها} مشخص شده است.

بالکن (Balcony): سطحه‌ای در ارتفاع، که از دیوار یک ساختمان، بیرون زده و دور آن با نرده یا جان‌پناه، بسته شده است. {معادل فارسی آن ایوانک می‌باشد}

سردر (Frontispiece): یک نمای اصلی، یا یک بخش یا قسمت برجسته از یک نما که اغلب به عنوان یک عنصر طراحی مجزا و منفرد، بر روی آن کار می شود و با تزئین کاری، بارز شده است.

ستون بند (Colonnade): دنباله ای از ستونهایی که با نظمی خاص از یکدیگر فاصله گرفته اند و بار یک پیشانی (entablature) - و معمولاً یک طرف یک سازه ی سقف- را تحمل می کنند.

حیاط ورودی (Forecourt): حیاط واقع در قبل از ورودی یک یا چند ساختمان.

رواق ورودی (Portico): فضایی نیمه باز یا سقف مستقر روی چند ستون؛ که نشان دهنده ی محل ورود به ساختمان می باشد.

مدخل اصلی (Portal): واژه ی اطلاق شده به ورودی، درگاه یا دروازه ای با عظمت که از لحاظ ابعادی و معماری با شکوه {به منظور ایجاد عظمت} روی آن کار موجد صورت پذیرفته است.

گنبدخانه (Rotunda): ساختمانی گرد و گنبد دار؛ یا فضای دایره ای بزرگ و مرتفعی در این ساختمانف که روی آن یک گنبد قرار دارد.

برج مسکونی (Tower): سازه یا ساختمانی مستقل- و یا جزئی از یک ساختمان بزرگ تر- که نسبت به ابعاد جانبی اش، مرتفع می باشد.

حیاط اندرونی (Atrium): حیاطی باز با نورگیری از آسمان، که گرداگرد آن «یک» خانه یا ساختمان ساخته می شود.

حیاط خلوت (Patio): حیاطی چهاربر- مخصوصاً در یک خانه- که با ساختمان ها، تاقگان ها یا دیوارهای کوتاه، محصور شده است.

حیاط (Court): فضایی گشوده به سوی آسمان، که بیشتر آن- و یا تمام اش- با دیوارها یا ساختمان ها احاطه شده است.

ادعای مالکیت (Claim): دعوی یا مطالبه ی دارایی و یا به رسمیت شناختن آن.

میدان (Plaza): یک محوطه ی بزرگ باز یا مکان عمومی {در شهرسازی} رومی.

میدان شهری (Piazza): یک فضای بزرگ باز یا مکان عمومی، {در شهرسازی} رومی.

میدان چهار دیواره (Quad): میدان، فضا یا حیاط چهارگوش محصور بین یک یا چند ساختمان؛ مانند محوطه ی یک دانشکده

بازارچه (Galleria): گردشگاه یا حیاطی با فضای زیاد و سقفی قوسی، که واحدهای تجاری در طول آن قرار گرفته اند.

آلاچیق (Arbor): پناهی از شاخه ها و بوته ها یا از شبکه ی در هم پیچیده ای از درختان مو و گل های بالا رونده.

شبکه (Lattice): سازه ای از نوارهای متقاطع که به نحوی در کنار هم قرار گرفته اند که یک طرح منظم خانه خانه به وجود می آید.

جهت (Orientation): موقعیت یک ساختمان در یک منطقه نسبت به شمال حقیقی، نقاط قطب نمایی، مکان یا منظره ای مشخص؛ و یا نسبت به شرایط خاص آن منطقه در مورد چگونگی تابش نور خورشید، {جهت وزش باد و ریزش باران.

سازه

سازه (Structure): مجموعه‌ی پایداری از عناصر باربر؛ که برای عمل کردن به صورت یک مجموعه‌ی «واحد» در تحمل و انتقال ایمن بارهای وارده به زمین - بدون تجاوز از حد تنش‌های مجاز در اعضا - طرح و اجرا شده است.

صلب (Rigid): صفت اطلاق شده به یک سازه یا عضو سازه‌ای که شکل آن تحت اثر یک بار وارده یا بارهای متغیر، تغییر محسوسی ندارد. {«سخت پا» معادل فارسی آن است}.

انعطاف پذیر (Flexible): صفت اطلاق شده به یک سازه یا عضو سازه‌ای که مشخصه‌ی آن، کمی سخت است و شکل آن نسبت به تغییر در بارگذاری، عکس‌العمل نشان می‌دهد.

عضو سازه‌ای (Structural member): هر یک از بخش‌های پایه - با خصوصیتی منحصر به فرد و نشان دهنده رفتاری یکتا تحت اثر بارهای وارده - که می‌توان یک سازه را - با تجزیه - به این بخش‌ها تقسیم کرد.

کش (Tie): عضوی کششی، برای جلوگیری از در رفتن و جدا شدن دو عضو سازه‌ای.

شبه‌گه (Grid): یک نظام چهار گوشه از خطوط و مختصات؛ به عنوان مرجعی برای استقرار و انتظام عناصر یک پلان.

انتقال (Transition): حرکت، گذر یا تغییر از یک فرم، حالت، یا مکان به موردی دیگر.

نشیمن گاه (Bearing): نقطه، سطح یا توده‌ی انتقال دهنده‌ی وزن.

چشمه (Tributary): شاخه‌ای از یک چیز عام تر.

مهاره‌ای (Anchorage): وسیله‌ای برای پیوند دادن عضوی سازه‌ای به عضو دیگر یا به شالوده اش؛ که اغلب در برابر نیروهای بلند کننده و افقی، مقاومت می‌کند.

پایداری (Stability): توانایی یک سازه برای ایجاد نیروها یا ممان‌هایی داخلی، که در صورت خارج شدن از وضعیت تعادل به واسطه‌ی یک بار وارده - {سازه را} به شرایط اولیه بازگرداند.

تغییر شکل جانبی (Racking): تغییر مکان و دوران یک قاب سازه‌ای؛ به واسطه‌ی نیروهای جانبی.

مهاربندی (Brace): عنصری سازه‌ای، مخصوص تقویت، متکی، مقید و یا در محل ثابت کردن اعضای یک سازه‌ی قابی.

بادبند (Sway brace): نوعی عضو قطری، برای مهاربندی یک سازه در مقابل نیروهای جانبی.

درز زلزله (Seismic joint): درزی که دو بخش ساختمانی مجاور را - به طور فیزیکی - از هم جدا می‌کند؛ به نحوی که در هر یک، حرکات ارتعاشی آزادی به صورت مستقل از دیگری، ایجاد می‌شود.

میرایی (Damp): ایجاد کاهش در دامنه‌ی نوسانات متوالی یا امواج

قوطی سازه (Tube structure): نوعی سازه بلند مرتبه با سیستم های باربر جانبی محیطی که به

صورت داخلی توسط کف دیافراگم های صلب مهار شده اند. یک قوطی سازه در مقاومت در برابر نیروهای جانبی، به صورت یک تیر جعبه ای طره ای عمل می کند.

قوطی سازه مهار بندی شده (Braced tube)

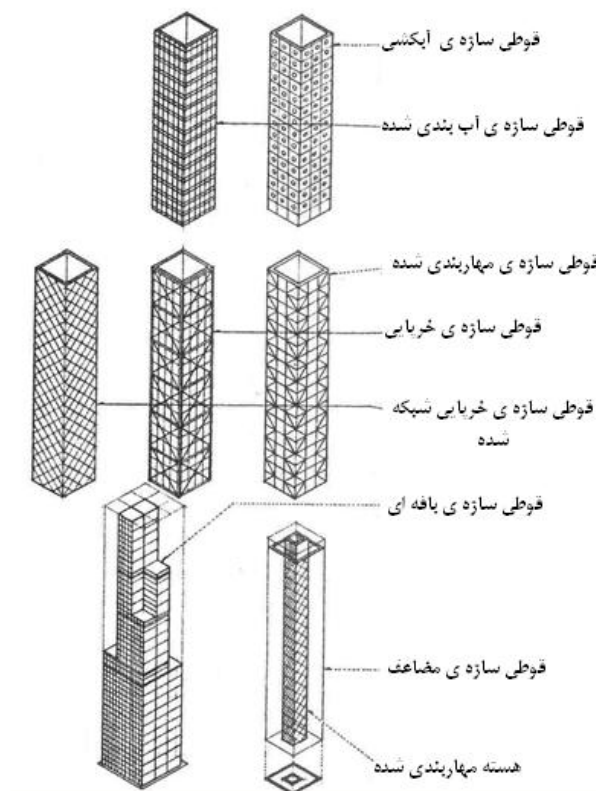
(tube): نوعی قوطی سازه ی قاب بندی شده، که به وسیله سیستمی از مهارهای قطری، به هم پیوسته است.

قوطی سازه خرپایی (Trussed tube):

نوعی قوطی سازه ی مهاربندی شده؛ با قاب های دیواری خرپایی که ستون های فاصله دار آنها، به وسیله ی مهارهای قطری یا ضربدری به هم متصل شده اند.

قوطی سازه شبکه شده (Latticed truss tube)

نوعی قوطی سازه ی مهاربندی شده؛ با قاب های دیواری متشکل از {مهارهای قطری یا ضربدری به هم متصل شده اند.



قوطی سازه بافه ای (Bundled tube): ترکیبی از قوطی سازه ای باریک مستقیماً به هم وصل شده، برای ایجاد یک سازه ی پیمونه ای (modular)؛ که به صورت یک شاه تیر جعبه ای چند حجره ای (multicellular) - که به صورت طره ای از زمین بالا آمده - رفتار می کند. بیشتر این قوطی های {جزء}، در قسمت پایینی یک سازه ی بلند - جایی که مقاومت جانبی بیشتری احتیاج است - تعبیه می شود.

اغتشاش (Turbulence): حرکت نامنظم اتمسفر، با جریان های رو به بالا و پایین.

کابل (Cable): نوعی عضو سازه ای انعطاف پذیر مانند طناب سیمی (سیم بسکل) یا زنجیر فلزی؛ که مقاومت کششی آن زیاد است ولی هیچ گونه مقاومت کششی آن زیاد است ولی هیچگونه مقاومت خمشی یا فشاری از خود نشان نمی دهد.

شکل کابل باردار (Funicular shape): شکل مفروض برای یک کابل با تغییر شکل آزاد، در پاسخ مستقیم به بزرگی و موقعیت بارهای خارجی {یعنی هیچ عامل دیگری به غیر از این دو، در به وجود آمدن این شکل، دخیل نیست}. یک کابل، همیشه شکل خود را به نحوی تغییر می دهد که تحت تاثیر یک بار وارده، فقط کشش خالص تحمل کند، {همان «فرم آزاد» است}.

خیز (Sag): فاصله ی عمودی از تکیه گاه تا پایین ترین نقطه ی یا سازه ی کابلی. ژافت هم معادل دیگر آن است

سازه ی بندی (Funicular structure): سازه ای که تغییر شکل می یابد تا بار وارده را به صورت فشار یا کشش محوری، تحمل کند. هر حالت بارگذاری، تنها یک شکل بندی عمومی دارد و اگر الگوی بارگذاری تغییر یابد، خمش هم به سازه القا می شود.

سازه معلق (Suspension structure): سازه ای از کابل آویخته و پیش کشیده بین اعضای فشاری، مخصوص تحمل مستقیم بارهای وارده. (یعنی بارهای خارجی به طور مستقیم به کابل وارد می شود)

کابل مهار (Guy cable): کابل مخصوص جذب مولفه های افقی کشش تکیه گاهی در یک سازه ی معلق یا ترکه ای، و انتقال نیرو به یک پی زمینی.

دکل (Mast): یک عضو فشاری عمودی یا مورب در سازه ای معلق یا ترکه ای، که مجموع مولفه های قائم (در راستای طول خود) نیروی کابل مهار و اصلی را تحمل می کند. مورب بودن آن، تحمل بخشی از نیروهای کابلی محوری افقی را، ممکن ساخته و نیرو کابل های مهار را کاهش می دهد.

کابل کرانه ای (Boundary cable): کابل مخصوص مهار مجموعه ای از کابل های ثانویه در یک سازه ی معلق.

کابل اصلی (Primary cable): یکی از کابل های پیش کشیده که مستقیماً بار وارده بر سازه ی معلق را تحمل می کند. {«کابل آویز» معادل دیگر است}

انحنای (Curvature): شکل طبیعی کابل در اثر وزنش که به صورت راست و مستقیم نیست.

ستون

ستون (Column): عضو سازه ای صلب و نسبتاً باریک، که اساساً برای تحمل نیروهای مخصوص محوری فشاری، که در دو انتهایش بر آن اعمال می شوند- طراحی می شود.

کمانش (Buckling): ناپایداری ناگهانی پیشگی یا جانبی یک عضو سازه ای لاغر، که به سبب وارد شدن یک نیروی فشاری القا می شود. این پدیده، به خوبی می تواند قبل از رسیدن به تنش تسلیم مصالح، رخ دهد.

پایه (Pillar): میله یا سازه ای قائم و نسبتاً باریک معمولاً از سنگ یا آجر که به عنوان یک تکیه گاه ساختمانی- و یا به عنوان یک نشانه به صورت تک- نصب می شود. (به آن ستون و یا عمود هم می گویند).

دیگرک (Post): یک تکیه گاه سخت قائم، که معمولاً به ستون چوبی در اسکلت بندی چوبی اطلاق می شود.

متوسط (Intermediate): نوعی ستون با حالت گسیختگی بین گسیختگی یک ستون لاغر و یک ستون چاق.

انحراف از مرکز (Eccentricity): میزان انحراف یک محور از محوری موازی با آن.

طول موثر (Effective length): فاصله ی بین نقاط عطف یک ستون کمانش کرده – که تعیین کننده بار بحرانی کمانش آن ستون است. کمانش این قسمت از ستون، گسیختگی کل ستون را به دنبال دارد.

هسته (Kem): ناحیه مرکزی هر مقطع افقی از ستون یا دیوار که اگر بخواهیم در مقطع مورد نظر فقط تنش کششی موجود باشد، برابند نیروهای فشاری باید از این ناحیه بگذرد، اعمال بار فشاری در خارج از این محدوده باعث ایجاد تنش های کششی در مقطع می شود.

مهار جانبی (Lateral bracing): مهار یک ستون یا عضو فشاری دیگر، برای کاهش طول موثر آن. موثر ترین حالت مهار جانبی، حالتی است که مهار سازی در چندین صفحه اعمال شود.

طول آزاد (Unbraced length): فاصله ی بین نقاطی که در آنها، یک عضو سازه ای در مقابل کمانش، در جهتی عمود بر جهت طولی اش مهار شده است. {به آن طول مهار نشده هم می گویند}

سرامیک

شیشه ی شدن (Vitrify): شیشه ای کردن یک بنیان رسی، از طریق پختن در یک دمای مشخص.

مینا (Enamel): نوعی پوشش شیشه ای معمولاً کدر، تزئینی یا محافظ که از طریق ذوب کردن، به سطح فلز، شیشه یا سفال اعمال می شود.

لعاب (Glaze): لایه یا پوشش شیشه ای که به منظور ایجاد رنگ، تزئین ضد آب کردن یا استحکام بخشی به یک بنیان رسی، روی آن مالیده می شود.

خمیر شیشه ای (Firt): ماده ای ذوب یا تقریباً ذوب شده که به منظور وارد کردن اجزای ناپایدار یا حل شدنی به لعاب یا میناها، ورز داده می شود.

دوغاب کاشی (Tile grout): ترکیبی رزینی یا سیمانی، مخصوص پر کردن درزها در یک کاشی کاری.

کاشی بی لعاب (Promenade tile-Quarry tile): نوعی پوشش سرامیکی بی لعاب مخصوص کف، با بنیانی از رس طبیعی.

خشت خام (Adobe): آجری ساخته شده از رس و کاه، که در مقابل خورشید خشک می شود و معمولاً در کشورهای با میزان بارندگی کم به کار می رود.

سقف

سقف (Ceiling): سقف یا لایه فوقانی داخلی یک اتاق، غالباً پوشاننده ی وجه داخلی یک کف یا بام فوقانی. {نمای داخلی سقف هم در معنایی متفاوت، معادل این کلمه است}.

سقف هرمی (Camp ceiling): سقفی به فرم یک هرم ناقص.

سقف نورگذر (Luminous ceiling): نوعی سقف معلق شده از پانل های مات، به منظور پراکندن نور حاصل از روشنایی های نصب شده در بالای آن.

کام (Kerf): شیار ایجاد شده در لبه های یک قطعه ی صوت گیر؛ به منظور دریافت یک زبانه ی فرنگی یا یک عضو T شکل (سپری) از شبکه ی نگه دارنده)

سقف دامپا - مدولار (Linear metal ceiling): نوعی سیستم سقف معلق، متشکل از نوارهای باریک فلزی و معمولاً دربر گیرنده ی اجزاء مدولار نور و تهویه.

سقف روزنه ای (Louvered ceiling): نوعی سقف معلق؛ متشکل از نورگیرهای چند سلوله، به منظور حفاظت از منابع نوری سوار شده در قسمت بالای آن.

سقف معلق (Suspended ceiling): نوعی سقف معلق از یک کف یا سقف فوقانی، به منظور ایجاد فضایی برای لوله کشی ها، داکت ها، تجهیزات روشنایی یا سرویس های دیگر.

سقف مجتمع (Integrated ceiling): یک سیستم سقف معلق؛ در ترکیب با اجزای صوت گیر، روشنایی و تهویه ی هوا، در قالب یک مجموعه ی متحد.

سنگ

سنگ (Stone): تخت سنگ یا قطعه ای از تخته سنگ، که از معدن استخراج، و با کار روی آن، برای منظوری خاص، به ابعاد و شکل مورد نظر، درآمده است.

تخته سنگ (Rock): یک ماده ی معدنی جامد، که به صورت طبیعی در اثر آب و گرما شکل می گیرد و در قطعات یا توده های بزرگ، یافت می شود.

سنگ رسوبی (Sedimentary rock): دسته ای از سنگ ها که با ته نشینی رسوبات، شکل گرفته است؛ مانند سنگ آهک، ماسه سنگ یا شیل.

سنگ آهک (Limestone): نوعی سنگ رسوبی که اساساً با جمع شدن بازمانده های آلی - مانند صدف ها و مرجان ها - تشکیل شده و عمدتاً متشکل از کربنات کلسیم می باشد و به عنوان یک سنگ ساختمانی و نیز در تولید آهک، مورد استفاده قرار می گیرد.

سنگ دگرگون (Metamorphic rock): دسته ای از سنگ ها؛ که در اثر عوامل طبیعی، تغییراتی در ساخت، بافت یا ترکیب آنها به وجود آمده است.

سنگ مرمر (Marble): نوعی سنگ دگرگون شده از سنگ آهک بلورین، عمدتاً متشکل از کلسیت یا دولومیت، با قابلیت پرداخت زیاد؛ مورد استفاده - بویژه - در معماری و مجسمه سازی. ظاهر رنگارنگ منحصر به فردی که خیلی از مرمرها دارند، به علت نحوه ی پراکندگی و ظاهر کانی های متعدد {آنها} است. نام تجاری آن شامل بسیاری از سنگ های آهک فشرده و برخی دولومیت های درشت دانه می شود.

سنگ آذرین (Igneous rock): دسته ای از سنگ ها که از تبلور ماگمای مذاب شکل گرفته است.

لوحه سنگ (Slate): نوعی سنگ دگرگونی متراکم با دانه های ریز؛ به وجود آمده از طریق فشرده شدن انواع مختلف رسوبات - مانند رس یا شیل - که قابلیت تورق خوبی در امتداد صفحات موازی، دارد.

سنگ خارا (Granite): نوعی سنگ آذرین درشت دانه ی بسیار سخت؛ اساساً متشکل از فلدسپار، کوارتز و میکا - یا دیگر کانی های رنگی. {همان گرانیت است}

رگه (Grain): بافت با ظاهر دانه ای یک سنگ.

حجاری (Carved work): شکل های تزئینی دست ورز، در بناهای آجری یا سنگی.

سنگ قواره (Cut stone): سنگ ساختمانی برش خورده یا ماشین کاری شده برای رسیدن به یک پرداخت نسبتاً ریز.

سنگ لاشه (Fieldstone): واژه ی اطلاق شده به سنگ سست و بی پرداختی یافت شده در سطح یا در خاک، وقتی که در ساختمان - مثلاً در خشکه چینی - به کار می رود.

سنگ تمام تراش (Dressed stone): سنگی که برای ایجاد شکل مطلوب و جوهی صاف، روی آن کار شده است.

سنگ بادبر (Pitch-faced stone): اشاره به سنگی که تمام لبه های آن در یک صفحه برش خورده و وجود آن با یک کلنگ به صورت ناصاف تراش خورده است.

چفت (Draft): خط یا نوار قلم کاری شده در لبه ی یک سنگ، برای راهنمایی سنگ تراش در صاف کردن سطوح.

سیستم آتش پادی

ایمنی آتش سوزی (Fire safety): تمهیداتی که برای جلوگیری از آتش سوزی یا کمینه کردن تلفات جانی یا خسارت های مالی ناشی از آن، در نظر گرفته می شود، شامل محدود کردن بارها و خطرات آتش، محدود کردن بارها و خطرات آتش، محدود کردن گسترش آتش با اجرای ساختمان به صورت آتش پاد، استفاده از سیستم های آتش نشانی و آتش یابی، تعبیه ی سرویس های آتش نشان مناسب، و آموزش کاربران ساختمان در زمینه ی ایمنی آتش سوزی و شیوه تخلیه.

آتش بند (Fire proofing): هر یک از مصالح گوناگون - مانند بتن، گچ یا الیاف طبیعی - که در ساخت یک سیستم یا عضو سازه ای مقاوم در برابر آسیب دیدگی یا خراب شدن در اثر آتش، به کار می رود.

خطر آتش سوزی (Fire hazard): هر شرایطی که احتمال آتش سوزی را افزایش داده؛ مانعی برای دسترسی به تجهیزات آتش نشانی ایجاد کرده، و یا گریز از اماکن را در هنگام آتش سوزی به تاخیر می اندازد.

قابل احتراق (Combustible): صفت اطلاق شده به مصالح قابل محترق شدن و سوختن.

آتش پاد (Fire resistive-Fire-rated): صفت اطلاق شده به مصالح، مجموعه، یا ساختمانی با شدت آتش پادی لازم برای کاربری مربوطه اش.

نقطه اشتعال (Flash point): کمترین دمایی که در آن، یک مایع قابل احتراق به قدر کافی بخار تولید می کند تا در صورت قرار گرفتن در برابر شعله، در دم مشتعل می شود.

اژیر آتش (Fire alarm): سیستم الکتریکی نصب شده در یک ساختمان، مخصوص اژیر کشیدن به هنگام تحریک شدن به وسیله یک سیستم آتش یاب.

دسترسی خروجی (Exit access): آن بخش از یک مجموعه تشکیلات خروجی منتهی به یک دررو (exit). آیین نامه های ساختمانی، حداکثر میزان فضای طی شده تا رسیدن به یک دررو و حداقل فاصله ی بین درروها - در صورت نیاز به دو یا چند دررو - مشخص می کنند.

بار انسانی (Occupant load): کل تعداد نفراتی که ممکن است در هر لحظه، یک ساختمان یا بخشی از آن را اشغال کنند، که با تقسیم سطح کف اختصاص یافته به یک کاربری ویژه - برحسب فوت مربع - بر تعداد نفرات مجاز مربوط به آن کاربری به دست می آید.

شومینه (Chimney): سازه ی قائم غیر قابل احتراق در بر گیرنده ی دودکشی - که دود و گازهای ناشی از آتش یا اجاق، از طریق این دودکش به بیرون منتقل شده و به وسیله آن

کوران (Draft): جریان هوا در هر فضای محصور - مثلاً در یک اتاق، دودکش یا اجاق - که به وسیله اختلاف دمایی یا فشاری ایجاد می شود.

شیشه

شیشه (Glass): ماده سخت، شکننده و معمولاً شفاف یا نیمه شفاف، به دست آمده از طریق ذوب کردن سیلیس به همراه بک گدازآور و یک تثبیت کننده، تا رسیدن به توده ای که در اثر سرد شدن - بدون این که تبلوری صورت گیرد، حالتی صلب به خود می گیرد.

عایق بندی شده (Insulating): واحد شیشه ای متشکل از دو یا چند جام شیشه که با فضاهای هوادار کاملاً درزبندی شده، از هم جدا شده اند.

جاذبه (Emissivity): توانایی نسبی یک سطح در انتشار اشعه ی گرمایی که نسبت به یک سطح سیاه - در همان دما - سنجیده می شود. {هر جسم، پس از برخورد اشعه ی خورشید با آن، بعضی طول موج ها را گرفته و به صورت اشعه ی گرمایی بازتاب می شود.}

چند لایه (Laminated): دو یا چند لایه از شیشه ی تخت که تحت اثر حرارت و فشار، به لایه هایی میانی از جنس رزین بوتیرال پلی وینیل - که در اثر شکسته شدن شیشه، قطعات حاصل را نگه می دارد - چسبیده اند.

بتونه (Putty): ترکیبی از روغن برزک و پودر سنگ آهک که در حالت تازه، خمیری بوده و برای محکم کردن شیشه در قاب پنجره و صاف کردن زدگی ها در یک کار چوبی، به کار می رود.

شیشه کاری (Glazing): قاب ها یا جام هایی از شیشه یا دیگر مصالح شفاف، که برای قرار گرفتن در چهارچوب ها - مثلاً در پنجره ها، درها یا آینه ها - آماده شده اند.

زوار (Glazing bead): ابزاری چوبی یا نیم رخی فلزی، که برای نگه داشتن یک قاب شیشه در محل خود، در لبه ی آن بسته می شود.

صفحه

صفحه (Plate): نوعی سازه ی صلب، صفحه ای و معمولاً یکپارچه که بارهای وارده به خود را در مسیری چند سویه پخش می کند؛ به نحوی که نیروها جهت رسیدن به تکیه گاه ها، کوتاه ترین و سخت ترین (دارای بیشترین سختی) مسیرها را طی می کند.

صفحه یکسره (Continuous plate): {همانند تیر یکسره}، صفحه ای که به عنوان یک واحد سازه ای در جهت مورد نظر (همان جهتی که صفحه یکسره است) روی سه یا چند تکیه گاه امتداد یافته است. لنگرهای خمشی ایجاد شده در یک صفحه ی یکسره، در مقایسه با لنگرهای خمشی ایجاد شده در تک تک قطعه های جدا از هم آن صفحه که به صورت صفحه ی ساده عمل می کنند، کوچکتر است.

صفحه تا شده (Folded plate): نوعی سازه ی صفحه ای، متشکل از المان های نازک و عمیق (با نسبت طول به عرض کمتر از یک حد مشخص) که در طول لبه های خود به صورت صلب به هم متصل می شوند و زوایای تندی ایجاد می کنند تا یکدیگر را در مقابل کمانش جانبی تقویت کنند. سختی حاصل برای سطح مقطع، امکان پوشاندن دهانه نسبتاً بزرگ را به یک صفحه ی تا شده می دهد. {به آن صفحه ی منکسر یا چین دار هم می گویند}

آج (Rib): دندنه های ایجاد شده در صفحه به دلیل کاهش جرم صفحه و سبک تر کردن آن.

شبکه اریب (Skew grid): نوعی سازه ی شبکه ای از تیرها یا خرپاهای تخت که به منظور موازی بودن دهانه و سختی آنها به صورت مایل به طرف اضلاع مستطیل اصلی گسترش می یابند. دهانه های کوچک تر در گوشه ها باعث سختی اضافی می شود.

خرپای فضایی (Space frame): یک قاب سه بعدی ساختمانی، مبتنی بر صلبیت مثلث و متشکل از المان های خطی - که تنها تحت تاثیر بار محوری فشاری یا خمشی قرار دارند. به سان ساده ترین واحد فضایی یک خرپای فضایی، یک چهار وجهی است با چهار گره و شش عضو سازه ای. صفحات، در مورد خرپاهای فضایی هم، چشمه ی باربر باید مربع یا نزدیک به مربع باشد تا از رفتار دو طرفه آن اطمینان حاصل شود.

سازه شبکه ای (Grid structure): شبکه ای از تیرهای متقاطع - که در محل برخوردشان به صورت صلب به یکدیگر متصل شده اند - و بار وارده را در دو جهت براساس خواص فیزیکی و ابعاد تیرها، پخش می شود. تمام تیرها در تحمل یک بار از طریق ترکیب خمش و پیچش شرکت می کنند. اگر دو تیر عمود بر هم، یکسان باشند، یک بار وارده را به صورت مساوی در خمش تقسیم می کنند؛ اما در صورت متفاوت بودن طول ها، تیر کوتاه تر به جهت نسبت عکس خطی بین سختی یک نیرو و توان سوم طول و نیز چون که یک بار، عموماً از مسیری با کمترین مقاومت، به تکیه گاه ها منتقل می شود. قسمت بیشتری از بار را تحمل می کند.

به طور مثال اگر نسبت دهانه ی دو تیر ۱:۲ باشد، نسبت سختی آنها ۱:۸ است. در نتیجه تیر کوتاه تر $\frac{1}{8}$ کل بار را تحمل می کند. مقاومت پیچشی تیرها در مقابل پیچش ناشی از خمش نیروهای متعامد، سختی شبکه را افزایش می دهد.

المان سقفی (Lamella): هر یک از المان های نسبتاً کوتاه چوبی، فلزی یا از جنس بتن مسلح که یک سقف تکه ای را ایجاد می کند.

صوت

صوت (Sound): احساس تحریک شدن در اندام های شنوایی، در اثر انرژی شعاعی مکانیکی، که به صورت موج های طولی فشاری در هوا یا واسطه ی دیگر، انتشار می یابد.

موج (Wave): آشفتگی یا نوسان انتقال دهنده ی انرژی از نقطه ای به نقطه ای دیگر در محیط یا فضا- به طول پیش رونده و بدون حرکت این نقاط؛ مانند انتشار صوت یا نور.

تواتر (Frequency): تعداد چرخه ها (سیکل) ی یک موج یا نوسان در واحد زمان. همان «فرکانس» است.

فرکانس درکی گوش (Pitch): فرکانس غالب بک صوت که گوش انسان می تواند درک کند.

شنوایی (Hearing): احساس درک صوت؛ شامل کل ساز و کار گوش داخلی، میانی و بیرونی و نیز عملیات عصبی و مغزی، که عملیات فیزیکی را به سیگنال های با معنی تبدیل می کند.

آستانه دردناکی (Threshold of pain): میزان شدت صوت (معمولاً حدود ۱۲۳۰ دسی بل) به طوری که در گوش انسان احساس درد ایجاد می کند.

خستگی شنوایی (Auditory fatigue): خستگی جسمی یا روانی ناشی از مواجهه ی طولانی یا صداهای بلند.

شنوایی (Audio): احساس درک صوت.

بلندی (Loudness): عکس العمل مغزی به صوت، که نشان دهنده ی بزرگی احساس شنیداری ایجاد شده در اثر دامنه ی یک موج صوتی است.

شدت (Intensity): نرخ جریان صوتی در محیط؛ قابل بیان برحسب وات بر متر مربع.

آکوستیک (Acoustic): شاخه ای از فیزیک که به تولید و کنترل، ارسال و دریافت و اثرات صوت می پردازد. {معادل فارسی آن «آوا شنودی» است}

صداگیر (Sound proof): مانع در مقابل صوت قابل شنیدن.

نرخ میرایی (Decay rate): نرخ کاهش سطح فشار صوت بعد از توقف منبع آن، که معمولاً برحسب دسی بل بر ثانیه بیان می شود.

پژواک (Reverberation): پایداری صوت در یک فضای بسته، به جهت انعکاس چندگانه ی صوت بعد از توقف منبع آن.

مستقیم (Direct): صوت هوایی که مستقیماً از منبع به شنونده می رسد. گوش انسان، در یک اتاق همیشه پیش از شنیدن صدای انعکاس یافته، صدای مستقیم را می شنود. با کاهش شدت صوت مستقیم، اهمیت صوت انعکاس یافته بیشتر می شود.

انعکاس (Reflect): برگشتن صوت به واسطه برخورد با سطح سخت.

طنین یا لرزش (Flutter): انعکاس متوالی ناشی از انعکاس مرتب امواج صوتی بین دو سطح موازی، با زمان کافی بین هر انعکاس - به طوری که شنونده بتواند سیگنال های مجزا و گسسته را درک کند. {به ان طنین هم می گویند.}

انکساری (Diffracted): امواج صوتی هوایی که توسط مانعی در مسیرشان انکسار یافته اند.

تمرکز یافتن (Focusing): هم گرایی امواج صوتی انعکاس یافته از یک سطح مقعر.

تداخل (Interference): پدیده ی ترکیب شده ی دو موج نوری یا صوتی - یا بیشتر - با فرکانس برابر، و تقویت یا خنثی کردن همدیگر. دامنه ی موج حاصل، برابر است با جمع جبری یا برداری دامنه ی امواج ترکیب شده.

طراحی

طراحی (Design): ابداع و سازمان دهی عناصر صوری، در یک اثر هنری.

فرم (Form): شکل و ساختار یک چیز، به گونه ای که از ماده یا مصالح اش باز شناخته می شود.

هندسی (Geometric): {مشخصه ی} مربوط به اشکال و فرم هایی که مشابه با- یا به کار گیرنده ی- عناصر راست خط یا خمیده خط خالص هندسی می باشند.

توده (Massing): ترکیب یکپارچه ی اشکال دو بعدی یا احجام سه بعدی؛ بویژه نمونه ی دارای- یا القا کننده ی - احساس وزن، تراکم؛ و بزرگی. {حجم کلی، معادل دیگر آن است.}

شکل (Shape): نمای کلی یا شکل بندی سطح یک فرم خاص یا تصویر. فرم، معمولاً دلالت بر اصل انسجام بخشی به یک کل دارد و اغلب مشتمل است بر احساسی از توده یا حجم، در حالی که شکل؛ نمایی کلی را- با تاکید بر مساحت یا توده ی محصور- تداعی می کند.

الحاقی (Additive): {آنچه} از طریق افزودن یا انسجام بخشی- که اغلب هویت جدیدی را در پی دارد- متمایز یا ایجاد شده است.

کاهشی (Subtractive): {آنچه} از طریق جابجایی یک جزء یا قسمت- بدون از بین بردن درک- متمایز یا ایجاد شده است.

خط (Line): لبه یا حد مرزی یک شکل (ضلع)

مفصل بندی (Articulation): یک روش یا طریقه ی اتصال، که اجزای یکپارچه شده را در ارتباط با یکدیگر؛ آشکار، متمایز و بی ابهام می سازد.

الگو (Pattern): یک طرح هنری یا تزئینی- بویژه نمونه ی دارای آرامش عناصر ویژه- که به عنوان یک واحد، در نظر گرفته می شود و می تواند یک ایده را به وسیله ی یک جزء، ارائه دهد. {انگاره، معادل دیگر آن است}

کالبد (Fabric): استخوان بندی یا ساختار بنیادین اجزای متصل شده به هم.

بافت (Texture): ساختار ویژه داده شده به یک سطح یا جسم به وسیله ی اندازه، شکل، آرایش عناصر و تناسبات اجزای آن.

ساختار (Structure): سازمان دهی عناصر یا اجزا در یک سیستم پیچیده؛ به گونه ای که مشخصه ی عام کلیت، بر آن حاکم باشد. {سازه، معادل دیگر آن است}

نقشه کشی (Parti): طرح مقدماتی یا ایده ی اساسی برای یک طراحی معمارانه؛ که از طریق یک دیاگرام (نمودار) ارائه می شود.

ترکیب بندی (Composition): سامان دهی اجزا و عناصر به سوی تناسبات و روابط صحیح و منطقی، به گونه ای که کلیت یکپارچه ای را شکل دهند. {ترکیب هنری هم به کار می رود}

وحدت (Unity): حالت یا کیفیت ترکیب شدن، تا رسیدن به یک واحد؛ همانند انتظام عناصر در اثری هنری که یک واحد کلیت هماهنگ را تشکیل داده و یا یگانگی تاثیر را ارتقاء می بخشد. {انسجام؛ معادل دیگر آن است}

یک شکلی (Uniformity): حالت یا کیفیت همسان همگن، یا منظم بودن.

همگن (Homogeneous): یک شکل، در سرتاسر ساختار، یا ترکیب یافته از اجزایی که همگی دارای ماهیت یا سرشت یکسان باشند.

منظم (Regular): فرم یا آرایش یافرخ به صورت یک شکل یا یکدست. {یکدست معادل دیگر آن است}

یکنواختی (Monotony): حالت یا کیفیت فقدان تنوع.

تنوع (Variety): حالت یا کیفیت دارا بودن فرم ها، نمونه ها، یا مشخصه های متنوع یا گوناگون.

ناهنجاری (Anomaly): عدول از فرم، نظم یا آرایش عناصر ناهنجار.

نکته (Point): ایده اصلی، جزء ضروری، یا مشخصه ی بارز یک روایت یا مفهوم. {موضوع اصلی یا اصل مطلب؛ معادل های دیگر آن است.}

برجسته (Salient): {مورد} چشمگیر یا آشکار. {«بارز» و «شاخص» هم می توان گفت.}

مجاورت (Proximity): نزدیکی از لحاظ مکان، نظم یا وابستگی.

آشفستگی (Chaos): حالت بی نظمی یا اغتشاش محض.

راستا (Direction): خطی که در امتداد آن، یک چیز- با اشاره به نقطه ای که به سمت آن جهت گیری شده- حرکت نشانه گیری، یا میل می کند.

توازن (Equilibrium): حالت سکون یا موازنه میان عناصر متضاد یا نیروهای مخالف.

حرکت (Movement): کیفیت یا مشخصه موزون (rhythmic) از یک ترکیب بندی، که به وسیله ایما و اشاره (gesture)، و یا از طریق روابط عناصر ساختاری، جنبش را القا می کند.

محور (Axis): خطی مستقیم که عناصر موجود در یک ترکیب، به منظور اندازه گیری یا تقارن نسبت به آن سنجیده می شوند.

تقارن (Symmetry): آرایش یا تناسب خوشایند یا هماهنگ اجزا یا عناصر؛ در یک طرح یا ترکیب.

تسلسل (Concatenation): زنجیره ای از اشیا یا وقایع به هم پیوسته یا هم پیوند.

تناسب (Proportion): رابطه ی قیاسی، متناسب یا هماهنگ یک جزء با جزء دیگر یا با کل؛ با در نظر گرفتن بزرگی، کمیت یا درجه.

دسترسی (Access): توانایی، آزادی یا اجازه برای ریش، ورود یا کاربری.

بساوایی (Haptic): {آنچه} مربوط به- یا مبتنی بر- حس لمس کردن است.

بوایی (Alfactory): {آنچه} مربوط به- یا مبتنی بر- حس بوییدن است.

اجرا (Implement): قطعی کردن تکمیل {یک چیز}، به وسیله یک نقشه یا طرز عمل معین.

ارتباط (Communicate): بیان کردن، انتقال دادن و تبادل افکار، اطلاعات یا موارد مشابه؛ از راه نوشتن؛ گفت و گو و یا از طریق نظام مشترکی از علائم و نمادها- خصوصاً با یک روش واضح و آسان فهم.

پیشنهاد (Proposal): آرایه ی نقشه؛ به منظور بررسی، تصویب یا اجرای آن.

پیش طرح (Draft): نسخه مقدماتی یک نقشه یا طرح.

آمایش (Preparation): جمع آوری، یا تجزیه و تحلیل اطلاعات مربوط {به موضوع}، و وضع مقاصد و معیارها؛ برای {رسیدن به} یک راه حل مقبول.

کارکرد (Function): عمل طبیعی یا مناسبی که برای یک چیز، لحاظ شده، فعلیت یافته و یا وجود دارد. {عملکرد، معادل دیگر آن است.}

رفاه (Amenity): هر مشخصه ای که آسایش، راحتی یا لذت را فراهم کرده یا افزایش دهد.

صرفه جویی (Economy): با کار بردن - همراه با مدیریت- سنجیده، مقتصد و کارآمد منابع (=اقتصادی)

فرض (Datum): قضیه یا طرح پیشنهادی مفروض، ارایه شده- و در غیر اینصورت، تعیین شده - که بر مبنای آن نتیجه گیری یا تصمیم گیری صورت می گیرد.

ملاک (Criterion): استاندارد، قاعده یا اصلی که داوری یا تصمیم، مبتنی، بر آن است. {«معیار، معادل دیگر آن است»}

منطق (Reason): استعداد یا قدرت درک، استنباط یا فکر کردن، به روشی منطقی و عقلانی.

تجسم (Visualize): شکل دادن یا فراخوانی انگاره ای ذهنی. {تصور، معادل دیگر آن است}

اصل (Principle): قانون، حقیقت یا فرض بنیادی و جامع تعیین کننده ی، عمل، رویه یا سامان دهی.

جنبه (Aspect): راهی که در آن چیزی ممکن است بازبینی یا ملاحظه شود. {حیث، وجه و یا جهت، معادل های دیگر آن است.}

مفهوم (Concept): انگاره ی ذهنی - یا - قاعده سازی آنچه که هست یا باید باشد؛ بویژه ایده تعمیم یافته از مشخصه ها یا نمونه های ویژه.

گمان (Speculation): تعمیم یا تعامل منتج از مدارک ناقص یا غیر قطعی، روی یک موضوع یا ایده. {حدس، معادل دیگر آن است}

عایقکاری رطوبتی

عایقکاری رطوبتی (Moisture protection): محدود کردن جریان یا عبور آب یا بخار از یک بخش یا جزء ساختمانی.

لایه نم بند (Vapor retarder): ماده ای با شدت نم بری پایین - مانند ورق یا پرده ای نازک پلاستیکی - که جهت کند کردن انتقال رطوبت از محیط درونی به نقطه ای که می توان با معیان به آب تبدیل شود، در یک بخش ساختمانی نصب می شود.

شدت نم بری (Permeance): شدتی زمانی، که بخار آب در آن، و تحت اختلاف فشار واحد، از واحد سطح ماده ای با ضخامت مشخص، انتقال می یابد.

نم بری (Damp proofing): کار کردن روی یک سطح بنایی یا بتنی به منظور کاهش جذب آب با نفوذ بخار آب؛ با اعمال یک لایه ی آب بند یا با استفاده از یک افزودنی مناسب.

اندود محافظ (Parget): اندودی نازک از ملات سیمان، برای صاف کردن یک سطح بنایی خشن یا برای درزبندی یک دیوار بنایی - در برابر رطوبت. {در بین اهل فن، به این اندود «پلاستر» گفته می شود.}

بتونه درز گیری (Mastic): از یک از انواع مختلف مصالح آماده ی خمیری شکل حاوی مصالح قیری؛ که به عنوان یک چسب یا درزگیر مورد استفاده قرار می گیرند. {«ماستیک» معادل بسیار رایج تری است} **بخار (Vapor):** گازی که در زیر دمای بحرانی اش قرار داشته باشد. {دمای بحرانی، دمایی است که در ماهای بالاتر از آن، نمی توان یک گاز را در اثر فشار به مایع تبدیل کرد.}

جریان (Migration): حرکت بخار آب از میان یک واسطه ی متخلخل - در اثر وجود اختلاف در فشار و دمای بخار {موجود در یک طرف واسطه نسبت به طرف دیگر}

شبنم - میعان (Condensation): مایع حاصل از کاهش {حجم} یک بخار یا یک ترکیب بخاری؛ مثلاً آبی که در صورت وارد شدن هوای نسبتاً مرطوب با سطحی در دمای مساوی با - یا کمتر از - نقطه شبنم هوا شکل می گیرد. {این واژه، به فرایند تبدیل بخار به مایع نیز اطلاق می گردد؛ که در این حالت، معادل هُن میعان است}

تعرق (Sweating): جمع شدن رطوبت هوای اطراف، روی یک سطح - در اثر میعان

کپک (Mildew): تغییر رنگ ناشی از مواد قارچی؛ مانند حالتی که روی یک سطح در معرض رطوبت ظاهر می شود.

زهکشی شننی (Gravel drain): لایه ای از شن یا سنگ های شکسته ی پر کننده ای که به منظور تضمین زهکشی مناسب آب زیرزمینی- در عین اینکه از ورود و جریان یافتن رسوبات و لای ها، جلوگیری شود، اجرا می شود.

حصیر زهکشی (Draining mat): نوعی مصالح دو بخشی، مخصوص زه کشی آب زیر زمینی- مثلاً از جلوی یک شالوده یا دیوار حایل- متشکل از یک هسته حصیری مصنوعی- که در یک یا هر دو طرف آن، توری صافی قرار دارد.

توری صافی (Filter fabric): نوعی شبکه ی بافته شده ی ژئوتکستایل که به آب اجازه می دهد آزادانه به یک محیط زه کشی زیرزمینی وارد شود، ولی از ورود ذرات زیر خاک - و در نتیجه مسدود شدن مجموعه- جلوگیری می کند.

چین ورق (Tag): نواری از ورق که چین خورده و به عنوان یک گوه - جهت نگه داشتن ورق درزپوش (فلاشینگ) در یک درز بنایی - مورد استفاده قرار می گیرد.

هم پوشی (Passina): مقدار فاصله ای که به برگه های ورق درز پوش (فلاشینگ)، با یکدیگر هم پوشانی می کنند.

ورق درز پوش (Flashing): قطعاتی از فلز ورقه ای یا دیگر مصالح ناتراوا؛ که برای جلوگیری از ورود آب باران از یک کنج یا درز به یک ساختمان، نصب می شود. (در بین اهل فن، معادل «فلاشینگ» بسیار رایج تر است)

موئینگی (Capillarity): تبلوری از کشش سطحی که در اثر آن، بزرگتر بودن پیوستگی یک جامد- نسبت به چسبندگی داخلی خود مایع- باعث بالا رفتن مایع از یک سطح قائم می شود.

کشش مایع با موئینگی (Wick): کشیدن یک مایع با استفاده از جاذبه ی موئینگی.

لایه نم بند (Damp course): لایه ای افقی از جنس مصالح ناتراوا، که برای جلوگیری از صعود موئینی رطوبت از زمین یا از لایه های زیرین، در یک دیوار بنایی کار گذاشته می شود.

درز گیر (Joint sealant): هر یک از انواع مختلف مواد گران رویی که به داخل یک درز ساختمانی، تزریق شده و پرورانده می شود تا ماده ای انعطاف پذیر - که به سطوح مجاور بچسبد و درز را در مقابل ورود آب و هوا عایق بندی کند- شکل بگیرد.

درز انفصال (Isolation joint): درز جداکننده دو بخش، امکان حرکت نسبی یا نشست وجود داشته باشد.

درز انقباض (Contraction joint): نوعی درز بین دو بخش یک سازه، که برای جبران انقباض هر یک از این دو بخش، طراحی شده است. (یعنی امکان انقباض در هر یک از دو بخش مذکور را، فراهم می کند).

درز کنترل (Control joint): شیار با فاصله ی پیوسته ایجاد شده دی حین قالب بندی- و یا به وسیله اهره کشی یا ابزار زنی- در یک ساختمان بنایی یا بتنی، مخصوص ایجاد یک صفحه ی ضعیف- و در نتیجه- تعیین محل و میزان ترک خوردگی ناشی از افت خشک شدگی یا تنش های حرارتی.

درز انبساط (Expansion joint): نوعی درز بین دو بخش یک ساختمان یا سازه، که بدون آسیب رسیدن به هر از این دو بخش، انبساط حرارتی و رطوبتی در آن صورت می گیرد. درزهای ساختمانی به عنوان درز انفصال و درز کنترل هم عمل می کنند.

غشا

غشا (Membrane): سطحی نازک و انعطاف پذیر، که بارها را عمدتاً از طریق ایجاد تنش های کششی، تحمل می کند.

سازه چادری (Tent structure): سازه ی غشایی، که به نیروهای خارجی وارد بر آن تنیده می شود (نه به مفهوم پیش تنیدگی در مبحث بتن)، به نحوی که تحت کلیه شرایط بارگذاری قابل پیش بینی، کاملاً سفت و محکم ایستاده است. یک سازه ی غشایی، برای جلوگیری از نیروهای کششی بیش از حد، باید از جهت های مخالف، انحنای نسبتاً تندی داشته باشد.

سازه توری (Net structure): نوعی سازه ی غشایی که توسط فشار هوای فشرده، در حالت کشش قرار گرفته و پایدار شده است.

سازه متکی بر هوا (Air-supported structure): نوعی سازه ی پنیوماتیک؛ متشکل از یک غشای منفرد که با فشار هوای داخلی – که کمی بیشتر از فشار معمول اتمسفر است – نگه داشته شده و به طور مطمئنی، برای جلوگیری از خروج هوا، در طول محیط اش مهار و درزبندی شده است. در محل ورودی ها برای حفظ فشار داخلی، هواگیریهایی (Air locks) لازم است.

سازه باد شده (Air-inflated structure): نوعی سازه پنیوماتیک تحمل شده به واسطه ی هوای فشرده شده ی داخل اجزای ساختمانی باد شده، که برای تحمل بار، به فرمی سنتی شکل داده شده است، در حالی که هوای موجود در فضای محصور شده ی ساختمان در همان فشار اتمسفر معمولی باقی می ماند. تمایل یک سازه ی دو غشایی به برآمده شدن در قست میانی، به وسیله یک حلقه ی فشاری یا با کلاف ها یا دیافراگم های داخلی، مهار می شود.

فلز

پوسته (Scale): اکسیدی که در دمای بالا به شکل پوسته ای بر سطح فلز تشکیل می شود.
شمشه (Ingot): توده ای از فلز؛ ریخته شده به شکلی مناسب جهت انبار و حمل و نقل آسان، قبل از اعمال فرآیندهای بعدی.

تبرید (Quench): سرد کردن سریع یک فلز گرم شده، از راه فرو بردن آن در آب؛ به منظور افزایش سختی اش.

شمشه (Bloom): میله ای فولادی که با کاهش ضخامت یک شمش به ابعاد مناسب - برای نورد بعدی - بدست می آید.

شمشال (Billet): میله فولادی باریک و عموماً چهارگوش؛ که از یک شمش یا شمشه - از راه آهنگری یا نورد - به دست می آید.

نورد گرم (Hot roll): نورد فلز در گرمایی به حد کافی بالا - جهت تبلور مجدد آن.

ریخته گری (Casting): فرایند یا محصول فرایند شکل دادن به یک ماده از طریق ریختن آن به داخل یک قالب فلزی، جهت اعمال شکل یا فرمی خاص به آن.

قالب (Mold): محفظه ای مجوف مخصوص دادن شکلی معین به ماده ی مذاب یا خمیری شکل.

آهنگری (Forge): روند شکل دادن فلز از راه گرم کردن و چکش کاری آن.

نورد سرد (Cold roll): نورد فلز در دمایی پایین تر از دمای تبلور مجدد، جهت افزایش استحکام کششی و یا بهبود پرداخت سطح آن.

فلز (Metal): هر یک از اعضای دسته ای از عناصر {شیمیایی}؛ مانند طلا، نقره یا مس که همه آنها - در حالت جامد - بلورین می باشند و مشخصه ی اصلی اکثر آنها عبارت است از مات بودن، چکش خواری، رسانایی الکتریکی و داشتن جلایی منحصر به فرد - وقتی که تازه شکسته شده اند.

تبلور مجدد (Recrystallize): به دست آوردن یک ساختار دانه ای جدید - با بلورهای جدید، در اثر تغییر شکل پلاستیک (خمیری)؛ برای مثال، هنگام کار کردن روی فلز پس از داغ کردن آن.

فلز آهنی (Ferrous metal): فلز متشکل از آهن به عنوان عنصر اصلی آن.

آهن (Iron): عنصری فلزی چکش خوار، شکل پذیر و چسبنده به آهن ربا؛ با ظاهر سفید - نقره ای که از آن چدن خام و فولاد ساخته می شود. علامت اختصاری آن.

آهن خام (Pig iron): آهن خام که از کوره بلند استخراج و به صورت شوشه ریخته می شود تا برای تبدیل بعدی به چدن، آهن شکل یافته و یا فولاد، آماده باشد.

آهن خالص (Wrought iron): آهن چقرمه (tough)، چکش خوار و نسبتاً نرم، با قابلیت جوشکاری و آهنگری آسان، و ساختاری الیافی شامل تقریباً ۲ درصد کربن و درصد کمی سرباره ی توزیع شده به صورت یکنواخت. {همان «آهن کار شده» است}

فولاد (Steel): هر یک آلیاژهای گوناگون آهن اساس، با کربنی کمتر از چدن و بیشتر از آهن خالص؛ دارای استحکام، سختی و خاصیت ارتجاعی متغیر براساس ترکیب و عملیات حرارتی.

ذوب کردن (Smelt): ذوب کردن با گداختن کانه، جهت جداسازی اجزای فلزی آن.

چدن چکش خوار (Malleable cast iron): چدنی که تا تبدیل کربن آن به گرافیت {آزاد} یا حذف کامل آن، تحت عملیات تاب گیری (آنیلینگ) قرار گرفته است.

آلیاژ (Alloy): ماده ای متشکل از دو یا چند فلز، یا یک فلز و یک غیر فلز؛ که مثلاً با ذوب یا رسوب الکتریکی، کاملاً با هم مخلوط شده اند.

کوره بلند (Blast furnace): کوره ی بزرگ قائم مخصوص ذوب آهن از سنگ معدن (کانه)؛ که در آن، با ورود جریان پیوسته ی هوا محفظه ی سوخت، احتراق تشدید می شود.

سرباره (Cinder-Slag): ماده ای شیشه ای که به عنوان پس مانده، از ذوب یک سنگ معدن فلزی به جای می ماند.

زنگ (Rust): پوشش ترد قرمز رنگ که بر سطح آهن بویژه هنگامی که در معرض رطوبت و هوا قرار گیرد، تشکیل می شود و اساساً شامل اکسید آهن هیدراته شده ای است که در اثر اکسیداسیون به وجود آمده است.

روکش کردن (Cladding): فرایند پیوند یک فلز دیگر، معمولاً محافظت فلز داخلی از خوردگی، یا محصول این فرایند.

روی (Zinc): عنصر فلزی نرم، با ساختمان کریستالی و رنگ سفید مایل به آبی، که در روی پوشانی آهن و فولاد و تولید آلیاژهای دیگر به کار می رود. عملیات شیمیایی آن : Zn

حلبی (Tinplate): صفحات نازک آهن یا فولاد آب کاری شده با قلع، جهت مقاوم شدن در برابر اکسیداسیون.

قلع (Tin): عنصر فلزی درخشان با دمای ذوب پایین، رنگ سفید مایل به آبی و خاصیت چکش خواری و نرمی در دمای معمولی. کاربرد آن در آب کاری و تولید آلیاژهای و لحیم کاری نرم می باشد. علامت شیمیایی آن : Sn

خوردگی (Corrosion): نابودی تدریجی فلز در اثر واکنش شیمیایی؛ مثلاً هنگام قرار گرفتن در معرض هوا، رطوبت یا سایر خوردنده ها.

نیم رخ بال پهن (Wide flange shape): یک مقطع فولادی ساختمانی با نورد گرم و شکل شبیه به H و بالهای موازی؛ که به صورت یک W که به دنبال اش اندازه و وزن عضو می آید، نمایش داده می شود.

ناودانی (Channel): نیمرخ فولادی U شکل که با نورد گرم تولید می شود.

نبشی (Angle iron): یک نیم رخ فولادی ساختمانی یا نورد گرم، به شکل L که به صورت L- و به دنبال آن، طول هر ساق و ضخامت شان - نمایش داده می شود.

نبشی دو بال مساوی (Equal leg angle): نوعی نبشی با ساق های مساوی.

سپری (Tee bar): یک میله فلزی نورد شده، با سطح مقطعی T شکل.

میله (Bar): قطعه ای طویل و توپر از جنس فلز، بویژه موقعی که سطح مقطع آن به صورت مربع، مستطیل یا دیگر مقاطع ساده باشد.

مقطع توخالی (Tubing): شکل توخالی از فولاد ساختمانی با سطح مقطع مربعی، مستطیلی یا دایره ای.

ورق (Plate): برگه یا تکه ای تخت و نازک از جنس فلز؛ با ضخامت یکسان در تمام نقاط.

ورق آجدار (Checkered plate): نوعی ورق فولادی یا چدنی، با نقش لانه زنبوری، {به آن «ورق شطرنجی» هم می گویند}

تور سیمی (Wire cloth): یک شبکه سیمی بافته شده (نه جوش شده) که در سرندها، الک ها یا موارد مشابه، استفاده می شود.

مش (Mesh): تعداد خانه (گشودگی) های موجود در طول ۱ اینچ از یک تورسیمی {نشانه آن در نوشته های علمی، # می باشد.}

بال (Flange): یک - یا یک جفت - لبه ی پهن که برای تقویت یا افزایش سختی یک نیم رخ سازه ای، با زاویه ای قائم (نسبت به جزء اصلی، یعنی جان) از لبه های آن بیرون زده است.

جان (Web): جزء اصلی و لازم یک تیر؛ که بین دو جزء موازی پهن تر دیگر - مثلاً بال های یک نیم رخ سازه ای - اتصالی صلب و یک دست ایجاد می کند.

تیر آهن (Steel beam): تیر متشکل از یک نیم رخ فولادی ساختمانی ساده یا مرکب.

تیر لانه زنبوری (Castellated beam): تیر فولادی ساخته شده از طریق بریدن جان یک نیم رخ بال پهن به صورت زیگزاگ در طول جان، و سپس جوش کردن هر دو نیمه به هم، در قسمت برآمده، که نتیجه ی کار، افزایش عمق مقطع، بدون هیچگونه افزایشی در وزن خواهد بود.

نبشی اتصال (Angle clip): یک نبشی کوتاه، مخصوص اتصال اعضای سازه ای که یکدیگر را به صورت متعامد قطع می کنند. {«نبشی نگه دار» هم - که در اتصال تیر به ستون، روی بال فوقانی قرار می گیرد- زیر مجموعه ای از «نبشی اتصال» است؛ به همین دلیل؛ این واژه به این نوع نبشی هم اطلاق می شود}

قید (Lacing): عضو یا اعضای از نبشه ها یا بال های یک ستون، شاه تیر یا پشت بند فولادی مرکب (مثلاً ستون دویل) را با هم متحد و یکپارچه می کند. {«بست» هم معادل دیگر آن است. البته باید توجه داشت که این کلمه، به قیدهای چپ و راست اطلاق می شود و به قیدهای افقی Batten می گویند.

احیا (Reduction): فرایند زدودن عوامل غیر فلزی از فلزات، برای مثال، روش الکتریکی مورد استفاده در استخراج آلومینیوم از آلومین.

برنج (Brass): هر یک از آلیاژهای متنوع متشکل از مس و روی، مخصوص ساختمان پنجره، زهوارهایی ریلی و یراق آلات پرداخت شده. آلیاژهای برنجی ممکن است نام برنز را هم به دنبال داشته باشند؛ نظیر برنز معماری.

فلز غیر آهنی (Nonferrous metal): هر فلز دارای مقدار کمی آهن و یا فاقد آن.

مس (Copper): عنصر فلزی انعطاف پذیر، چکش خوار، با رنگ قرمز قهوه ای، به عنوان بهترین هادی حرارت و جریان الکتریسیته، کاربرد آن در سیم کشی الکتریکی، لوله کشی آب و تولید آلیاژهای نظیر برنز و برنج. علامت شیمیایی آن هم : Cu

سرب (Lead): عنصر فلزی سنگین، نرم و چکش خوار و دارای رنگ خاکستری مایل به آبی، کاربرد آن در لحیم کاری و سد کردن تابش، علامت شیمیایی آن: pb

قاب ساختمانی

قاب (Frame): سازه ی اسکلتی، متشکل از اعضای نسبتاً لاغر؛ که برای اعمال شکل یا ایجاد تکیه گاه در یک ساختمان یا هر بنای دیگر، طرح ریزی شده است.

قاب مهاربندی شده (Braced frame): نوعی قاب ساختمانی که مقاومت آن در برابر نیروهای جانبی، با مهاربندی قطری یا انواع دیگر آن تامین می شود.

قاب صلب (Rigid frame): نوعی قاب ساختمانی متشکل از اعضای خطی که در محل گره شان به صورت صلب {به یکدیگر} متصل شده اند. به دلیل که این که گره های صلب، انتهای اعضا را- در برابر دوران آزاد- مقید می کند، بارهای وارده، در کلیه اعضای قاب، نیروی خمشی، برشی و محوری ایجاد می کند. به علاوه، نیروهای قائم وارد بر یک قاب صلب، باعث ایجاد نیروهای فشاری افقی در تکیه گاه های آن می شود. یک قاب صلب، از نظر استاتیکی معین بوده و تنها در صفحه ی خود، صلب می باشد. {«قاب ممان گیر» معادل دیگر آن است}

مفصل (Hinge): محل اتصال با چرخش آزاد و جلوگیری از حرکت افقی و قائم عضو.

تغییر مکان جانبی (Sideway): جابه جایی جانبی ایجاد شده در یک قاب صلب؛ به واسطه ی نیروهای جانبی یا نیروهای قائم نامتقارن.

نامعین (Indeterminate): جزء یا هر {بخش} مربوطه به یک سازه، با تعداد اعضاء، اتصالات یا تکیه گاه هایی بیشتر از حداقل تعداد لازم برای پایداری، که {این امر} باعث بیشتر شدن {تعداد} نیروهای مجهول از معادلات استاتیکی موجود، می شود.

زانویی (Knee): محل تقاطع قسمت فوقانی و هر یک از پایه های عمودی یک قاب عرضی. {این واژه به گره های فوقانی گوشه ای یک قابیک دهانه؛ اطلاق می شود}.

شاه تیر ستون گیر (Transfer girder): شاه تیر تحمل کننده ی یک ستون مطلق.

ستون معلق (Transfer column): ستونی ناپیوسته در یک قاب چند طبقه که در تراز میانی مشخصی - که بارش در آن تراز، به ستون های مجاور انتقال می یابد- متکی شده است.

قاب چند دهانه (Multi bay frame): قابی صلب، شامل یک تیر پیوسته که روی سه یا چند ستون نشسته و به صورت صلب به آنها متصل است.

قاب چند طبقه (Multi story frame): دنباله ی قائمی از قاب های صلب روی هم.

پیکره (Framework): سازه ای مربوط به اسکلت {یک ساختمان}، متشکل از قسمت های جور و متصل شده به هم؛ مخصوص تحمل بار، تعریف یک فضا، یا محصور کردن.

قاب بندی (Framing): عمل، فرآیند ی حالت جور و متصل کردن اعضای نسبتاً لاغری به هم؛ برای شکل دادن به یک سازه و تحمل {بارهای} آن.

تیر اصلی (Principal beam): هر تیر بزرگ در یک سازه قابی، که تیرچه ها یا تیرهای فرعی را نگه می دارد.

شاه تیر (Girder): تیر اصلی بزرگی که برای تحمل بارهای متمرکز اعمال شده در نقاط متعددی از طول اش، طرح شده است.

تیری یا سیستم تیر دار (Trabeated): صفت اطلاق شده به سیستمی اجرایی که در آن از قوس ها یا فرم های قوسی استفاده می شود.

قوسی یا سیستم قوس دار (Arcuate): صفت اطلاق شده به سیستمی اجرایی که در آن از قوس ها یا فرم های قوسی استفاده می شود.

چوب پا (Stilt): یکی از چندین شمع یا دیرکی که مخصوص نگه داشتن یک سازه روی سطح زمین یا آب می باشند.

قوس

قوس (Arch): سازه ای خمیده برای پوشاندن دهانه ی یک گشودگی، که برای تحمل یک بار قائم - عمدتاً از طریق فشارهای محوری - طراحی شده است.

قوس بنایی (Masonry arch): قوس ساخته شده با قطعات سنگ یا آجر گود شکل

کلید قوس (Keystone): قطاع گوه شکل - و اغلب مزین - در تاج یک قوس، برای محکم نگه داشتن قطاع های دیگر در جای خود.

قطاع (Voussoir): هر یک از قطعات گوه شکل یا گنبد بنایی، با برش های پهلویی هم گرا یکی از مراکز قوس.

سنگ پا طاق (Springer): اولین قطاع متکی بر پاکار تاق.

پا طاق (Spring): نقطه ی خیز برداشتن یک قوس، تاق قوسی و گنبد در تکیه گاه خود.

تاج قوس (Crown): بالاترین قسمت یا نقطه ی یک ساختار محدب، مانند قوس، تاق یا ساباط.

قوس بندی (Funicular arch): نوعی قوس شکل داده شده به نحوی که تحت یک بارگذاری مورد نظر؛ در آن فقط فشار محوری گسترش یابد. این شکل را می توان با معکوس کردن شکل بندی (فرم آزاد) یک کابل یا الگوی بارگذاری مشابه، به دست آورد. به سان هر سازه بندی (سازه ی با فرم آزاد)، در صورت تغییر الگوی بارگذاری، قوس بندی هم تحت خمش قرار می گیرد. یک منحنی زنجیره معکوس، فرم آزاد (شکل بندی) قوسی است که بار قائم گسترده ی یکنواختی (در طول محور قوس) تحمل می کند. سهمی، فرم آزاد قوسی است که بار قائم گسترده ی یکنواختی (در طول تصویر افقی قوس) تحمل می کند.

صلب (Rigid): صفت اطلاق شده به یک سازه یا عضو سازه ای که شکل آن تحت اثر بار وارده یا بارهای متغیر، تغییر محسوسی ندارد. {«سخت پا» معادل فارسی آن است.}

قوس دو مفصلی (Tow-hinged arch): سازه ی قابی دو مفصلی با فرم قوسی.

کف

کف (Floor): سطح صاف و پاخور یک اتاق یا سالن، که روی آن می ایستند یا راه می روند.

تیر کف (Joist): هر عضو از مجموعه تیرهای کوچک موازی مخصوص تحمل کف ها، سقف ها یا بام های تخت.

تیر لب بند (Trimmer): تیر، تیر کف یا لنگه خرپایی که تیر زیرسری واقع در لبه ی یک گشودگی - در تیرریزی یک کف یا بام - بر آن اتکا دارد.

کف کار (Deck): سطحی سازه ای که کف پوشانی یا بام پوشانی، بر آن اعمال می شود.

کف بند (Decking): واحدهای چوبی، فلزی یا بتنی خود نگه داری که قادر به پوشاندن تیرها، تیرچه ها، لنگه خرپاها یا لاپه ها بوده و به عنوان زیرکاری برای بام یا کف پوشانی، به کار می رود.

کف پوش (Finish flooring): مصالحی که برای پوشاندن سطح یک کف به کار می رود؛ مانند سخت چوب، موزاییک یا سرامیک.

موکت (Carpet): یک محصول سنگین بافته، حلقه تو حلقه، سوزنی یا نمدی، مخصوص پوشاندن یک کف.

گنبد

گنبد (Dome): سازه ای قوس دار که پلان آن دایره ای و فرم آن معمولاً قسمتی از یک کره است و به نحوی اجرا شده که در تمام جهات یک نیروی رانش تکیه گاهی یکسان، اعمال کند.

گنبد نعلبکی شکل (Saucer dome): نوعی گنبد به فرم قطعه ای از یک کره، که مرکز آن؛ - حتماً - در زیر محور شروع خیز قرار دارد. یک گنبد نعلبی شکل به طور خاصی، به کمانش تحت اثر یک بار خارجی، حساس است.

گنبد شعاعی (Radial dome): نوعی گنبد ساخته شده از خرپاهای چوبی یا فولادی که به صورت شعاعی مرتب شده و در ارتفاع های مختلف به وسیله ی حلقه های چند ضلعی به هم متصل شده اند.

گنبد نیم دایره (Semicircular dome): نوعی گنبد به فرم یک نیم دایره.

گنبد شبکه ای (Lattice dome): نوعی سازه ی گنبد فولادی، با اعضای که دایره های عرضی را تشکیل می دهند، و دو مجموعه از اعضای قطری، که جایگزین خطوط طولی (longitude) شده و {با هم} مجموعه ای از مثلث های متساوی الساقین را به وجود می آورند.

ساق گنبد (Drum): بنایی استوانه ای یا پخ دار و اغلب پنجره دار، که یک گنبد را تحمل می کند.

دورگیر (Bondage): نوار، حلقه یا زنجیری دور یا سازه - مثلاً دور پاکار یک گنبد - برای محکم کردن و کنار هم قراردادن بخش های آن.

نیم گنبدی (Semidome): یک نیم گنبد؛ که با یک مقطع قائم به دست آمده؛ مثل بالای یک محراب نیم دایره ای در کلیسا.

لچکی (Pendentive): مثلی کروی که وسیله ی انتقال (تدریجی) پلان دایره ای یک گنبد به پلان چند ضلعی سازه های تکیه گاه اش می باشد.

لوله کشی

لوله کشی (Plumbing): سیستم لوله ها، شیرها، بست ها و دیگر ابزارها از یک سیستم فاضلاب یا آب رسانی.

چاه (Well): حفره ایجاد شده در زمین، برای دست یابی به آب، نفت یا گاز طبیعی.

تصفیه (Treatment): عمل یا فرایند قابل استفاده یا قابل آشامیدن کردن آب؛ یا خالص سازی، گرفتن ذرات معلق، یا نرم کردن آن.

آب انبار (Cistern): مخزن یا تانکر ذخیره یا نگه داری آب یا هر مایع دیگر، مانند آب باران هدایت شده از سقف برای استفاده در مواقع نیاز.

مخزن (Reservoir): جایگاه طبیعی یا مصنوعی جمع آوری و ذخیره ی آب مورد استفاده – بویژه آب مصرفی مردم، زمین آبیاری، یا آب مخصوص تولید برق.

انشعاب (Branch): هر عضو سیستم لوله کشی، غیر از شاه لوله تا تغذیه.

شیر (Faucet- Spigot- Tap): وسیله ای برای کنترل جریان یک مایع از یک لوله، با باز و بسته کردن یک فلکه.

تاسیسات لوله کشی (Plumbing fixture): هر یک از مخزن های مختلف مخصوص گرفتن آب از سیستم آب رسانی، و تخلیه ی فاضلاب به داخل یک سیستم فاضلاب.

تجهیزات بهداشتی (Sanitary ware): وسایل لوله کشی مانند ظرف شویی و کاسه دست شویی، ساخته شده از چینی شیشه ای، لعاب چینی، یا فلز لعاب دار.

شیر (Valve): وسیله ای برای کنترل یا توقف جریان آب یا گاز، به وسیله عضو متحرکی که مسیر، ورودی یا خروجی را باز یا نیمه باز کرده و یا می بندد. {همان فلکه است}

توالی (Closet - Toilet): لوازم شامل یک کاسه سرامیک با جای نشستن لولایی و قابل جداسازی، به همراه یک درپوش. دستشویی هم خوانده می شود.

سیفون (Washdown- Siphon): برای خالی کردن محتوی توالی فرنگی است.

وان حمام (Bathtub): یک وان مستطیل شکل برای استحمام؛ بویژه وانی که در حمام به طور ثابت ساخته می شود.

دوش (Shower): حمامی با یک افشانک بالایی یا سردوش، برای پاشیدن آب روی بدن.

زیر دوشی (Receptor): صفحه ی کم عمق زیر پا در دوش.

ظرفشویی (Sink): کاسه ای - برای مثال در خروجی آشپزخانه یا خشک شویی - متصل به جریان ورودی و خروجی آب، برای شست و شو.

خرد کننده (Disposal): وسیله ای الکتریکی در خروجی ظرف شویی؛ جهت خرد کردن تکه های غذا تا بتوانند از خروجی رد شوند.

سینی خشک شویی (Laundry tray): کاسه ای عمیق برای شستن لباس ها.

واشر (Gasket): فلز یا لاستیکی که بین دو سطح جور وارد می شود و اتصال را آب بندی می کند. (همان لایی است).

زانویی لوله (Closet bend- Elbow- ell): یک اتصال خم ۹۰ درجه، که مستقیماً زیر مخزن نصب می شود.

اتصال جارویی (Sweep fitting): اتصال لوله با شعاع انحنای بزرگ.

خم برگشتی (Return bend): یک خم ۱۸۰ درجه در لوله.

سه راهی (Tee): یک اتصال لوله T شکل، برای اتصال سه مسیر.

تقاطع (Cross): یک اتصال لوله چهار راهی.

لوله قائم (Stack): یک لوله فاضلاب یا لوله تهویه قائم که برای چند طبقه استفاده می شود.

لوله فاضلاب (Waste pipe): لوله ی انتقال فاضلاب تاسیسات لوله کشی - جز توالت ها - به سیستم فاضلاب.

شیب پایین (Fall): شیب رو به پایین لوله، مجرا یا کانال، که به صورت درصد یا اینچ بر فوت بیان می شود.

چاهک (Sump): گودال یا مخزنی که به عنوان محل تخلیه یا محفظه برای آب یا مایعات دیگر، استفاده می شود.

قعر (Invert): پایین ترین نقطه ی قرار گرفتن یک مایع در داخل سیستم تخلیه یا فاضلاب.

هوای تازه (Fresh air): هوای ورودی به داخل را گویند.

لوله فاضلاب (Sewer): لوله یا یک مجرای مصنوعی دیگر، معمولاً در زیر زمین - جهت حمل فاضلاب و مایعات دفعی دیگر به یک تصفیه خانه یا نقطه ی تخلیه ی دیگر.

فاضلاب (Sewage): ضایعات مایع حاوی مواد معلق یا محلول حیوانی یا گیاهی، که از لوله فاضلاب عبور می کنند.

لجن (Sludge): لایه ته نشین فاضلاب که در ته مخزن تجزیه، یک جرم نیمه جامد تشکیل می دهد.

نشست کردن (Leach): عمل نفوذ آب یا هر مایع دیگر در یک چیز، تا حد گرفتن مواد حل شدنی.

پساب فاضلاب (Effluent): فاضلاب مایع که در مخزن تجزیه یا کارخانه ی تصفیه ی فاضلاب، تصفیه شده است.

پیوند شیمیایی (Bond): نیروی جاذبه ی چسباننده اتم ها، یون ها و یا گروهی از اتم ها به هم، در یک ساختمان مولکولی یا کریستالی (بلوری).

یون (Ion): اتم یا گروهی از اتم های دارای بار الکتریکی به جهت از دست دادن یا گرفتن یک یا چند الکترون.

میعان (Condense): کاهش یافتن به سمت یک حالت متراکم تر؛ مانند تبدیل یک گاز یا بخار به حالت مایع یا جامد.

تبخیر (Vaporization): تبدیل مایع به بخار یا گاز.

ظرفیت اتم (Valence): واحد اندازه گیری ظرفیت اتم یا یک گروه برای ترکیب با اتم یا گروه های دیگر، برابر با تعداد پیوندهای شیمیایی که اتم یا گروه می تواند تشکیل دهد. {به آن والانس هم می گویند.}

سیال (Fluid): ماده ای مانند گاز یا مایع با قابلیت جریان که به راحتی تحت تاثیر فشار قرار می گیرد و به شکل ظرفی درمی آید که در آن می شود.

تبخیر (Evaporate): تبدیل مایع یا گاز به جامد.

انجماد (Solidify): تبدیل مایع یا گاز یا جامد.

مایع (Liquid): ماده ای قابل تمیز از جامد و گاز به واسطه ی قابلیت خاص جریان پذیری تمایل کم یا عدم تمایل برای پراکنده شدن و تراکم ناپذیری نسبتاً زیاد.

ماده (Matter): آنچه فضا اشغال می کند، با حواس درک می شود و ماده ی اصلی یک جسم فیزیکی را تشکیل می دهد.

عنصر (Element): یکی از مراتب و رده بندی های مواد که به هیچ روش شیمیایی قابل تقسیم به مواد کوچکتر نیست و مشتمل است بر کلیه ی اتم های دارای تعداد پروتون های یکسان در هر هسته.

ذوب (Fusion): تبدیل جامد به مایع.

بی شکل (Amorphous): غیر بلورین در ساختار. {آمورف هم نامیده می شود}

بلور (Crystal): نوعی جامد دارای ساختمان داخلی منظم از اتم ها، یون ها یا ملکول های مکرر، و محاط با سطوح صفحه ای متقارن. {به آن کریستال هم می گویند}

خصوصیت (Property): صفت یا کیفیتی ضروری یا متمایز که به طور خاص وابسته به ساختار بوده یا در رفتار آن یافت می شود.

کشش (Tension): عمل کشیدن یا حالت کش آمدگی منجر به طول شدن یک جسم ارتجاعی.

نیروی محوری (Axial force): نیروی فشاری یا کششی، عمل کننده در راستای محور طولی یک عضو سازه ای و در مرکز سطح مقطع عرضی آن، که باعث ایجاد تنش های محوری بدون خمش، پیچش یا برش می شود.

تنش (Stress): مقاومت داخلی یا عکس العمل یک جسم ارتجاعی نسبت به نیروهای خارجی وارد بر آن، برابر با نسبت نیرو به سطح و قابل بیان برحسب واحدهای نیرو بر واحد سطح مقطع.

فشار (Compression): عمل کوتاه کردن یا حالت درهم کردن که منجر به کاهش حجم و ابعاد جسم ارتجاعی شود.

مقاومت (Strength): توانایی یک ماده در مقاومت علیه نیروهای وارد بر آن؛ به ویژه قابلیت تحمل تنش بالا بدون تسلیم (جاری شدن) یا گسیختگی.

کرنش (Strain): تغییر شکل یک جسم تحت اثر یک نیروی اعمال شده. کمیتی بدون واحد و برابر با نسبت تغییر شکل یا اندازه به شکل یا اندازه ی اولیه در یک جسم تحت اثر تنش. (این معادل را دکتر مهدی قالیبافیان به جای کلمه «کرنش» پیشنهاد کرده اند.)

افزایش طول (Elongation): پیمانه ای برای خاصیت انگمی (داکتیلیته) یک ماده؛ قابل بیان برحسب درصد افزایش طول یک نمونه آزمایشی پس از گسیختگی در یک تست کششی.

تراکم پذیری (Compressibility): عکس مدول حجمی، برابر با نسبت تغییر جزئی در حجم با فشار اعمال شده به ماده.

برش (Shear): تغییر شکل جانبی یک جسم در اثر یک نیروی خارجی که باعث لغزش قسمتی از جسم نسبت به قسمت مجاور در راستایی موازی با صفحه ی تماس، می شود.

خمش (Bending): قوس یافتن یک جسم ارتجاعی، هنگام اعمال شدن یک نیروی خارجی به صورت عرضی بر طول آن. با مکانیزم سازه ای خمش، یک نیرو در مسیر عمود بر مسیر اعمال شدن آن، هدایت و نافذ می شود.

پیچش (Torsion): پیچیدن یک جسم ارتجاعی حول محور طولی اش توسط دو لنگر پیچشی مساوی و غی هم جهت؛ باعث ایجاد تنش های برشی در جسم.

گسیختگی (Fracture): شکستگی ناشی از قطع شدن پیوندهای اتمی یک ماده، هنگامی که پس از مقاومت نهایی اش تحت تنش قرار گیرد.

چکش خواری (Ductility): خاصیتی از یک ماده، زمینه ساز پذیرش تغییر شکل های پلاستیک - پس از حد ارتجاعی و پیش از گسیختگی - از سوی آن ماده. چکش خواری یک ویژگی مطلوب برای مصالح ساختمانی است، زیرا رفتار پلاستیک به عنوان نشانه ای از مقاومت ذخیره (مقاومت نهایی) می تواند یک اخطار عیان برای گسیختگی قریب الوقوع باشد.

سختی (Stiffness): پیمانه ای برای {بیان} مقاومت مواد در مقابل تغییر شکل؛ تحت تاثیر تنش در ناحیه ی ارتجاعی خود.

تغییر شکل (Deformation): تغییری در شکل یا اندازه ی یک جسم یا یک سازه، در اثر اعمال تنش.

جذب (Absorption): دریافت یا گرفتن گاز یا مایعی به واسطه ی واکنش شیمیایی یا ملکولی.

جذب سطحی (Adsorption): چسبیدن یک لایه ی نازک و متراکم از گاز، مایع و یا مواد محلول به سطح یک جامد بدون هرگونه تغییر فیزیکی یا شیمیایی در آن. {چسبندگی سطحی هم ترجمه شده است.}

خزش (Creep): تغییر شکل تدریجی و دایم یک جسم در اثر اعمال پیوسته ی تنش و یا در معرض حرارت قرار گرفتن ممتد. تغییر شکل خزشی در یک سازه ی بتنی در طول زمان امتداد می یابد و می تواند به طور قابل توجهی از تغییر شکل ارتجاعی آنی، بزرگتر باشد.

خستگی (Fatigue): ضعیف شدن یا گسیختگی یک ماده در تنشی زیر حد ارتجاعی، هنگامی که در معرض یک سری تنش مکرر قرار می گیرد.

سایشی (Abrasion): چیزی که سائیده می شود.

معبد

معبد(Temple): بنا یا مکانی وقف شده برای پرستش یا حضور یک معبود.

هرم(Pyramid): بنایی عظیم، شامل یک قاعده ی راست - گوشه و چهار وجه صاف با بره‌های مایل متمایل به چهار جهت اصلی - که در راس به هم می پیوندند. این نوع بنا در مصر باستان به عنوان آرامگاهی برای قرار دادن اتاقک تدفین و فرعون مومیایی شده، به کار می رفته است. هرم، معمولاً قسمتی از یک مجموعه بنا در داخل فضایی محصور بوده که مصطبه های برای اعضای خاندان شاهی، نمازخانه ای برای هدایا، و اتاقک تدفین را شامل می شده است. یک گذرگاه غیر هم سطح با زمین هم، از فضای محصور، به دره ی معبدی در نیل - محل انجام مراسم تطهیر و مومیایی - منتهی می شده است.

استحکام(Firmness): حالت یا کیفیت ساخته شدن، به طرز صلب و استوار.

فن(Technics): علم یک هنر با علم هنرها به طور کلی.

نجاری ساختمانی

نجاری ساختمانی(Joinery): هنر شکل دهی به اتصالات خصوصاً در کارهای چوبی

پخ(Joinery- Chamfer): سطح اریب که معمولاً نسبت به صفحات اصلی مجاور با یک زاویه ۴۵ درجه بریده یا شکل داده می شود.

درز(Joint): محل جفت کردن اتصالات.

کام و زبانه(Tongue and groove(T&G)): اتصال حاصل از جا انداختن یک سطح برجسته یا یک زبانه روی لبه ی یک عضو، در شکافی متناظر با آن روی لبه ی عضو دوم.

فاق(Rabbet): شیار، بریدگی یا دنداننه ای که در طول یا نزدیک لبه ی یک عضو کنده می شود تا جزء دیگری بتواند در آن درگیر شود. {به آن دوراهه هم می گویند.}

کنده کاری(Rout): گود انداختن یا توخالی کردن با یک مغار یا دستگاه. {مغار کاری هم به آن می گویند.}

فرورفتگی(Dap): نوعی دنداننه ی کند شونده در یک چهار تراش، به منظور جای دادن یک بست چهار تراش یا قسمتی از یک چهار تراش دیگر، در خود {به آن گوده یا دپ هم می گویند}

نقشه برداری

نقشه برداری (Survey): تعیین شکل دقیق، مرزها، وسعت و موقعیت یک قطعه زمین، از راه اندازه گیری های خطی و زاویه ای و به کار گیری اصول هندسه و مثلثات. {در معنای متفاوت، این کلمه معادل کلمه ی برداشت می باشد}

پروانه ساختمان (Survey plat): سندی حقوقی برای تشریح موقعیت، حدود و ابعاد یک قطعه یا پارچه زمین؛ مشتمل بر مصوبات «کمیسیون ناحیه بندی و برنامه ریزی» و حقوق ارتفاقی و قیود و محدودیت ها، در یک ریز تقسیم؛ خطوط تقسیم خیابان، بلوک ها و قطعات و شماره گذاری و ابعاد هر قطعه.

پلان موقعیت (Plat): نقشه یا پلانی از زمینی در شهر، یک قطعه یا جزء قطعه که نشان دهنده ی موقعیت و حدود املاک شخصی آن زمین می باشد. {در معنای دیگر این کلمه معادل قطعه زمین است}

محدوده (Range): یکی از سری تقسیماتی که نسبت به یک نصف النهار راهنما و به صورت شرقی یا غربی در یک سیستم برآشت متعامد شماره بندی می شود و شامل یک دسته از نواحی ای است (townships) که به صورت شمالی یا جنوبی از یک مدار مینا، شماره گذاری می شود.

خرد محدوده (Township): واحدی برای مساحت زمین در سیستم برداشت متعامد؛ تقریباً مساوی با ۶ مایل مربع (۲/۹۳ کیلومتر مربع) و مشتمل بر ۳۶ قطعه.

قطعه (Section): هر یک از ۳۶ زیر تقسیم شماره بندی شده ی یک خرد محدوده؛ تقریباً برابر با یک مایل مربع (۵۹/۲ کیلومتر مربع یا ۶۴۰ جریب فرنگی) که خود باز هم به نیمه ها، ربع ها و ربع ها تقسیم می شود.

تراز مینا (Datum): هرگونه سطح؛ محور یا نقطه ی تراز، به عنوان مرجع اندازه گیری ارتفاعات {مختلف از آن}.

مثلث بندی (Triangulation): یک روش مثلثاتی برای تعیین موقعیت یک نقطه، از طریق پیاده کردن ژیزمان ها از نقاط انتهایی یک خط مبنایی دارای طول مشخص یا قابل اندازه گیری.

ترازیابی (Leveling): عملیات تعیین اختلاف ارتفاع بین دو نقطه توسط یک نیو یا ترانزیت و یک شاخص.

نیرو

نیرو (Force): تاثیری روی یک جسم که باعث تغییر شکل یا جابه جایی شده و یا به این کار تمایل دارد.
کمیت برداری (Vector): کمیتی دارای اندازه و جهت؛ که با یک پیکان - که طول اش با مقدار بردار مربوطه متناسب و جهت اش در فضا بیان گر جهت کمیت برداری می باشد - نمایش داده می شود.

راستا (Line of action): خطی با طول نامحدود که بردار نیروی جزئی از آن است. نیرویی که به یک جسم صلب وارد می شود را می توان در هر مکان {دلخواه} روی امتداد اثر خود قرار داد؛ بدون اینکه در تاثیرات خارجی نیرو تغییری حاصل شود.

گشتاور (Moment): تمایل یک نیرو به ایجاد دوران در یک جسم حول یک نقطه یا خط، که از نظر مقدار، برابر است با حاصل ضرب نیرو در بازوی گشتاور، و در جهت حرکت عقربه های ساعت یا خلاف جهت آن عمل می کند.

زوج نیرو (Couple): سیستمی نیرویی؛ متشکل از دو نیروی مساوی، موازی و خلاف جهت یکدیگر که تمایل به ایجاد چرخش بدون جابجایی دارند. اندازه گشتاور یک زوج نیرو، برابر است با حاصل ضرب یکی از نیروها در فاصله ی عمودی بین دو نیرو.

قانون متوازی الاضلاع (Parallelogram law): قضیه ای که طبق آن، جمع برداری دو نیروی متقاطع می تواند توسط قطر متوازی الاضلاعی تعیین شود که دو ضلع مجاور آن را، بردار نیروهای جمع شونده تشکیل می دهد.

جابجایی (Translation): حرکت یکنواخت یک جسم در امتداد خطی راست، بدون دوران یا جابه جایی زاویه ای. {همان «تغییر مکان» است}

دوران (Rotation): حرکت دایره ای یک جسم حول یک محور.

اهرم (Lever): عنصری سخت که برای اعمال فشار یا تحمل یک وزن دو نقطه ای (سر اهرم) با اعمال نیرو در نقطه ی دومی (ابتدای اهرم)، در یک تکیه گاه (fulcrum) حول محوری {که از آن تکیه گاه می گذرد}، دوران می کند.

تکیه گاه اهرم (Fulcrum): نقطه ای که اهرم حول آن می گردد.

لختی (Inertia): تمایل یک جسم ساکن به باقی ماندن در این حالت و یا تمایل یک جسم متحرک به ثابت نگه داشتن تندی اش در امتداد یک خط راست؛ مگر زمانی که یک نیروی خارجی به آن وارد می شود. {همان «اینرسی» است}.

نیروی وارده (Applied force): نیرویی خارجی که مستقیماً بر جسم وارد می شود.

تعادل (Equilibrium): حالت سکون یا توازن حاصل از اثرات برابر نیروهای مختلف. برای اینکه یک جسم صلب در حالت تعادل باشد، دو شرط الزامی است: یکی، جمع برداری تمام نیروها اثر گذار بر آن صفر باشد تا تعادل انتقالی تامین شود؛

و دیگر جمع جبری تمام گشتارهای نیروها حول هر نقطه یا خط، صفر باشد تا تعادل دورانی فراهم شود.

هندسه

هندسه (Geometry): شاخه ای از ریاضیات که سروکار آن با خواص، اندازه گیری و روابط نقاط، خطوط، زوایا و احجام است و از شرایط تعریف آنها به وسیله برخی ویژگی های مفروض فضا، استنتاج می شود.

نقطه (Point): یک عنصر هندسی فاقد بعد و فاقد هرگونه خصوصیتی جز مکان، مانند محل برخورد دو خط.

کنج (Angle): فضای بین دو خط که از یک نقطه مشترک واگرا می شوند، یا بین دو صفحه که از یک خط مشترک، نسبت به هم فاصله می گیرند.

طول (Abscissa): مختصه ای که با اندازه گیری به موازات محور طول ها تعیین می شود. به آن خفت و یا مختصه ی X هم می گویند.

عرض (Ordinate): مختصه ای که با اندازه گیری به موازات محور عرض ها تعیین می شود. همان مختصه ی Y است.

مختصات (Coordinate): هر یک از مجموعه اعداد مورد استفاده برای مشخص کردن موقعیت یک نقطه روی یک خط یا صفحه یا در فضا، نسبت به شکلی ثابت یا سیستمی از خطوط.

موازی (Parallel): امتداد یافته در یک راستا با فاصله ای یکسان در تمام نقاط : نه هم گرا، نه واگرا.

ارتفاع (Height): فاصله رو به بالای یک تراز مفروض تا نقطه ای ثابت.

قاعده (Base): خط یا صفحه ی تشکیل دهنده ی قسمتی از یک شکل هندسی که نسبت به بقیه قسمت های شکل { با تقریب بهتری افقی است یا فرض بر این است که کل شکل روی آن ایستاده و ارتفاع هندسی شکل را می تون از آن محاسبه کرد.

راس (Vertex): نقطه ای مقابل قاعده ی یک شکل مسطح، با بیشترین فاصله از آن نسبت به نقاط مقابل دیگر {

ارتفاع (Altitude): فاصله ی عمودی از قاعده ی یک شکل هندسی تا راس مقابل، وجه یا ضلع موازی.

مثلث (Tringle): نوعی چند ضلعی یا سه ضلع و سه زاویه.

منظم (Regular): {شکل} دارای اضلاع مساوی با هم (equilateral) و نیز زوایای برابر هم (equiangular)

پنج (Cant): خط یا سطحی مورب، ماند آنچه پس از برید یک گوشه مربع یا مکعب ایجاد می شود.

چهار ضلعی (Quadrilateral): نوعی چند ضلعی یا چهار ضلع و چهار وجه.

مربع مستطیل (Rectangle): نوعی متوازی الاضلاع یا چهار زاویه قائمه که بیشتر به موردی که طول اضلاع آن متفاوتند، اطلاق می شود.

مثلث قائم الزاویه (Right tringle): مثلث دارای یک زاویه ی قائمه.

وتر مثلث (Hypotenuse): ضلع روبروی زاویه ی قائمه ی یک مثلث قائم الزاویه.

صفحه (Plane): سطح حاصل از حرکت یک خط مستقیم - با سرعتی ثابت - نسبت به یک نقطه ی مشخص؛ به نحوی که اگر خطی مستقیم، دو نقطه ی دلخواه از این سطح را به هم وصل کند، کل آن خط در این سطح قرار می گیرد.

چند ضلعی (Polygon): یک شکل هندسی بسته، با سه ضلع یا بیشتر.

راست گوشه (Rectangular): {شکلی} با لبه ها، سطوح یا وجوهی که با زوایای ۹۰ درجه یکدیگر را قطع می کنند.

قطر مربع (Diagonal): خط متصل کننده ی دو گوشه یا دو راس یک چند ضلعی یا چند وجهی، به هم.

مربع (Square): یک چهار ضلعی منتظم با چهار ضلع مساوی و چهار زاویه ی قائمه.

متوازی الاضلاع (Parallelogram): یک چهار ضلعی دارای فقط دو ضلع موازی با هم.

دوزنقه (Trapezoid): نوعی چهار ضلعی دارای فقط دو ضلع موازی با هم.

پنج ضلعی (Pentagon): نوعی چند ضلعی با پنج ضلع و پنج زاویه.

شش ضلعی (Hexagon): نوعی چند ضلعی با شش ضلع و شش زاویه.

هشت ضلعی (Octagon): نوعی چند ضلعی با هشت ضلع و هشت زاویه.

دایره (Circle): نوعی منحنی صفحه ای بسته که هر نقطه از آن نسبت به یک نقطه مشخص (مرکز دایره) - در مقایسه با سایر نقاط - دارای فاصله ای یکسان است.

بیضی (Ellipse): نوعی منحنی بسته صفحه ای، حاصل از حرکت یک نقطه در یک مسیر به نحوی که مجموع فواصل آن از دو نقطه ی ثابت (کانون های بیضی)، مقداری ثابت باشد.

سپهرمی (Parabola): نوعی منحنی صفحه ای، حاصل از حرکت یک نقطه به نحوی که فاصله ی آن از یک خط و از یک نقطه ی غیر واقع روی آن، همواره مساوی باشد. {به آن شلجمی هم می گویند.}

هذلولی (Hyperbola): نوعی منحنی صفحه ای، حاصل از حرکت یک نقطه به نحوی که {قدر مطلق} تفاضل فاصله های آن از دو نقطه ی صفحه، همواره ثابت باقی بماند. (در صورت حذف کلمه قدر مطلق، یک نیم هذلولی خواهیم داشت)

کمان (Arc): هر قسمت از محیط یک دایره.

شعاع (Radius): یک خط مستقیم که از مرکز یک دایره یا کره به محیط یا سطح جانبی آن وصل می شود.

قطاع (Sector): شکلی صفحه ای، محصور بین دو شعاع و کمان بین آن دو، در یک دایره.

قطر دایره (Diameter): خطی مستقیم که از مرکز یک دایره یا کره گذشته و در د انتهای با محیط یا سطح جانبی آن تلاقی می کند.

مرکز (Center): نقطه ای درون یک دایره یا کره، با فاصله ای ثابت از کلیه ی نقاط محیط یا سطح آن - و یا فاصله ای درون یک چند ضلعی منتظم با فاصله ای یکسان از تمام راس های آن.

وتر قوس (Chord): پاره خطی مستقیم بین دو نقطه ی روی یک منحنی مشخص.

حلزونی (Spiral): نوعی منحنی صفحه ای، حاصل از حرکت یک نقطه حول یک نقطه ی ثابت به نحوی که به صورت پیوسته، یا از آن دور می شود یا به آن نزدیک.

مجانب (Asymptote): خطی مستقیم که یک مجانب را محدود کرده و در بی نهایت، فاصله ی عمودی اش تا منحنی به صفر میل می کند. {یعنی در بی نهایت بر آن مماس می شود}

منحنی (Curve): خطی با خمیدگی همیشگی، و بدون زاویه.

مقعر (Concave): خمیده به طرف داخلی مانند قسمت داخلی یک قوس دایره یا کره توخالی.

نقطه عطف (Inflection): تغییر انحنا از مقعر به محدب یا برعکس.

محدب (Convex): خمیده یا گرد شده به طرف خارج، مانند قسمت خارجی یک دایره یا کره.

مماس (Tangent): دارای تماس، تنها در یک نقطه - مانند یک خط مستقیم نسبت به یک دایره - یا دارای تماس، تنها در یک خط راست - مانند یک صفحه با یک استوانه.

مارپیچ (Helix): نوعی منحنی سه بعدی، قابل ترسیم از طریق چرخش یک نقطه روی یک مخروط یا استوانه - به نحوی که مقاطع راست آن (مقاطع قائم و دربرگیرنده محور مرکزی) را با یک زاویه ی مایل ثابت، قطع کند.

استوانه (Cylinder): نوعی شکل فضایی محصور بین دو صفحه ی موازی و یک سطح حاصل از حرکت یک خط مستقیم - به صورت موازی با یک خط مستقیم ثابت - در حالی که یک منحنی صفحه ای بسته را در یکی از دو صفحه ی مذکور، قطع می کند.

مخروط (Cone): شکلی فضایی با سطح حاصل از گذشتن یک خط مستقیم (مولد) از نقطه ای ثابت (راس)، و حرکت آن روی یک منحنی بسته ی صفحه ای (هادی)

حجم (Volume): گستره ی یک شیء سه بعدی یا مقدار فضای اشغال شده توسط آن، که برحسب واحدهای مکعب اندازه گیری می شود.

سطح (Space): هر شکل دارای تنها دو بعد، مانند یک صفحه یا مکان هندسی خمیده ی دوبعدی نقطاتی که مرز یک شکل فضایی را مشخص می کند.

لبه (Edge): خطی که در آن یک سطح پایان می یابد، یا در آن دو وجه همدیگر را قطع می کنند.

راس (Vertex): نقطه ی مشترک بین سه یا چند وجه، در یک شکل فضایی.

کره (Sphere): یک شکل فضایی حاصل از دوران یک نیم دایره حول قطرش، که فاصله ی تمام نقاط سطح تا مرکز آن، برابر است.

چند وجهی (Polyhedron): یک شکل فضایی هندسی محصور بین وجوه صفحه ای.

هرم (Pyramid): نوعی چند وجهی با یک قائده ی چند ضلعی و وجوه مثلثی، که در یک نقطه مشترک - یا همان راس - همدیگر را ملاقات می کنند.

چهار وجهی منتظم (Tetrahedron): یک چند وجهی منتظم محصور با چهار وجه صفحه ای.

شش وجهی منتظم (Hexahedron): یک چند وجهی منتظم، با شش وجه.

مکعب (Cube): نوعی حجم هندسی محصور بین شش وجه مربع مساوی، که زاویه بین هر دو وجه مجاور، ۹۰ درجه است.

منشور (Prism): نوعی چند وجهی با دو انتهای موازی و کاملاً یکسان و وجوهی به شکل متوازی الاضلاع.

هشت وجهی منتظم (Octahedron): یک چند وجهی منتظم، با هشت وجه.

دوازده وجهی منتظم (Dodecahedron): یک چند وجهی منتظم، با دوازده وجه.

حجم افلاطونی (Platonic solid): هر یک از پنج چند وجهی منتظم موجود : چهاروجهی، شش وجهی، هشت وجهی، دوازده وجهی و بیست وجهی منتظم.

یراق آلات

- یراق آلات (Hardware):** ابزار، بست افزار و رابط های فلزی مورد استفاده در ساختمان سازی.
- دستگیره در (Door pull):** دستگیره ای برای باز کردن یک در.
- پاخور (Kick plate):** یک ورق فلزی محافظ، که برای جلوگیری از ترک خوردگی و خراش برداشتن در، به پایین در متصل شده است.
- چپ گرد (Left hand):** (دری داخل رو که) لولاهای آن - وقتی از طرف خارج ساختمان یا اتاق مربوطه، نگاه می کنیم - در طرف چپ قرار داشته باشد.
- کوبه (Knocker):** حلقه، میله یا وزنه ای لولا شده به یک در؛ مخصوص در زدن.
- پلاک (Doorplate):** ورقه ی معرفی کوچک در وجه خارجی در یک خانه یا اتاق؛ شامل نام کاربر، شماره واحد یا منزل، یا موارد مشابه.
- ضربه گیر (Bumper):** یک قطعه، بالشتک یا دیسک برجسته مخصوص جذب ضربات یا جلوگیری از خرابی در اثر حرکت ناگهانی در.
- لولا (Hinge):** وسیله ای مفصلی و معمولاً متشکل از دو برگه که به وسیله ی یک خار به هم مفصل شده اند؛ که یک در؛ دروازه {یا اتکا} بر آن، می چرخد.
- قفل (Lock):** وسیله ای برای محکم کردن یک در، کشو، یا یک دری، در حالت بسته خود. این وسیله متکشل از یک چفت یا ترکیبی از چفت هایی است که با یک کلید - یا یک ترکیب - عقب و جلو می شود.
- چفت در (Latch):** وسیله ای برای بسته نگه داشتن یک در؛ که اساساً از میله ای تشکیل شده که به صورت کشویی به یک شکاف یا سوراخ وارد می شود.
- کلید (Key):** عضوی که با قرار گرفتن در محل خود، در را می گشاید.
- قفل (Bolt):** قطعه ی فلزی کوچکی که برای جا افتادن در یک قفل و حرکت دادن چفت آن، به نحو خاصی ساخته شده است.